



مرکز تحقیقات اسلامی

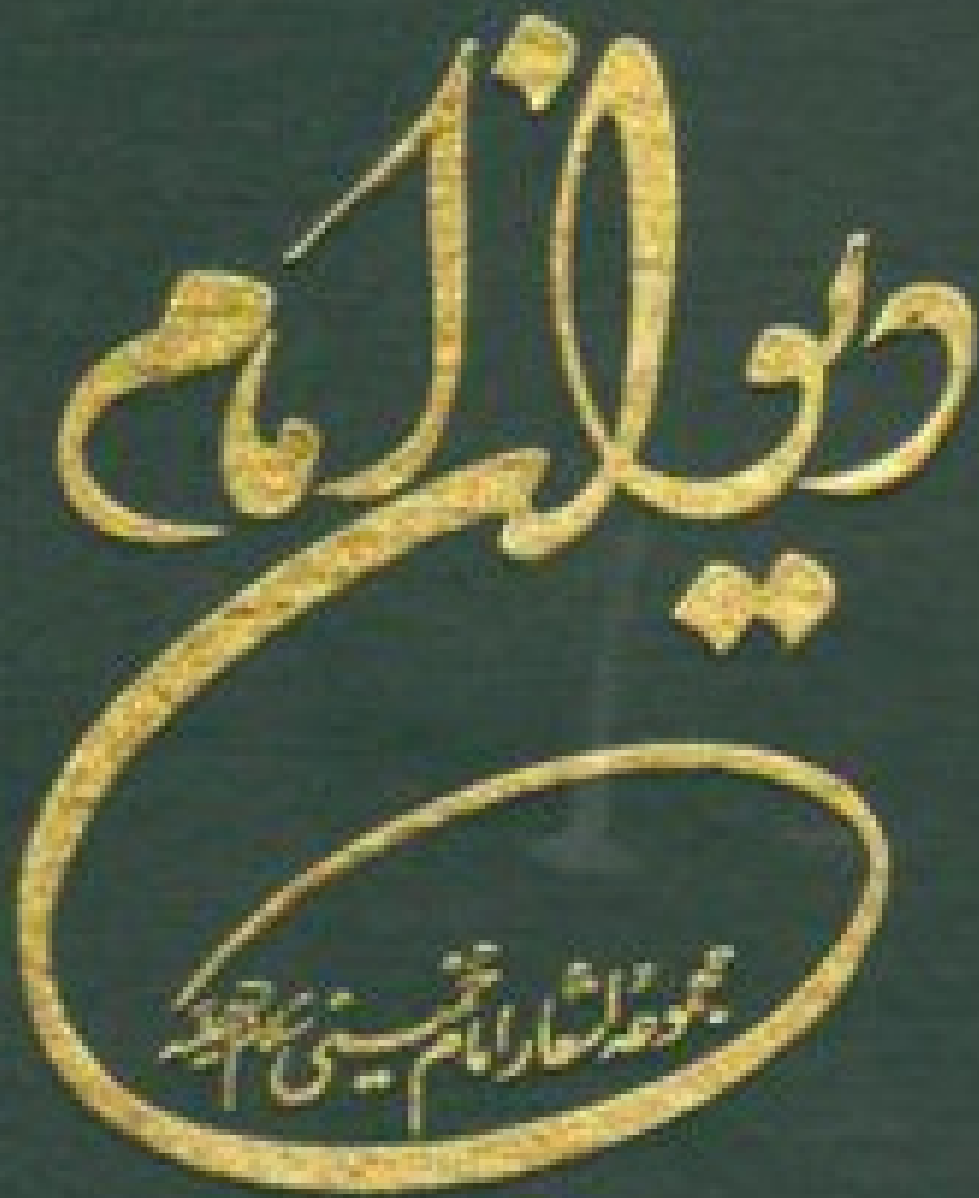
اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ديوان امام خميني

نويسنده:

آيت الله العظمى سيد روح الله موسى خميني قدس سره

ناشر چاپي:

موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني رحمه الله عليه

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۸	دیوان امام: سروده های حضرت امام خمینی (ره)
۱۸	مشخصات کتاب
۱۹	اشاره
۲۷	انتظار
۲۹	فهرست
۴۵	* دیباچه
۴۵	اشاره
۵۴	* سبک و شیوه امام و تأثیر پیشینیان در آثار ایشان
۶۰	تأثیر امام بر ادب معاصر
۶۴	امام عزیزم، مرشد و مرادم!
۶۸	غزل
۶۸	اشاره
۷۰	عید نوروز
۷۱	حُسنِ ختام
۷۲	جان جهان
۷۳	شرح جلوه
۷۴	دریای جمال
۷۵	مسلک نیستی
۷۶	لب دوست
۷۷	خانقاه دل
۷۸	آفتاب نیمه شب
۷۹	دریا و سراب
۸۰	درگاه جمال

- ۸۱ ..... سخن دل
- ۸۲ ..... مکتب عشق
- ۸۳ ..... نرخ خورشید -
- ۸۴ ..... عاشق سوخته -
- ۸۵ ..... مذهب رندان -
- ۸۶ ..... دیدار یار .....
- ۸۷ ..... سیوی عاشقان .....
- ۸۸ ..... قبله ی محراب .....
- ۸۹ ..... دریای عشق .....
- ۹۰ ..... فتوای من .....
- ۹۱ ..... خانه عشق .....
- ۹۲ ..... هوای وصال .....
- ۹۳ ..... پرتو عشق .....
- ۹۴ ..... مُبتلای دوست .....
- ۹۵ ..... سیوی دوست .....
- ۹۶ ..... سز جان .....
- ۹۷ ..... محفل دلسوختگان .....
- ۹۸ ..... مستی عاشق .....
- ۹۹ ..... حسرت رومی .....
- ۱۰۰ ..... هست و نیست .....
- ۱۰۱ ..... راه و رسم عشق .....
- ۱۰۲ ..... قضه مستی .....
- ۱۰۳ ..... میگساران .....
- ۱۰۴ ..... طبیب عشق .....
- ۱۰۵ ..... خرقة تزویر .....
- ۱۰۶ ..... مؤده دیدار .....

- ۱۰۷ ----- پرواز جان
- ۱۰۸ ----- غم یار
- ۱۰۹ ----- اخگر غم
- ۱۱۰ ----- سفرِ عشق
- ۱۱۱ ----- قبلهٔ عشق
- ۱۱۲ ----- صبحِ اُمید
- ۱۱۳ ----- عشقِ دلدار
- ۱۱۴ ----- دلجویی پیر
- ۱۱۵ ----- عشقِ چاره ساز
- ۱۱۶ ----- اسرارِ جان
- ۱۱۷ ----- فارغ از عالم
- ۱۱۸ ----- رازِ نهران
- ۱۱۹ ----- مژدهٔ وصل
- ۱۲۰ ----- مُعجزِ عشق
- ۱۲۱ ----- سُرودِ عشق
- ۱۲۲ ----- بهار
- ۱۲۳ ----- خضر راه
- ۱۲۴ ----- کتابِ عمر
- ۱۲۵ ----- دعویِ اخلاص
- ۱۲۶ ----- جلوهٔ جمال
- ۱۲۷ ----- میلادِ گل
- ۱۲۸ ----- کاروانِ عمر
- ۱۲۹ ----- لذتِ عشق
- ۱۳۰ ----- جامِ جَم
- ۱۳۱ ----- جلوهٔ جام
- ۱۳۲ ----- رازِ مستی

- ۱۳۳ ..... پرده نشین
- ۱۳۴ ..... سایه لطف
- ۱۳۵ ..... دریای فنا
- ۱۳۶ ..... طریق عشق
- ۱۳۷ ..... مستی نیستی
- ۱۳۸ ..... سلطان عشق
- ۱۳۹ ..... کعبه عشق
- ۱۴۰ ..... گواه دل
- ۱۴۱ ..... زنجیر دل
- ۱۴۲ ..... روز وصل
- ۱۴۳ ..... آتش عشق
- ۱۴۴ ..... راز بگشا
- ۱۴۵ ..... عشق مسیحادم
- ۱۴۶ ..... پرتو حسن
- ۱۴۷ ..... عاشق دلباخته
- ۱۴۸ ..... خرقة فقر
- ۱۴۹ ..... بهار آرزو
- ۱۵۰ ..... دیار قدس
- ۱۵۱ ..... روی یار
- ۱۵۲ ..... با که گویم؟
- ۱۵۳ ..... باده هوشیاری
- ۱۵۴ ..... خم می
- ۱۵۵ ..... دیار دلدار
- ۱۵۶ ..... پرتو خورشید
- ۱۵۷ ..... مستی عشق
- ۱۵۸ ..... سایه سرو



- ۱۵۹ ..... عروس صبح
- ۱۶۰ ..... فنون عشق
- ۱۶۱ ..... آواز سرروش
- ۱۶۲ ..... پیر مُغان
- ۱۶۳ ..... آتش فراغ
- ۱۶۴ ..... در هوای دوست
- ۱۶۵ ..... محرم عشق
- ۱۶۶ ..... جلوة دیدار
- ۱۶۷ ..... محرم اسرار
- ۱۶۸ ..... فصل طرب
- ۱۶۹ ..... نهانخانه اسرار
- ۱۷۰ ..... آینه جان
- ۱۷۱ ..... گنج نهران
- ۱۷۲ ..... نیم غمزه
- ۱۷۳ ..... چشم بیمار
- ۱۷۴ ..... شهرة شهر
- ۱۷۵ ..... یاد دوست
- ۱۷۶ ..... آرزوها
- ۱۷۷ ..... فراق یار
- ۱۷۸ ..... کعبه مقصود
- ۱۷۹ ..... نسیم عشق
- ۱۸۰ ..... محراب عشق
- ۱۸۱ ..... سایه عشق
- ۱۸۲ ..... جامه داران
- ۱۸۳ ..... بهار جان
- ۱۸۴ ..... محفل رندان

- ۱۸۵ ..... انتظار
- ۱۸۶ ..... بوی نگار
- ۱۸۷ ..... شب وصل
- ۱۸۸ ..... سراپرده عشق
- ۱۸۹ ..... شمع وجود
- ۱۹۰ ..... خلوت عشاق
- ۱۹۱ ..... شرح پریشانی
- ۱۹۲ ..... همت پیر
- ۱۹۳ ..... جام جهان
- ۱۹۴ ..... صاحب درد
- ۱۹۵ ..... کعبه دل
- ۱۹۶ ..... سر عشق
- ۱۹۷ ..... محرم راز
- ۱۹۸ ..... جام ازل
- ۱۹۹ ..... بار یار
- ۲۰۰ ..... وادی ایمن
- ۲۰۱ ..... بت یک دانه
- ۲۰۲ ..... می چاره ساز
- ۲۰۳ ..... رازگشایی
- ۲۰۴ ..... باده حضور
- ۲۰۵ ..... ساحل وجود
- ۲۰۶ ..... ساغر فنا
- ۲۰۷ ..... کعبه در زنجیر
- ۲۰۸ ..... باده عشق
- ۲۰۹ ..... شمس کامل
- ۲۱۰ ..... عطر یار

- ۲۱۱ ..... دَریای هستی
- ۲۱۲ ..... بار امانت
- ۲۱۳ ..... کاروان عشق
- ۲۱۴ ..... گلزار جان
- ۲۱۵ ..... محرم دل
- ۲۱۵ ..... مَحْرَمِ دل
- ۲۱۶ ..... محراب اندیشه
- ۲۱۷ ..... غمزه دوست
- ۲۱۸ ..... خلوت مستان
- ۲۲۰ ..... رباعی
- ۲۲۰ ..... اشاره
- ۲۲۲ ..... دل خواب
- ۲۲۲ ..... در وصل
- ۲۲۳ ..... طفل طریق
- ۲۲۳ ..... باده الست
- ۲۲۴ ..... هیئات!
- ۲۲۴ ..... جمهوری اسلامی
- ۲۲۵ ..... فریاد
- ۲۲۵ ..... چراغ فطرت
- ۲۲۶ ..... فریاد ز من!
- ۲۲۶ ..... جمهوری ما
- ۲۲۷ ..... ما عرفناک
- ۲۲۷ ..... تشنه پاسخ
- ۲۲۸ ..... پرچم
- ۲۲۸ ..... دُرِ یتیم
- ۲۲۹ ..... طوطی وار

۲۲۹	.....	مهمان
۲۳۰	.....	ایمان
۲۳۰	.....	عشق
۲۳۱	.....	شیرین
۲۳۱	.....	افسوس!
۲۳۲	.....	گمان
۲۳۲	.....	هستی دوست
۲۳۳	.....	نتوان یافت
۲۳۳	.....	طریق
۲۳۴	.....	فنا
۲۳۴	.....	حذر
۲۳۵	.....	سفر
۲۳۵	.....	حجاب اکبر
۲۳۶	.....	راه
۲۳۶	.....	نشان
۲۳۷	.....	عید
۲۳۷	.....	عارف
۲۳۸	.....	قبله
۲۳۸	.....	پریشان
۲۳۹	.....	رها باید شد!
۲۳۹	.....	جلوة حق
۲۴۰	.....	فلسفه
۲۴۰	.....	حجاب
۲۴۱	.....	جفا
۲۴۱	.....	لن ترائی
۲۴۲	.....	همراز

- ۲۴۲ ..... ثنای حق
- ۲۴۳ ..... سوی او
- ۲۴۳ ..... بی راهه
- ۲۴۴ ..... فروغ رخ
- ۲۴۴ ..... پند
- ۲۴۵ ..... قرار
- ۲۴۵ ..... بت
- ۲۴۶ ..... آن کیست
- ۲۴۶ ..... راه معرفت
- ۲۴۷ ..... بی قرار
- ۲۴۷ ..... مهجور
- ۲۴۸ ..... فیض وجود
- ۲۴۸ ..... مدعی
- ۲۴۹ ..... جوینده تو
- ۲۴۹ ..... عقل و عشق
- ۲۵۰ ..... دام دل
- ۲۵۰ ..... رسوای تو
- ۲۵۱ ..... غرق کمال
- ۲۵۱ ..... بیگانه خویش
- ۲۵۲ ..... چه کنیم؟
- ۲۵۲ ..... کوی دوست
- ۲۵۳ ..... یاد
- ۲۵۳ ..... از دست تو...
- ۲۵۴ ..... آن روز
- ۲۵۴ ..... مدد نما!
- ۲۵۵ ..... واله

- ۲۵۵ ..... گناه
- ۲۵۶ ..... قطره
- ۲۵۷ ..... یاران نظری!
- ۲۵۷ ..... باغ زیبایی
- ۲۵۷ ..... فکر راه
- ۲۵۸ ..... شمع محفل
- ۲۵۸ ..... خورشید جهان
- ۲۵۹ ..... طور
- ۲۵۹ ..... پناهی نرسید
- ۲۶۰ ..... راحت دل
- ۲۶۰ ..... مستی
- ۲۶۱ ..... بیدار شو!
- ۲۶۱ ..... اسیر
- ۲۶۲ ..... دور فکن
- ۲۶۲ ..... مفتون
- ۲۶۳ ..... جمال مطلق
- ۲۶۳ ..... سایه
- ۲۶۴ ..... شادی
- ۲۶۴ ..... ای پیر!
- ۲۶۵ ..... هما
- ۲۶۵ ..... طوفان
- ۲۶۶ ..... بنما نظری
- ۲۶۶ ..... چراغ
- ۲۶۷ ..... یاد تو
- ۲۶۷ ..... راه دیوانگی
- ۲۶۸ ..... مجنون شو!

۲۶۸	معرفت
۲۶۹	مراد دل
۲۶۹	مجنون
۲۷۰	شیفتگان
۲۷۰	رهروان
۲۷۱	ای مهر!
۲۷۱	کوی غم
۲۷۲	دوست
۲۷۲	فرزانه من!
۲۷۳	عیان
۲۷۳	جام
۲۷۴	ای عشق
۲۷۴	خبر
۲۷۵	اسیر نفس
۲۷۵	فریادرس
۲۷۶	محفل دوست
۲۷۶	خار راه
۲۷۷	خودبین
۲۷۷	لافِ اَنَا الْحَقُّ
۲۷۸	لاف عرفان
۲۷۸	خورشید
۲۷۹	فارغ
۲۷۹	بردار حجاب!
۲۸۰	پناه
۲۸۲	قصیده
۲۸۲	اشاره

- ۲۸۴ ----- مدیحه نورین نیرین فاطمه زهراء و فاطمه معصومه سلام الله عليهما
- ۲۸۹ ----- قصیده بهاریه انتظار
- ۲۹۴ ----- در مدح ولی عصر «عج»
- ۳۰۰ ----- مسمط
- ۳۰۰ ----- اشاره
- ۳۰۲ ----- در توصیف بهاران و مدیح ابا صالح امام زمان، و تخلص به نام آیت الله حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی قدس الله سزه
- ۳۱۱ ----- حدیث دل
- ۳۱۴ ----- ترجیع بند
- ۳۱۴ ----- اشاره
- ۳۱۶ ----- نقطه عطف
- ۳۲۴ ----- قطعات و اشعار پراکنده
- ۳۲۴ ----- اشاره
- ۳۲۶ ----- جام چشم
- ۳۲۸ ----- نوش باد!
- ۳۲۹ ----- ناز پرورد
- ۳۳۰ ----- آب زندگانی
- ۳۳۱ ----- باده
- ۳۳۲ ----- اگر بگنارد
- ۳۳۳ ----- بلای هجران
- ۳۳۴ ----- گلبرگ تر
- ۳۳۶ ----- ناله «هزار»
- ۳۳۶ ----- استخاره
- ۳۳۷ ----- پیام بلبل
- ۳۳۷ ----- کوثر
- ۳۳۸ ----- دریای وصال
- ۳۳۸ ----- خراب چشم



۳۳۹	تکرار مکررات
۳۴۰	بشارت باد!
۳۴۱	عبادت
۳۴۲	علی (ع)
۳۴۳	دخترم!
۳۴۶	قتیل دلبر
۳۴۶	جور
۳۴۶	بَت عشوه گر
۳۴۶	رهن باده
۳۴۸	شرح مختصر اصطلاحات
۳۹۸	فهرست اعلام (اشخاص)
۴۰۵	فهرست اعلام (مکانها، کتابها و...)
۴۱۰	شناسنامهٔ سروده ها
۶۷۳	درباره مرکز

## دیوان امام: سروده های حضرت امام خمینی (ره)

### مشخصات کتاب

سرشناسه: خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، 1279 - 1368.

عنوان و نام پدیدآور: دیوان امام: سروده های حضرت امام خمینی (ره) / خوشنویسی اشعار جلیل رسولی.

وضعیت ویراست: [ویراست؟].

مشخصات نشر: تهران: موسسه

تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، 1383.

مشخصات ظاهری: 442 ص.

شابک: 9500 ریال (شمیز چاپ پنجم)؛ 12500 ریال (گالینگور چاپ پنجم)؛ 20000 ریال؛ 30000 ریال (چاپ چهل و چهارم)؛ 300000 ریال: چاپ چهل و پنجم: 6-012-335-964؛ 30000 ریال (چاپ چهل و ششم)؛ 30000 ریال (چاپ چهل و هفتم)؛ 30000 ریال (چاپ چهل و هشتم)؛ 30000 ریال (چاپ چهل و نهم)؛ 40000 ریال (چاپ پنجاه و سوم)

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: چاپ پنجم: پائیز 1374.

یادداشت: چاپ چهارم.

یادداشت: چاپ چهل و چهارم: 1384.

یادداشت: چاپ چهل و پنجم تا چهل و هفتم: 1385.

یادداشت: چاپ چهل و هشتم: 1385.

یادداشت: چاپ چهل و نهم: 1386.

یادداشت: چاپ پنجاه و سوم: 1387.

یادداشت: عنوان روی جلد: دیوان امام 'مجموعه اشعار امام خمینی سلام الله علیه.

عنوان روی جلد: دیوان امام 'مجموعه اشعار امام خمینی سلام الله علیه.

عنوان دیگر: مجموعه اشعار امام خمینی سلام الله علیه.

موضوع: شعر فارسی -- قرن 14

شناسه افزوده: رسولی، جلیل، 1326 -، خوشنویس

شناسه افزوده: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

رده بندی کنگره: PIR8040/م 99 د 9 1383

رده بندی دیویی: 8فا2/1

شماره کتابشناسی ملی: م 78-10654

ص: 1

**اشاره**



«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

ص: 3



ديوان امام

ص: 5









## انتظار

از غم دوست در این می‌کنده فریاد کشم

داد رس نیست که در هجر رخس داد کشم

\*\*\*

سالها می‌گذرد، حادثه‌ها می‌آید

انتظار فرج از از نیمه خرداد کشم

ص: 9



عید نوروز/باد نوروز وزیده است به کوه و صحرا\*\*\*39

حسن ختام/الا یا ایها الساقی! زمی پرساز جامم را\*\*\*40

جان جهان/به تو دل بستم و غیر تو کسی نیست مرا\*\*\*41

شرح جلوه/دیده ای نیست نبیند رخ زیبای تو را\*\*\*42

دریای جمال/سر زلفت به کناری زن و رخسار گشا\*\*\*43

مسلک نیستی/جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ما\*\*\*44

لب دوست/اگرچه از هر دو جهان هیچ نشد حاصل ما\*\*\*45

خانقاه دل/الا یا ایها الساقی! برون بر حسرت دلها\*\*\*46

آفتاب نیمه شب/ای خو برخ که پرده نشینی و بی حجاب\*\*\*47

دریا و سراب/ما را رها کنید در این رنج بی حساب\*\*\*48

درگاه جمال/هر کجا پا بنهی، حسن وی آنجا پیداست\*\*\*49

سخن دل/عاشق دوست، ز رنگش پیداست\*\*\*50

مکتب عشق/آن که دامن می زند بر آتش جانم، حبیب است\*\*\*51

رخ خورشید/عیب از ماست اگر دوست ز ما مستور است\*\*\*52

عاشق سوخته/پرده بردار ز رخ، چهره گشا، ناز بس است\*\*\*53

مذهب رندان/آن که دل بگسلد از هر دو جهان، درویش است\*\*\*54

دیدار یار/عشق نگار، سرّ سویدای جان ماست\*\*\*55

- سبوی عاشقان/بر خیز مطربا که طرب آرزوی ماست\*\*\*56
- قبله محراب/خیم ابروی کجبت، قبله محراب من است\*\*\*57
- دریای عشق/افسانه جهان، دل دیوانه من است\*\*\*58
- فتوای من/سر کوی تو، به جان تو قسم، جای من است\*\*\*59
- خانه عشق/خانه عشق است و منزلگاه عشاق حزین است\*\*\*60
- هوای وصال/در پیچ و تاب گیسوی دلبر ترانه است\*\*\*61
- پرتو عشق/عشق اگر بال گشاید به جهان حاکم اوست\*\*\*62
- مبتلای دوست/باد صبا! گذر کنی ار در سرای دوست\*\*\*63
- سبوی دوست/عمری گذشت و راه نبردم به کوی دوست\*\*\*64
- سر جان/با که گویم راز دل را، کس مرا همراز نیست\*\*\*65
- محفل سوختگان/عاشقم، عاشق و جز وصل تو در مانش نیست\*\*\*66
- مستی عاشق/دلی که آشفته روی تو نباشد، دل نیست\*\*\*67
- حسرت روی/امشب از حسرت رویت دگر آرامم نیست\*\*\*68
- هست و نیست/عالم اندر ذکر تو در شور و غوغا هست و نیست\*\*\*69
- راه و رسم عشق/آن که سر در کوی او نگذاشته، آزاده نیست\*\*\*70
- قصه مستی/آن که دل خواهد، درون کعبه و بتخانه نیست\*\*\*71
- میگساران/عاشقان روی او را خانه و کاشانه نیست\*\*\*72
- طیب عشق/غم دل با که بگویم که مرا یاری نیست\*\*\*73

خرقه تزویر/ماییم و یکی خرقة تزویر و دگر هیچ\*\*\*74

مژده دیدار/باد بهار مژده دیدار یار داد\*\*\*75

پرواز جان/اگر به سوی کوچه دلدار راهی باز گردد\*\*\*76

غم یار/باده از پیمانۀ دلدار هشیاری ندارد\*\*\*77

اخگر غم/آن که ما را جفت با غم کرد، بنشانید فرد\*\*\*78

سفر عشق/با دل تنگ به سوی تو سفر باید کرد\*\*\*79

قبلۀ عشق/بهار شد، در میخانه باز باید کرد\*\*\*80

صبح امید/عشقت اندر دل ویرانه ما منزل کرد\*\*\*81

عشق دلدار/چشم بیمار تو ای می زده بیمارم کرد\*\*\*82

دلجویی پیر/دست آن شیخ ببوسید که تکفیرم کرد\*\*\*83

عشق چاره ساز/حدیث عشق تو باد بهار باز آورد\*\*\*84

اسرار جان/ای دوست! پیر میکده از راه می رسد\*\*\*85

فارغ از علم/فقر، فخر است اگر فارغ از عالم باشد\*\*\*86

راز نهان/داستان غم من، راز نهانی باشد\*\*\*87

مژده وصل/اگره از زلف خم اندر خم دلبر واشد\*\*\*88

معجز عشق/ناله زد دوست که راز دل او پیدا شد\*\*\*89

سرود عشق/بهار آمد و گلزار نور باران شد\*\*\*90

بهار/بهار آمده که غم از جان برد، غم در دل افزون شد\*\*\*91

خضر راه/چه شد که امشب از اینجا گذارگاه تو شد؟\*\*\*92

کتاب عمر/پیری رسید و عهد جوانی تباه شد\*\*\*93

دعوی اخلاص/اگر تو و آدم زاده هستی، «عَلَمَ الْأَسْمَاءِ» چه شد؟\*\*\*94

- جلوه جمال/کوتاه سخن که یار آمد\*\*\*95
- میلااد گل/میلااد گل و بهار جان آمد\*\*\*96
- کاروان عمر/عمر را پایان رسید و بارم از در، در نیامد\*\*\*97
- لذت عشق/لذت عشق تو را جز عاشق محزون نداند\*\*\*98
- جام جم/با گلرخان بگویند ما را به خود پذیرند\*\*\*99
- جلوه جام/ای کاش دوست درد دلم را دوا کند\*\*\*100
- راز مستی/بگشای در که یار ز خم نوش جان کند\*\*\*101
- پرده نشین/این قافله از صبح ازل سوی تو رانند\*\*\*102
- سایه لطف/بوی گل آید از چمن، گویی که یار آنجا بود\*\*\*103
- دریای فنا/کاش روزی به سر کوی توام منزل بود\*\*\*104
- طریق عشق/افراق آمد و از دیدگان فروغ ربود\*\*\*105
- مستی نیستی/در محضر شیخ یادی از یار نبود\*\*\*106
- سلطان عشق/اگر سوز عشق در دل ما رخنه گر نبود\*\*\*107
- کعبه عشق/از دلبرم به بتکده نام و نشان نبود\*\*\*108
- گواه دل/ساغر از دست ظریف تو گناهی نبود\*\*\*109
- زنجیر دل/جز گل روی تو امید به جایی نبود\*\*\*110
- روز وصل/غم مخور، ایام هجران رو به پایان می رود\*\*\*111
- آتش عشق/کیست کاشفته آن زلف چلیپا نشود\*\*\*112
- راز بگشا/مرغ دل پر می زند تا زین قفس بیرون شود\*\*\*113
- عشق مسیحادم/بلبل از جلوه گل، نغمه داود نمود\*\*\*114



- 115\*\*\* پرتو حسن/خواست شیطان بد کند با من ولی احسان نمود
- 116\*\*\* عاشق دلباخته/سر خُم باد سلامت که به من راه نمود
- 117\*\*\* خرقه فقر/بر در میکند ام دست فشان خواهی دید
- 118\*\*\* بهار آرزو/بر در میکند ام پُرسه زنان خواهی دید
- 119\*\*\* دیار قدس/دست از دلم بدار که جانم به لب رسید
- 120\*\*\* روی یار/این رهروان عشق، کجا می روند زار
- 121\*\*\* با که گویم/با که گویم غم دیوانگی خود جز یار
- 122\*\*\* باده هوشیاری/برگیر جام و جامه زهد و ریا در آر
- 123\*\*\* خُم می/دکه عطرفروشی است و یا معبر یار؟
- 124\*\*\* دیار دلدار/اکور کورانه به میخانه مرو، ای هشیار!
- 125\*\*\* پرتو خورشید/مژده ای مرغ چمن، فصل بهار آمد باز
- 126\*\*\* مستی عشق/در میخانه به روی همه باز است هنوز
- 127\*\*\* سایه سرور/ابرو و مژه او تیر و کمان است هنوز
- 128\*\*\* عروس صبح/امشب که در کنار منی خفته چون عروس
- 129\*\*\* فنون عشق/جامی بنوش و بر در میخانه شاد باش
- 130\*\*\* آواز سروش/بر در میکند پیمان زدم خرقه به دوش
- 131\*\*\* پیر مغان/عهدی که بسته بودم با پیر می فروش
- 132\*\*\* آتش فراق/بیدل کجا رود، به که گوید نیاز خویش؟
- 133\*\*\* در هوای دوست/من در هوای دوست گذشتم ز جان خویش
- 134\*\*\* محرم عشق/وه چه افراشته شد در دو جهان پرچم عشق
- 135\*\*\* جلوه دیدار/پرده برگیر که من بار توام

- 136\*\*\* محرم اسرار/هیچ دانی که من زار گرفتار توام
- 137\*\*\* فصل طرب/دست افشان به سر کوی نگار آمده ام
- 138\*\*\* نهانخانه اسرار/بر در میکده از روی نیاز آمده ام
- 139\*\*\* آیینۀ جان/بر در میکنه بگذشته ز جان آمده ام
- 140\*\*\* گنج نهان/بر در میکده با آه و فغان آمده ام
- 141\*\*\* نیم غمزه/پروانه وار بر در میخانه پر زدم
- 142\*\*\* چشم بیمار/من به حال لب ت ای دوست گرفتار شدم
- 143\*\*\* شهره شهر/به کمند سر زلف تو گرفتار شدم
- 144\*\*\* یاد دوست/یاد روزی که به عشق تو گرفتار شدم
- 145\*\*\* آرزوها/در دلم بود که آدم شوم اما نشدم
- 146\*\*\* فراق یار/از تو ای می زده در میکده نامی نشنیدم
- 147\*\*\* کعبه مقصود/هر جا که شدم، از تو ندایی نشنیدم
- 148\*\*\* نسیم عشق/به من نگر که رخی همچو کهریا دارم
- 149\*\*\* محراب عشق/جز خم ابروی دلبر، هیچ محرابی ندارم
- 150\*\*\* سایه عشق/ای های دوست، ای جان دلم، جانی ندارم
- 151\*\*\* جامه دران/من خواستار جام می از دست دلبرم
- 152\*\*\* بهار جان/بهار آمد، جوانی را پس از پیری ز سر گیرم
- 153\*\*\* محفل رندان/آید آن روز که خاک سر کویش باشم
- 154\*\*\* انتظار/از غم دوست در این میکده فریاد کشم

- بوی نگار/آن ناله ها که از غم دلدار می کشم\*\*\*155
- شب وصل/یک امشب که در آغوش ماه تابانم\*\*\*156
- سراپرده عشق/باید از رفتن او جامه به تن پاره کنم\*\*\*157
- شمع وجود/آید آن روز که من هجرت از این خانه کنم\*\*\*158
- خلوت عشاق/فرخ آن روز که از این قفس آزاد شوم\*\*\*159
- شرح پریشانی/درد خواهم ، دوا نمی خواهم\*\*\*160
- همت پیر/ارازی است مرا، راز گشایی خواهم\*\*\*161
- جام جان/در دلم بود که جان در ره جانان بدهم\*\*\*162
- صاحب درد/ما زاده عشقیم و فزاینده دردم\*\*\*163
- کعبه دل/تا از دیار هستی در نیستی خزیدیم\*\*\*164
- سر عشق/ما ز دل بستگی حيله گران بی خبریم\*\*\*165
- محرم راز/در غم هجر رخ ماه تو در سوز و گدازیم\*\*\*166
- جام ازل/ما زاده عشقیم و پسر خوانده جامیم\*\*\*167
- بار یار/اکنون که در میکده بسته است به رویم\*\*\*168
- وادی ایمن/من در این بادیه، صاحب نظری می جویم\*\*\*169
- بت یکدانه/خرم آن روز که ما عاکف میخانه شویم\*\*\*170
- می چاره ساز/ساقی به روی من در میخانه باز کن\*\*\*171
- راز گشایی/بس کن این یاوه سرایی، بس کن\*\*\*172
- باده حضور/در لقای رخس ای پیر مرا یاری کن\*\*\*173
- ساحل وجود/عاشق روی توام ، دست بدار از دل من\*\*\*174
- ساغر فنا/تا در جهان بُود اثر از جای پای تو\*\*\*175

کعبه در زنجیر/خارِ راه منی ای شیخ، ز گلزار برو\*\*\*176

باده عشق/من خراباتیم از من سخن یار مخواه\*\*\*177

شمس کامل/صف بیار ایید رندان، رهبر دل آمده\*\*\*178

عطر یار/ما ندانیم که دل بسته اویم همه\*\*\*179

دریای هستی/در غم عشقت فتادم، کاشکی درمان نبودی\*\*\*180

بار امانت/غمی خواهم که غمخوارم تو باشی\*\*\*181

کاروان عشق/پریشان حالی و درماندگی ما نمی دانی\*\*\*182

گلزار جان/با که گویم غم دل جز تو که غمخوار منی\*\*\*183

محرم دل/باز گویم غم دل را که تو دلدار منی\*\*\*184

محراب اندیشه/باید از آفاق وانفس بگذری تا جان شوی\*\*\*185

غمزه دوست/جز سر کوی تو ای دوست ندارم جایی\*\*\*186

خلوت مستان/در حلقه درویش ندیدیم صفایی\*\*\*187

رباعی

دل خواب/چشم تو و خورشید جهانتاب کجا\*\*\*191

در وصل/ای دوست بین حال دل زار مرا\*\*\*191

طفل طریق/ای پیر طریق دستگیری فرما\*\*\*192

باده الست/هشیاری من بگیر و مستم بنما\*\*\*192

هیئات!/فاطی تو وره به کوی دلبر، هیئات!\*\*\*193

جمهوری اسلامی/جمهوری اسلامی ما جاوید است\*\*\*193

فریاد/از درد دلم بجز تو کی با خبر است\*\*\*194

چراغ فطرت/فاطمی که به قول خویش اهل نظر است\*\*\*194

فریاد ز من/ای پیر! هوای خانقاهم هوس است\*\*\*195

جمهوری ما/جمهوری ما نشانگر اسلام است\*\*\*195

ما عرفناک/فاطمی که از من نامه عرفانی خواست\*\*\*196

تشنه پاسخ/ای دوست! هر آن چه هست نور رخ توست\*\*\*196

پرچم/این عید سعید، عید حزب الله است\*\*\*197

در یتیم/فاطمی که به نور فطرت آراسته است\*\*\*197

طوطی وار/فاطمی که به دانشکده ره یافته است\*\*\*198

مهمان/هر ذره در این مزرعه میهمان تو هست\*\*\*198

ایمان/آن را که زمین و آسمانش جا نیست\*\*\*199

عشق/آن دل که به یاد تو نباشد، دل نیست\*\*\*199

شیرین/در محفل دوستان بجز یاد تو نیست\*\*\*200

افسوس!/افسوس که عمر در بطالت بگذشت\*\*\*200

گمان/افسوس که ایام جوانی بگذشت\*\*\*201

هستی دوست/جز هستی دوست در جهان نتوان یافت\*\*\*201

نتوان یافت!/با فلسفه ره به سوی او نتوان یافت\*\*\*202

طریق/فاطمی که طریق ملکوتی سپرد\*\*\*202

فنا/صوفی! به ره عشق صفا باید کرد\*\*\*203

حذر/فاطمی! به سوی دوست سفر باید کرد\*\*\*203

- سفر/از هستی خویشتن گذر باید کرد\*\*\*204
- حجاب اکبر/فاطمی که به علم فلسفه می نازد\*\*\*204
- راه/فصلی بگشا که وصف رویت باشد\*\*\*205
- نشان/فاطمی گل بوستان احمد باشد\*\*\*205
- عید/این عید سعید عید اسعد باشد\*\*\*206
- عارف/آن کس که به زعم خویش عارف باشد\*\*\*206
- قبله/ابروی تو قبله نمازم باشد\*\*\*207
- پریشان/تا تکیه گهت عصای برهان باشد\*\*\*207
- رها باید شد!/از هستی خویشتن رها باید شد\*\*\*208
- جلوه حق/موسی نشده کلیم کی خواهی شد\*\*\*208
- فلسفه/فاطمی که فنون فلسفه می خواند\*\*\*209
- حجاب/آنان که به علم فلسفه می نازند\*\*\*209
- جفا/فولاد، دلی که آه نرمش نکند\*\*\*210
- لنُ ترانی/تا جلوه او جمال را دک نکند\*\*\*210
- همراز/آن شب که همه میکده ها باز شوند\*\*\*211
- ثنای حق/ذرات جهان ثنای حق می گویند\*\*\*211
- سوی او/ذرات وجود عاشق روی وی اند\*\*\*212
- بی راهه/علمی که جز اصطلاح و الفاظ نبود\*\*\*212
- فروغ رخ/آن کس که رخش ندید، خفاش بود\*\*\*213
- پند/تا دوست بود تو را گزندی نبود\*\*\*213

قرار/جز یاد تو در دلم قراری نبود\*\*\*214

بُت/با چشم منی جمال او نتوان دید\*\*\*214

آن کیست/آن کیست که روی تو به هر کوی ندید؟\*\*\*215

راه معرفت/آن کس که ره معرفتِ الله پوید\*\*\*215

بی قرار/یاران! دل دردمند ما را نگرید\*\*\*216

مهجور/اگر اهل نه ای، ز اهل حق خرده مگیر\*\*\*216

فیض وجود/جز فیض وجود او نباشد هرگز\*\*\*217

مدعی/از صوفی ها، صفا ندیدم هرگز\*\*\*217

جوینده تو/ای یاد تو روح بخش جان درویش\*\*\*218

عقل و عشق/ای عشق! بیار بر سرم رحمت خویش\*\*\*218

دام دل/افتاده به دام شمع، پروانه دل\*\*\*219

رسوای تو/پروانه شمع رخ زیبای توام\*\*\*219

غرق کمال/آن روز که عاشق جمالت گشتم\*\*\*220

بیگانه عشق/تا روی تو را دیدم و دیوانه شدم\*\*\*220

چه کنم؟/فرهادم و سوز عشق شیرین دارم\*\*\*221

کوی دوست/اگر بر سر کوی دوست راهی دارم\*\*\*221

یاد/از دست فراق بر کی داد برم\*\*\*222

از دست تو.../از دست تو در پیش که فریاد برم\*\*\*222

آن روز/آن روز که ره به سوی میخانه برم\*\*\*223

مدد نما!!/ای دوست! مدد نما که سیری بکنم\*\*\*223

واله/اگر بر سر کوی تو نباشم، چه کنم\*\*\*224

- گناه/تا چند ز دست خویش فریاد کنم\*\*\*224
- قطره/من پشه ام از لطف تو طاووس شوم\*\*\*225
- یاران نظری!/یاران نظری که نیک اندیش شوم\*\*\*225
- باغ زیبایی/ای روی تو نوربخش خلوتگاهم\*\*\*226
- فکر راه/طاعت نتوان کرد، گناهی بکنیم\*\*\*226
- شمع محفل/ای روی تو شمع محفل بیماران\*\*\*227
- خورشید جهان/بیدار شو ای یار از این خواب گران\*\*\*227
- طور/ای دوست! مرا خدمت پیری برسان\*\*\*228
- پناهی نرسید!/ای پیر! مرا به خانقاهی برسان\*\*\*228
- راحت دل/ای یاد تو راحت دل درویشان\*\*\*229
- مستی/سر مست ز باده تو خواهم گشتن\*\*\*229
- بیدار شو!/غیر ره دوست کی توانی رفتن\*\*\*230
- اسیر/فخر است برای من فقیر توشدن\*\*\*230
- دور فکن!/فرهاد شو و تیشه بر این کوه بزن\*\*\*231
- مفتون/دیوانه شو این عقال از پا واکن\*\*\*231
- جمال مطلق/فاطی! ز علایق جهان دل بر کن\*\*\*232
- سایه/ای فرهما بر سر من سایه فکن\*\*\*232
- شادی/ای پیر خرابات! دل آبادم کن\*\*\*233
- ای پیر!/ای پیر! بیا به حق من پیری کن\*\*\*233



- هما/طاووس هما! سایه فکن بر سر من\*\*\*234
- طوفان/فاش است به نزد دوست راز دل من\*\*\*234
- بنما نظری!/ای شادی من ، غصه من، ای غم من!\*\*\*235
- چراغ/ای عقده گشای دل دیوانه من\*\*\*235
- یاد تو/ای یاد تو مایه غم و شادی من\*\*\*236
- راه دیوانگی/فرزانه شو و زقر خود غافل شو\*\*\*236
- مجنون شو/ای مرغ چمن! از این قفس بیرون شو\*\*\*237
- معرفت!/فاطی! تو و حق معرفت ، یعنی چه\*\*\*237
- مراد دل/ای پیر! مرا به خانقه منزل ده\*\*\*238
- مجنون/یارب! نظری و پاکبازانم ده\*\*\*238
- شیفتگان/این شیفتگان که در صراطند همه\*\*\*239
- رهروان/برخیز که رهروان به راهند همه\*\*\*239
- ای مهر!/ای مهر! طلوع کن که خوابیم همه\*\*\*240
- کوی غم/ای دوست! به عشق تو دچاریم همه\*\*\*240
- دوست/غیر از در دوست در جهان کی یابی\*\*\*241
- فرزانه من/از دیده عاشقان ، نهان کی بودی\*\*\*241
- عیان/فارغ اگر از هر دو جهان گردیدی\*\*\*242
- جام/عاشق نشدی اگر که نامی داری\*\*\*242
- ای عشق/ای دیده! نگر رخس به هر بام و دری\*\*\*243
- خبر/ای دوست! به روی دوست بگشای دری\*\*\*243
- .خبر/فاطی! اگر از طارم اعلا گذری\*\*\*244

اسیر نفس/در هیچ دلی نیست بجز تو هوسی\*\*\*244

محفل دوست/در محفل دوست نیست جز دود و دمی\*\*\*245

خار راه/این فلسفه را که علم اعلا خوانی\*\*245

خودبین/اگر نیست شوی، کوس انا الحق بزنی\*\*\*246

لاف انا الحق/تا منصورى، لاف انا الحق بزنی\*\*\*246

لاف عرفان/طوطی صفتی و لاف عرفان بزنی\*\*\*247

خورشید/بردار حجاب تا جمالش بینی\*\*\*247

فارغ/فرخ روزی که فارغ از خویش شوی\*\*\*248

بردار حجاب/تا کوس انا الحق بزنی ، خودخواهی\*\*\*248

پناه/فریاد رس ناله درویش تویی\*\*\*249

قصیده

مدیحه نورین نیرین/ای از لیت به تربت مخمر\*\*\*253

قصیده بهاریه انتظار/آمد بهار و بوستان شد رشک برین\*\*\*258

در مدح ولی عصر (عج)/دوستان! آمد بهار و فصل عیش و کامرانی\*\*\*263

مسمط

در توصیف بهاران/مژده فروردین ز نو بنمود گیتی را مسخر\*\*\*271

حدیث دل/بر سر کوی تو ای می زده دیوانه شدم\*\*\*280

ص: 17

نقطه عطف/خُم را بگشا به روی مستان\*\*\*285

قطعات و اشعار پراکنده

جام چشم/تاراج کرد روی گلشن هستی مرا\*\*\*295

مایه ناز/دست من بر سر زلفین تو بند است امشب\*\*\*296

نوش باد!/فروغ روی تو در جام می فتاد امشب\*\*\*297

ناز پرورد/قامتت نازم که از سرو سُهی دلکش تر است\*\*\*298

آب زندگانی/قدِ دلجویت اندر گلشن حسن\*\*\*299

باده/ماه رمضان شد، می و میخانه برافتاد\*\*\*300

اگر بگذارد.../قم بد کی نیست از برای محصل\*\*\*301

بلاى هجران/هیچ دانی که ز هجران تو حالم چون شد\*\*\*302

گلبرگ تر/ای پیروی که گلبرگ ترت ساخته اند\*\*\*303

برای احمد/احمد است از محمد مختار\*\*\*304

نالۀ «هزار»/از سبزه زار چمن بوی نوبهار آید\*\*\*305

استخاره/بهار آمده دستار زهد پاره کنید\*\*\*305

پیام بلبل/بوسه زد باد بهاری به لب سبزه به ناز\*\*\*306

کوثر/بر لب کوثرم ای دوست ولی تشنه لبم\*\*\*306

دریای وصال/مست صهبای تو می باشم و اندر هوسم\*\*\*307

خراب چشم/به یاد روی تو بیرون ز آشیانه شدم\*\*\*307

تکرار مکررات/ای وازده! ترهات بس کن\*\*\*308

بشارت باد!/اگر فتم ساغری از دست مستی\*\*\*309

عبادت/عیب خود گویم ، به عمرم من نکردم بندگی\*\*\*310

علی (ع)/فارغ از هر دو جهانم ، به گل روی علی\*\*\*311

دخترم/فاطمی از فاطمه خواهد سخنی\*\*\*312

با عشق رخت خلیل را ناری نیست\*\*\*313

روی تو کعبه دل عشاق زنده است\*\*\*313

بسترم بر در میخانه فکن، ای ساقی!\*\*\*313

کاش از حلقه زلفت گرهی وا می شد\*\*\*313

شاعر اگر سعدی شیرازی است\*\*\*314

در غم دوری رویش همه در تاب و تبند\*\*\*314

حاصل عمر صرف شد، در طلب وصال تو\*\*\*314

پیوسته تر از ابروی تو یافت نگردد\*\*\*314

بلبل از دوری گل، ناله و افغان بکند\*\*\*314

از باد بهار بوی دلدار آمد\*\*\*314

شرح مختصر اصطلاحات\*\*\*315

فهرست اعلام\*\*\*342

شناسنامه سروده ها\*\*\*345

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیباچه

آشنایان ره عشق درین بحر عمیق\*\*\* غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

ارواح مقدس و متعالی برگزیدگان و اولیای الهی، این کبوتران حریم ملکوت . و عندلیبان گلشن لاهوت، که از عالم امر و قرب جوار محبوب ازلی در تنگنای عالم طبع و سراچه ترکیب افتاده و در این دامگاه محنتزای ناسوت گرفتار آمده اند، پیوسته به سان نی از نیستان جدا گشته ، دردمندانه از سینۀ سوزان ناله اشتیاق بر می آورند و در این غریستان از دوری یار و دیار شکوه آغاز می کنند. این جانهای آرزومند، طایران گلشن قدس، همواره سر آن دارند که این تخته بند تن را بهم در شکنند و از این دامگه حادثه پرگشایند، و به مرجع و منزل نخستین خود، یعنی جوار و قرب رفیق اعلی ، بازگردند و در جایگاه صدق، نزد ملیک مقتدر، مقام گیرند که گفته اند:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش \*\*\* باز جوید روزگار وصل خویش

در وصف این محبان، امام عارفان و مقتدای موحدان ، علی ، علیه السلام، فرمود: «اگر نبود اجل محتوم و وقت معین که خداوند بر آنان مقدر و مقرر فرموده، روانهایشان یک چشم بر هم زدن در کالبدشان آرام نمی گرفت. این شیفتگان جمال مطلق چون به درد مهجوری مبتلا گردند، با استمداد از جذبات و عنایات حضرت حق، و با تصفیة و تزکیه ، شجب را یکی پس از دیگری از میان بر می دارند و به سیر الی الله می پردازند، و با تجلی انوار وحدت از قید کثرت رها می شوند، تا به مرتبه شهود حق رسند و به مقام جمع بعد از فرق نایل آیند.

و اما زبیدگانی که برگزیدگان حضرت دوست اند از این مرتبه فراتر می روند، چه آنان در نهایت مراحل سلوک به سیر من الخلق الی الخلق بالحق می پردازند، یعنی، این واصلان و منتهیان را تکلیف و رسالتی است تا مردمان را به سوی مبدأ متعال و کمال اسماء جمال رهنمون گردند . اینان مأمورند تا اعلام هدایت را برافرازند و معالم ارشاد را بر پای دارند و خلق را از ظلمات جهل و گمراهی و درکات استضعاف و ستم برهاند، و آنان را به مقام و جایگاه سعادت و سر منزل سلامت راهبر شوند. از این رو کار این برگزیدگان صعب و دشوار است؛ زیرا از سوی ، میل دلشان متوجه

معبود و محبوب خویش است و مشتاق وصل مدام؛ و از سوئی، به خلق مشغول اند و از دوام وصل محروم. انبیای عظام و اوصیای کرام و وارثان مقام آن بزرگواران را چنین حالتی است. نقل است که پیامبر اکرم (ص) چون زیاده به کار خلق می پرداخت و از این راه احساس قبض و گرفتگی خاطر می کرد، از پی رهایی از این کدورت و ملال، بلال را می فرمود: قَمِّ يَا بَلَالُ، فَأَرِحْنَا بِالصَّلَاةِ (ای بلال برخیز و برای نماز آواز ده و ما را راحت و آسوده ساز). و از این ملالت باز رهان.

اولیای الهی، که وارثان میراث انبیاوند و نایبان مقام ولایت، چون به اقتضای وظیفه و تکلیف خویش از پی راهنمایی خلق قیام کنند، از فیض خلوت حضور و شهود باز می مانند، از این رو، مترصد و در پی فرصت اند تا دیگر بار به حضرت دوست باز آیند و آینه دل را با صیقل ذکر جلا بخشند؛ هر چند که این مقیمان کوی محبت در بحبوحه اشتغال به امور ظاهر و حل و فصل کار خلائق باز دلشان از ذکر خدا و نجوای با او غافل و فارغ نمی ماند.

امام خمینی، سلام الله علیه، را نیز چنین حالتی بود. او در همان حال که دل از گرد هر گونه تعلقی پرداخته بود بار سنگین رسالت و رهبری را به دوش می کشید، و خود را مکلف می دید تا از پی رهایی خلق نهضتی عظیم و قوی بنیان، پایه ریزد تا مگر خدای عالم آن را به انقلابی عالمگیر منتهی گرداند، آن سان که اساس دیر پای نظام جور و فساد در جهان از ریشه بر افتد و دیگر بار فروغ جانفزای توحید، کران تا کران گیتی را روشن سازد و عدل و آزادی و برابری و برادری ایمانی چهره افسرده عالم را رونق بخشد. امام، گاه که از این وظیفه سنگین فراغتی می یافت، در خلوات و اوقات خاص، به یاری سخنانی موزون آبی بر آتش درون می افشاند و با زبان شعر، حدیث درد فراق را با دلدار یگانه باز می گفت. حضرت امام هرگز سر شعر و شاعری نداشت و خود را به این پیشه سرگرم نساخته بود. آن عاشق صادق هرگاه از ادای وظیفه و رسالت خویش فراغتی حاصل کرده شرح درد مهجوری را در قالب الفاظ و کلمات موزون بر ورق پاره ای رقم زده است. او مقصدش شعر و شاعری نبود بلکه شعر نیز جلوه ای از جلوه های روح بلند و متعالی او بود. شعر او به مثابت «أَرِحْنَا يَا بَلَالُ» است. شعر او نجوای عاشقانه، روح هیجان زده و بی تابی است که در خلوت تنهایی با بکارگیری کلمات، راز دل دردمند خویش را با محبوب بازگفته و با معبود به راز و نیاز پرداخته است. او قافیه اندیش نبوده و به گفته مولانا هرگاه خون در درونش جوشش کرده از شعر بدان رنگی داده است، آن بزرگ خود در باب شعرگویی خویش فرموده:

باید بحق بگویم که نه در جوانی، که فصل شعر و شعور است و اکنون سپری شده، و نه در فصل پیری، که آن را هم پشت سر گذاشته ام، و نه در حال ارذل العمر، که اکنون با آن دست به گریبانم. قدرت شعر گویی نداشتم.

آری شعر امام محصول حالت استغراق و مولود فنای در سبحات جلال و جمال حضرت حق است و نتیجه شهود لقای دلدار.

هر دم از روی تو نقشی زنده راه خیال \*\*\* با که گویم که درین پرده چها می بینم

کس ندیدست ز مشک ختن و نافه چین \*\*\* آنچه من هر سحر از باد صبا می بینم

چنین شعری که مولد چنان حالتی است، طوری است و رای طور متداول و مرسوم میان شاعران. چنین سخنی ممکن است گاهی در آن برخی تعقیدها و عدول از پاره ای موازین مرسوم زبان، مشهود گردد؛ بنا بر آنچه گفته آمد نباید آن را با معیارهای رایج میان ادیبان و شاعران سنجید این ها شعر نیست، بلکه گدازه های دل سوخته و شعله های جان سودازده ای است که بی هیچ تقید و تکلفی، گهگاه از درون آتشفشان دل آن پیر و مراد فوران کرده و در قالب الفاظ شکل گرفته است.

تا که مستغرق شدم در قعر بحر بیخودی سر به سر دریا شدم نه جوی ماند و نه غدیر

اما آثار منظوم آن حضرت را و جوهی است که می تواند بعضی از آن در این مجال مورد بحث قرار گیرد، از قبیل تعابیر و اصطلاحات و سبک و شیوه آنها و تأثیر از شاعران پیشین و عارفان متقدم، و نظایر این عناوین که بحث تفصیلی در هر یک مجال و فرصتی گسترده می طلبد که این مقام را جای آن نیست. از این رو، به الزام و ضرورت به مروری اجمالی و سیری گذرا در این باره بسنده می کنیم.

تعابیر و اصطلاحاتی که در آثار حضرت امام آمده همانهاست که عارفان شاعر و شاعران عارف در اشعار خود آورده اند. عارفان واصل، معانی را که در احوال مشاهده و واردات قلبی یافته و به ذوق حضور آزموده اند در قالب الفاظ و به صورت رمز و استعاره بیان می کنند؛ چه آن مشاهدات و یافته ها به بیان در نمی آید و آن معانی را در کلام نمی توان گنجاند :

معانی هرگز اندر حرف ناید \*\*\* که بحر قلم اندر ظرف ناید

از این رو، آنان هرگاه از آن حالات و مقامات و از آن حقایق و معارف خبر دهند، آن را در جامه اشاره و رمز و استعاره در می پوشانند، چنانکه جز ارباب شهود و آشنا به مقامات آنان دیگران چیزی از آن در نمی یابند، و چه بسا که بیگانگان آن مقامات را برخلاف خوانند و به غلط افتند.

اصطلاحاتی است مر ابدال را \*\*\* که خبر نبود از آن غفّال را

برای دفع توهّمات و تبیین رموز و کنایات این سخنان است که در شرح این معارف کتابها نگاشته و رساله ها پرداخته اند تا طالب حق با رجوع به آنها مراد از آن اصطلاحات را دریابد. در این معنی فیض کاشانی گوید:

چون مخدّرات معارف و حقایق و پردگیان معانی و دقایق از آن پوشیده تر است که به واسطه وضع و دلالت الفاظ متصدی اظهار آن توان شد، لاجرم به دستگیری امثال و اشباه در ابراز آن کوشیده، و هر حقیقتی را به اسم یکی از محسوسات که مناسبتی با او دارد تعبیر می کنند؛ چون «رخ» و «زلف» و «خط» و «خال» و «چشم» و «ابرو» و «دهان» و «زَنار» و «کفر» و «ترسائی» و غیر آن؛ که هر یک از

آن اشاره به معنایی است از معانی حقایق، تا هم اهل معنی از آن حقایق محظوظ گردند، و هم اهل صورت از صورت مجازی آن بی بهره نمانند.

عرفای کامل حقایق را با ذوق و شهود دریافتند، و از برای آنچه به مشاهده آن نایل گردیدند تعبیر و اصطلاحاتی وضع کردند و برای آن یافته ها و واردات عباراتی ساختند، تا بدان وسیله مستعدان را به فهم آن حقایق و اسرار راهبر شوند. شمس مغربی گوید:

اگر بینی در این دیوان اشعار \*\*\* خرابات و خراباتی و خمّار

بت و زنّار و تسبیح و چلیپا \*\*\* مغ و ترسا و گبر و دیر و مینا

شراب و شاهد و شمع و شبستان \*\*\* خروش بربط و آواز مستان

می و میخانه و رند خرابات \*\*\* حریف و ساقی و مرد مناجات

نوی ارغنون و ناله نی \*\*\* صبح و مجلس و جام پیایی

خط و خال و قد و بالا و ابرو \*\*\* عذار و عارض و رخسار و گیسو

مشو زنه از آن گفتار در تاب \*\*\* برو مقصود از آن گفتار دریاب

میچ اندر سر و پای عبارت \*\*\* اگر بینی ز ارباب اشارت

نظر را نغز کن تا نغز بینی \*\*\* گذر از پوست کن تا مغز بینی

\*

اکنون پس از این مقدمه، به مروری بر سروده های آن حضرت می پردازیم. حضرت امام در آثار خویش از اصطلاحات عرفای شامخین و سلف صالح بهره جسته و تعبیر ایشان را در شعر خود به کار برده؛ و گاهی خود از آن مصطلحات مضامین و معانی دیگری قصد کرده است. چنانکه اشارت رفت، شرح و تبیین جمیع مصطلحات در این وجیزه میسور و مقدور نیست، ناگزیر از باب نمونه به چند مورد اکتفا می شود، باشد که طالبان را سودمند افتد و بدانند که مقصود از این دست تعبیر مصادیق محسوس و متعارف نیست، بلکه هر يك به حقیقتی اشارت دارد.

یکی از اصطلاحاتی که ارباب معرفت در سخنان خویش آورده اند «رخ» است، که گفته اند مراد از آن تجلی جمالی حضرت حق است که سبب ایجاد اعیان عالم و ظهور اسماء الهی است. و نیز گفته اند مقصود از «رخ» لطف الهی است. فیض درین معنی گوید: «رخ عبارت از تجلی جمال الهی است به صفت لطف؛ مانند «لطیف» و «رئوف» و «توّاب» و «محبی» و «هادی» و «وهاب». امام کلمه «رخ» را بکرات در سخن خویش آورده:

ای خوب رخ که پرده نشینی و بی حجاب \*\*\* ای سد هزار جلوه گر و باز در نقاب



با عقلا ن بگو که رخ یار ظاهر است \*\*\* کاوش بس است این همه در جستجوی دوست

ص: 22

شمس مغربی گوید:

ای جمله جهان در رخ جانبخش تو پیدا \*\*\* وی روی تو در آینه کون هویدا

تا شاهد حسن تو در آینه نظر کرد \*\*\* عکس رخ خود دید، بشد واله و شیدا

حافظ گوید:

مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست \*\*\* دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست

اصطلاح دیگر «زلف» است، که گفته اند کنایه از مرتبه امکانیه از کلیات و جزئیات و معقولات و محسوسات و ارواح و اجسام و جواهر و اعراض است. عراقی گوید: «زلف غیب هویت است که هیچ کس را بدان راه نیست.» فیض گوید: «زلف عبارت از تجلی الهی است به قهر؛ مانند «مانع» و «قابض» و «فهار» و «مُمیت» و «مضَلّ» امام گوید:

سر زلفت به کناری زن و رخسار گشا \*\*\* تا جهان محو شود خرقة کشد سوی فنا

در صید عارفان وز هستی رمیدگان \*\*\* زلفت چو دام و خال لبست همچو دانه است

عراقی گوید:

زلفش گرهی بگشود بند از دل ما برخاست \*\*\* دل جان ز جهان بگرفت در حلقه زلفش بست

مغربی گوید زان زلف پراکنده و زان غمزه فتان \*\*\* پرگشت جهان سر بسر از فتنه و آشوب

دیگر از مصطلحات عرفانی خانه است، که گفته اند عبارت است از نقطه وحدت حقیقی؛ و مراد وحدت ذات است. فیض گوید: «خال عبارت است از نقطه وحدت حقیقیه من حیث الخفاء، که مبدأ و منتهای کارت اعتباری است، و از ادراک و شعور اغیار محتجب و مخفی است. به امام در این معنی گوید:

من به خال لبست ای دوست گرفتار شدم \*\*\* چشم بیمار ترا دیدم و بیمار شدم

گیسوی یار دام دل عاشقان او \*\*\* خال سیاه پشت لبش دانه من است

عطار گوید:

در طواف نقطه خالت ز شوق \*\*\* چرخ سرگردان چو پرگاری بود

ص: 23

عراقی گوید:

سودای زلف و خالت جز در خیال ناید \*\*\* اندیشهٔ جمالت جز در گمان نگنجد

اصطلاح دیگر «لب» است، که گفته اند مقصود از آن کلام است؛ و نیز اشاره به «نفس رحمانی» است که افاضهٔ وجود بر اعیان می کند. فیض گوید: «لب عبارت است از روان بخشی و جان فزایی که به زبان شرع از آن به «نفخ روح» تعبیر می کنند. امام در این معنی گوید:

شیرین لب و شیرین خط و شیرین گفتار \*\*\* آن کیست که با این همه فرهاد تو نیست

سر نهم بر قدم دوست به خلوتگه عشق \*\*\* لب نهم بر لب شیرین تو فرهاد شوم

عراقی گوید:

حلاوت لب تو دوش یاد می کردم \*\*\* بسا شکر که در آن لحظه در دهان انداخت

حافظ گوید:

آنکه جز کعبه مقامش بُد از یاد لبَت \*\*\* بر در می‌کده دیدم که مقیم افتادست

اصطلاح دیگر «چشم» است، که گفته اند اشارت به شهود حق است اعیان و استعدادات را؛ و از آن شهود به صفت «بصر» تعبیر می کنند. و در شرح گلشن راز آمده که «بیماری و هستی که از بُعد و فراق و پندارِ خودی روی نموده و از مشاهدهٔ جمال جانان عاشقان دلسوخته را محروم می دارد، همه آثار و لوازم چشمِ پر کرشمهٔ اوست.» امام درین معنا آورده:

پیرم ولی به گوشه چشمی جوان شوم \*\*\* لطفی که از سراچهٔ آفاق بگذرم

گوشه چشم گشا بر من مسکین بنگر \*\*\* ناز کن تاز که این بادیه سامانش نیست

عراقی گوید:

به يك کرشمه که چشمت بر ابروان انداخت \*\*\* هزار فتنه و آشوب در جهان انداخت

مغربی گوید:

چو باده چشم تو خوردست دل خراب چراست \*\*\* چو خال تست بر آتش جگر کباب چراست

اصطلاح دیگر امی و شراب» است، که مراد از آن غلبات عشق است. فیض گوید:

«شراب عبارت است از ذوق و وجد و حال که از جلوهٔ محبوب حقیقی در اوان غلبهٔ محبت بر دل سالک وارد می شود و سالک را مست و

بیخود می کند؛ چه استیلائی آن موجب هدم قواعد عقلی و نقض معاهد و همی اوست.»



امام در این معنی گوید:

من خواستار جام می از دست دلبرم \*\*\* این راز با که گویم و این غم کجا برم

الا یا ایها الساقی ز می پر ساز جامم را \*\*\* که از جانم فروریزد هوای ننگ و نامم را

سنایی گوید:

ساقیا دانی که مخموریم در ده جام را \*\*\* ساعتی آرام کن این عمر بی آرام را

عطار گوید:

از می عشق تو مست افتاده ام \*\*\* بر درت چون خاک پست افتاده ام

اصطلاح دیگر «ابرو» است، که مراد از آن صفات الهی است که حاجب ذاتند و عالم وجود از صفات رونق و بهاء و جمال می گیرد. در سروده های امام آمده:

ابروی تو قبله نمازم باشد \*\*\* یاد تو گره گشای رازم باشد

خم ابروی کجبت قبله محراب منست \*\*\* تاب گیسوی تو خود راز تب و تاب منست

مغربی گوید:

از آن در ابروی خوبان نظر پیوسته می دارم \*\*\* که در ابروی هر مهر و نمی بینم جز ابرویش

حافظ گوید:

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت \*\*\* به قصد جان من زار ناتوان انداخت

همین چند اصطلاح از باب نمونه کافی است. طالبان برای مزید اطلاع می توانند به کتبی که در این باب تألیف شده، و یا کتابی که «مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی» در شرح کامل و مفصل اصطلاحات اشعار امام به نام فرهنگ دیوان امام خمینی (س) به چاپ رسانده است، مراجعه کنند. کوتاه سخن آنکه شعر امام سخن مرجعی است که هرگز رضا نمی دهد سر مویی از مرز آیین و حدود، تخطی شود و کوچک ترین حکمی از احکام شریعت معطل ماند؛ پس نباید سخن او را با سخنان مسندنشینان و داعیه داران عرفان و معرفت قیاس کرد که چنین مقایسه سخت اشتباه است. معظم له در مواضع بسیار از آثار خود به صوفیان دعوی دار و مدعیان ریاکار تاخته و آنان، و شیوه ایشان را مورد نکوهش قرار داده است:

از صوفیها صفا ندیدم هرگز \*\*\* زین طایفه من وفا ندیدم هرگز

زین مدعیان که فاش انا الحق گویند \*\*\* با خودبینی فنا ندیدم هرگز

\*\*\*

صوفی از وصف دوست بی خبر است \*\*\* صوفی بی صفا نمی خواهم

\*\*\*

آنکه دل بگسلد از هر دو جهان درویش است \*\*\* وانکه بگذشت ز پیدا و نهان درویش است

خرقه و خانقه از مذهب رندان دور است \*\*\* آنکه دوری کند از این و از آن درویش است

صوفی کوبه هوای دل خود شد درویش \*\*\* بنده همت خویش است چسان درویش است

امام حتی عرفان نظری و دل مشغولی در پیچ و خم مباحث و اصطلاحات را سد راه و وقوف درین مرحله را حجاب می داند چنان که مکرر این معنی را در آثار خویش از نظم و نثر به کار برده و در جایی گفته اند:

در جوانی سرگرم به مفاهیم و اصطلاحات پرزرق و برق شدم، که نه از آنها جمعیتی حاصل شد نه حال؛ ... «اسفار اربعه»، با طول و عرضش، از سفر به سوی دوست بازم داشت؛ نه از «فتوحات» فتحی حاصل و نه از «فصوص الحکم» حکمتی دست داد، چه رسد به غیر آنها.

از «فتوحات» نشد فتحی و از «مصباح» نوری \*\*\* هرچه خواهم در درون جامه آن دل فریب است

بشکنیم آینه فلسفه و عرفان را \*\*\* از صنم خانه این قافله بیگانه شویم

فارغ از خانقه و مدرسه و دیر شده \*\*\* پشت پای زده بر هستی و فرزانه شویم

### \* سبک و شیوه امام و تأثیر پیشینیان در آثار ایشان

چنان که می دانیم صاحب نظران و محققان از اهل ادب، طبق ضوابط و معیارهایی، شعر پارسی را به ادوار چهارگانه یعنی دوره های سبک خراسانی و عراقی و هندی و عصر بازگشت منقسم ساخته اند. هرچند این مرزبندی به قطعیت اصول ریاضی نیست اما دارای مشخصاتی است که به طور کلی شیوه و سبک آثار را معین می کند. با همین معیارها می توان گفت شعر امام از نظر شیوه همان سبک عراقی است و آن بزرگ به همان سیاق سخن گفته و به تتبع و پیروی سخنوران سبک عراقی پرداخته است. نکته درخور ذکر اینکه در شعر امام برخی کلمات و واژه ها آمده که متأثر از زبان امروز و ادبیات معاصر است و از بعضی واژگان مضامینی تازه قصد شده است مانند کلمات وابسته و پناهنده در این بیت:

وارستگان به دوست پناهنده گشته اند \*\*\* وابسته ای چو من به جهان بی پناه شد

و مثل کلمه شکوفا که در سخن متقدمان نیامده و امروز متداول است:

ص: 26

نوبهار آید و گلزار شکوفا گردد \*\*\* بی گمان کوتاهی عمر خزان خواهی دید

حضرت امام به پیروی از سخنوران بزرگ غزلهایی به سبک و سیاق آنان سروده است و چون در این مجال محدود ذکر مسطوره های فراوان میسر نیست، به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم.

عطار سروده است:

درد دل را دوا نمی دانم \*\*\* گم شدم سر ز پا نمی دانم

امام گفته است:

درد خواهم دوا نمی خواهم \*\*\* غصه خواهم نوا نمی خواهم

مولانا گوید:

آن یوسف خوش عذار آمد \*\*\* وان عیسی روزگار آمد

امام گوید:

کوتاه سخن که یار آمد \*\*\* با گیسوی مشکبار آمد

سعدی گوید:

شادی به روزگار گدایان کوی دوست \*\*\* بر خاک ره نشسته به امید روی دوست

امام گوید:

عمری گذشت و راه نبردم به کوی دوست \*\*\* مجلس تمام گشت و ندیدیم روی دوست

سعدی گوید:

یک امشب که در آغوش شاهد شکرم \*\*\* گرم چو عود بر آتش نهند غم مخورم

امام گوید:

یک امشب که در آغوش ماه تابانم \*\*\* ز هر چه در دو جهان هست روی گردانم

عماد فقیه گوید:

پوشیده ام ز آبی و خاکی نیاز خویش \*\*\* ظاهر نکرده با در و دیوار راز خویش



امام گوید:

بیدل کجا رود به که گوید نیاز خویش \*\*\* با ناکسان چگونه کند فاش راز خویش

حضرت امام (قدس سره) از میان شاعران و سخنوران پارسی زبان التفات و عنایت خاصی

ص: 27

به خواجه شیراز دارد، و در آثار خویش بیشتر به اقتفا و استقبال غزل‌های آسمانی «لسان الغیب» پرداخته، که نمونه ای از آن را می آوریم:

حافظ گوید:

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود \*\*\* دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

امام گوید:

کاش روزی به سر کوی توام منزل بود \*\*\* که در آن شادی و اندوه مراد دل بود

خواجه گوید:

در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی \*\*\* خرقة جایی گرو باده و دفتر جایی

امام گوید:

جز سر کوی تو ای دوست ندارم جایی \*\*\* در سرم نیست بجز خاک درت سودایی

حافظ گوید:

دوستان عیب من بیدل حیران مکنید \*\*\* گوهری دارم و صاحب نظری می جویم

امام گوید:

من درین بادیه صاحب نظری می جویم \*\*\* راه گم کرده ام و راهبری می جویم

بسیاری از شاعران غزل‌هایی با قافیه و ردیف «هیچ» ساخته اند، که از میان آنان دو تن، یعنی شفایی اصفهانی و حزین لاهیجی، با يك ردیف و قافیه و يك بحر «هیچ» را ردیف قرار داده، و عاشق اصفهانی در همان بحر و همان ردیف لیکن با قافیه دیگر غزل ساخته اند.

حکیم شفایی گوید:

ماییم و همین خاطر افگار و دگر هیچ \*\*\* در ساخته با راحت و آزار و دگر هیچ

حزین لاهیجی گوید:

ماییم و دل و آرزوی یار و دگر هیچ \*\*\* قاصد برسان مژده دیدار و دگر هیچ

عاشق اصفهانی گوید:

در باغ تو حق نفس باد صبا هیچ \*\*\* در کوی تو آمد شد بی حاصل ما هیچ

امام گوید:

ماییم و یکی خرقه تزویر و دگر هیچ \*\*\* در دام ریا بسته به زنجیر و دگر هیچ

ص: 28

حکیم سبزواری - متخلص به «اسرار» - را غزلی است، با ردیف «عشق»؛ گوید:

نقش دیوان قضا آیتی از دفتر عشق \*\*\* آسمان بی سروپایی بود از کشور عشق

امام گوید:

وه چه افراشته شد در دو جهان پرچم عشق \*\*\* آدم و جن و ملک مانده به پیچ و خم عشق

### تأثیر امام بر ادب معاصر

وجود امام، رضوان... علیه، در جهات مختلف منشأ خیرات و برکات بسیار گردیده و در کلیه شئون جامعه تأثیری ژرف برجای گذاشته اند. نهضتی را که معظم له آغاز کرد تا آنجا که به پیروزی انقلابی عظیم انجامید موجب دگرگونی شگرفی در جمیع امور گردید، از جمله در عرصه ادب و هنر تطور و تحولی ژرف به وجود آورد؛ اهل قلم و شاعران را برانگیخت تا با نگارش مقالات و سرودن اشعار، مفسد و مطاعن نظام جور و فساد را باز گویند و با این وسیله کارآمد و مؤثر حرکت انقلاب را سرعت بخشند. این تحرك حتی در دوران تبعید آن رهبر آگاه با الهام از سخنان و اعلامیه های آن حضرت ادامه یافت تا در آستانه پیروزی رو به فزونی نهاد و تدریجاً به اوج اعتلا رسید؛ بدنانسان که شعارهای پر شور انقلابی از چشمه سار عواطف عامه خلق جوشیدن گرفت و کران تا کران مرزها را درنوردید.

آنان که شاهد آن دوران پر شکوه و آن رستخیز عام بوده اند شور و هیجان و فضای آکنده از عشق و ایمان آن ایام هرگز از خاطرشان محو نخواهد شد. آن روزهای فراموش نشدنی نیز منشأ پدید آمدن آثاری شورانگیز گردید.

پس از پیروزی انقلاب و استقرار حکومت اسلامی، مرزهای ایران زمین به فرمان استکبار مورد تهاجم و تجاوز دشمن واقع شد و خصم بدنهاد از پی امحای انقلاب با همه توان بدین خاک مقدس تاختن آورد که با دم گرم و مؤثر آن مقتدای ربانی امت سلحشور و قهرمان ایران با دلاوریها و حماسه آفرینی ها با دشمن مقابله کرد و با خون مقدس خود نقشی از غیرت و شرف بر صحیفه تاریخ رقم زد که تا ابد بر جای خواهد ماند. این حادثه نیز بایی تازه در ادبیات و هنر گشود و سبب به وجود آمدن آثاری جاوید و ماندگار گشت.

عامل مهم دیگر در تحول ادبی، مکاتیب و آثار منشور امام است که در شیوه نگارش فصلی تازه باز کرد. هرچند که در این مقام سخن گفتن از نثر امام مورد نظر نیست اما دریغ است فرازی چند از آثار منشور آن عارف بالله را زیب و زیور این مقال نسازیم. حضرت امام در دیباچه پیام خود به حوزه و جامعه روحانیت می نویسد:

سلام بر حماسه سازان همیشه جاوید روحانیت که رساله علمیه و عملیه خود را به دم شهادت و مرگب خون نوشته اند و بر منبر و وعظ و خطابه ناس، از شمع حیاتشان گوهر شبچراغ

ساخته اند. افتخار و آفرین بر شهدای حوزه و روحانیت که در هنگامه نبرد، رشته تعلقات درس و بحث و مدرسه را بریدند و عقال تمنیات دنیا را از پای حقیقت علم برگرفتند و سبکبالان به مهمانی عرشیان رفتند و در مجمع ملکوتیان شعر حضور سروده اند...

آنان که حلقه ذکر عارفان و دعای سحر مناجاتیان حوزه ها و روحانیت را درک کرده اند در جلسه حضورشان آرزویی جز شهادت ندیده اند.

چنانکه می دانیم در دوران حیات پربرکت آن حضرت از آثار منظوم معظم له، جز قطعاتی پراکنده، منتشر نگردید. پس از ارتحال آن بزرگوار، انتشار نخستین غزل ایشان ذوقی در شاعران و سرایندگان و ارادتمندان آن مراد و پیر برانگیخت تا به اقتفا و استقبال، و تضمین سروده های ایشان پردازند. اگر محقق در گردآوری و احصای آثاری که به پیروی از اولین غزل منتشر شده ایشان سروده شده اهتمام ورزد، آن گاه پدیدار می گردد که تنها همین یک غزل چه تأثیری در ذهنها و اندیشه ها داشته است.

چون آثار منظوم امام، یعنی حکایت شور و حال و ذوق عالمی دینی و مرجعی که خود حافظ احکام شرع و آیین مبین بود و مظهر تقوا و تقدس، انتشار یافت رخنه ای در حصار جمود و تحجر افکند و ظاهرینان را تکان داد، و کسانی از آنان تنبه یافتند که عیب عارفان کردن ناشی از تنگ نظری و تنگ بضاعتی است.

ارتحال آن روح قدسی، رستاخیزی بزرگ را باعث گشت و شیفتگان و دلدادگان آن حضرت از شاعران و سخنوران مراثی و غم نامه هایی آکنده از تأثر و مالا مال از شور و احساس به سلك نظم درآوردند که به یقین می توان گفت بعد از پیامبر خدا (ص) و ائمه هدی (ع) در فقدان هیچ بزرگی، شاعران این همه سوگنامه و مرثیه نسروده و این چنین دردمندانه سخن نگفته اند، سروده هایی که در میان آنها آثاری بس شیوا و رسا وجود دارد که از ذخایر گنجینه شعر پارسی بشمار می آید و در تاریخ ادب این دیار بر جای خواهد ماند.

در پایان یادآوری چند نکته به نظر ضروری رسید:

1 - معظم له گاه در برخی از اشعار خود تصرفاتی کرده بر روی حرف و کلمه ای قلم کشیده و به جای آن، حرف و کلمه ای دیگر مرقوم داشته، و برخی از اشعار را نیز بازنویسی کرده اند.

2- از آنجا که سروده های بسیاری در قالبهای گوناگون، همانند غزل، قصیده، مثنوی، رباعی، قطعه، مسمط، و ترجیع بند، از حضرتش به جا مانده و اکنون همه آنها یکجا به طبع می رسد تدوین و ترتیبی خاص بدانها داده شده است، از این قرار: نخست (غزلها قرار دارد، زیرا کمیت آن از دیگر قالبها بیشتر است؛ پس از آن به ترتیب: ارباعی ها، قصیده ها،

مسمط ها)، «ترجیع بند»، و «قطعات و اشعار پراکنده». کلیه قالبها به ترتیب حروف «روی» مرتب شده، و شعرهای متفرقه دیگر نیز بر همین ترتیب نظم یافته است. 3- واحد ادبیات، مؤسسه، بخشی به عنوان «شناسنامه سروده های تنظیم کرده و در پایان دیوان

افزوده است؛ در این بخش ویژگیهای فنی هر شعر، از نظرگاه عروض و قافیه و بدیع و معانی و بیان و سبک شناسی - به دقت و اختصار - بیان گردیده است؛ بدین ترتیب:

- نام شعر

- مطلع شعر

- وزن شعر (بحر شعر با زحافات آن، همراه با تقطیع بر اساس افعیل مصطلح و علایم متعارف، قید شده است)

- قالب (قالب هر سروده مشخص گردیده که غزل است یا قصیده یا ...)

- تعداد ابیات

- سبک (سبک هر سروده، عراقی یا خراسانی، بیان شده است)

- تاریخ سرایش شعر

- قافیه (همه حرفهای قافیه نام برده شده است)

- ردیف (اگر شعر دارای ردیف بوده، ردیف آن مشخص شده است)

- هنر شعری و بلاغی (کلیه آرایه ها و صنایع، لفظی و معنوی، و نیز مصادیق معانی و بیان، در ذیل هر سروده مشخص گردیده است)

همچنین اصطلاحات خاصی که امام در اشعار خود به کار برده اند، به اختصار و اجمال شرح شده است.

4- حضرت امام در دوران جوانی غزلیات فراوانی سروده بودند و آنها را در دفتری نیز گرد آورده بودند؛ متأسفانه در جریان سفرهای پیاپی، این دفتر مفقود گردید. پس از آن نیز سروده هایی از ایشان در دست بود که برخی به خط خود ایشان ثبت دفتر گردیده بود، و تعدادی نیز به وسیله همسر گرامیشان استنساخ شده در دفترچه ای گردآوری شده بود؛ این دفتر نیز در جریان تغییر مکرر محل سکونتشان مفقود گردید. برخی از دست نوشته های باقیمانده، در پی هجوم مأموران ساواک به منزل و کتابخانه شخصی ایشان از دست رفت؛ اما نسخه ای چند از آثار منظوم قدیمی ایشان، که در دست ارادتمندان و دوستان آن حضرت چونان امانتی ارزشمند نگاهداری می شده، به تدریج برای «مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی» ارسال گردید، که این آثار در مجموع برای دیوان شعری که اکنون طبع آن به پایان رسیده است دستمایه مهمی گردید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حضرت امام بنا به خواهش و اصرار فراوان بانو فاطمه طباطبایی، همسر فرزند گرامی ایشان - حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی - اشعاری در قالبهای متنوع و با مضامین عرفانی سرودند که خوشبختانه همه نسخه های خطی این سروده ها در مؤسسه نگهداری می شود. بخشی از این سروده ها پس از رحلت امام در چند دفتر با عناوین: سبوی عشق، باده عشق، نقطه عطف، و محرم راز منتشر گردید، و اکنون

تمامی سروده های اخیر امام و آثار به دست آمده از سروده های قدیم آن حضرت در این مجموعه به علاقمندان ادب و عرفان اسلامی تقدیم می گردد. ضمناً مقدمه بانوی گرامی، فاطمه طباطبایی، بر مجموعه باده عشق، که در آن از انگیزه امام در سرودن اشعار و غزلیات اخیرشان سخن گفته اند، در پی این دیباچه درج گردیده است.

حال که آن امام عاشقان و مقتدای عارفان رخت به دیار ملکوت کشیده و در جوار رفیق اعلی آرمیده است، مجموعه آثار منظوم آن حضرت در یک مجلد در دسترس مشتاقان و ارباب معرفت قرار می گیرد. امید است که حقایق و معارف آن، سالکان الی الله را چراغ راه و عارفان را شمع جمع و مناجاتیان را ذکر خلوت انس باشد. اینک آن روح قدسی، که اسلام را از پس قرنهای غربت و هوان تجدید کرد و دیگر بار سبب شکوه و عزت مسلمین گشت، در رضوان الهی و جایگاه صدق، نزد ملیک مقتدر، مقام گرفته و آن نفس مطمئنه در جوار محبوب مأوا گزیده، بر روان تابناکش صلوات و سلام نثار می کنیم و بر تربت منور او درود و تحیت می فرستیم. جَزَاهُ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ خَيْرَ الْجَزَاءِ.

واحد ادبیات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

نَفَحَاتُ وَصَلِكَا أَوْقَدَتْ جَمْرَاتِ شَوْكِكَا فِي الْحَشَا \*\*\* ز غمت به سینه کم آتشی که نزد زبانه گما تَشَا

تو چه آیتی به جهانیان که صدای صیحه قدسیان \*\*\* گذرد ز ذرّوه لا مُکان که خوشا جمال ازل، خوشا

### امام عزیزم، مرشد و مرادم!

مسئولان نشر آثار از من خواسته اند تا دانسته های خود را پیرامون نحوه ی سرودن اشعار عارفانه ات بنگارم تا دریچه ای به یکی از ابعاد وجودت پیش چشم مشتاقان بازگردد؛ اما چون قلم به دست می گیرم، غم فقدانت امانم نمی دهد و اندوه هجرانت رهایم نمی کند، آخر خانه ی ما را بی تو نوری و فروغی نیست، جای جای خانه، نشان از تو دارد و شمیم وجودت همه جا را آکنده است. علی کوچکت پیوسته تو را می جوید و همواره از تو می پرسد و، از آنجا که به او گفته ایم تو در آسمانهای همیشه به شوق دیدارت به آسمان و ستارگان خیره می شود.

اکنون بیش از سه ماه از سفر روحانی تو می گذرد و همه روزه مشتاقان تو در حسینیه و خانه ات گرد هم می آیند و عاشقانه می نالند و عاجزانه می گریند و رهگذرت را از خانه تا حسینیه گلریزان می کنند.

پدرم! تو که از حال عاشقانت آگاه بودی، تو که از جان شیفته ام خبر داشتی و می دانستی که من شیدا و بیقرار تو هستم، چگونه تنهیم گذاشتی آخر آن عمری را در پرتو وجود تو سپری کرده در ظلمات چگونه تواند زیست؟!



در این شب سیاهم گم گشته راه مقصود \*\*\* از گوشه ای برون آی ای کوکب هدایت!

شرح این هجران و این خون جگر را به فرصتی دیگر می گذارم و به آنچه خواسته اند می پردازم، که:

جان پرور است قصه ارباب معرفت \*\*\* رمزی پرو پیرس و حدیثی بیا بگو

زمانی که به اقتضای رشته تحصیلی، یکی از متون فلسفی را می خواندم، بعضی عبارات دشوار و مبهم کتاب را در مواقع مناسب با حضرت امام (قدس سره) در میان می گذاشتم. این پرسش و پاسخ به جلسه درس بیست دقیقه ای تبدیل شد، تا یک روز صبح که برای شروع درس خدمت ایشان رسیدم دریافتم که ایشان با یک رباعی به طنز هشدارم داده اند:

فاطی! که فنون فلسفه می خواند \*\*\* از فلسفه فاء و لام و سین می داند

امید من آنست که با نور خدا \*\*\* خود را ز حجاب فلسفه برهاند

پس از دریافت این رباعی، اصرار مجدانه من آغاز شد و درخواست ابیات دیگری کردم. و چند روز بعد:

فاطی! بسوی دوست سفر باید کرد \*\*\* از خویشتن خویش گذر باید کرد

هر معرفتی که بوی هستی تو داد \*\*\* دیوی است به ره، از آن حذر باید کرد

تقاضای مدام من کم کمک مؤثر می نمود، چرا که چندی بعد چنین سرودند:

فاطی: تو و حق معرفت! یعنی چه؟! \*\*\* دریافت ذات بی صفت، یعنی چه؟!!

ناخوانده «الف» به «یا» نخواهی ره یافت \*\*\* ناکرده سلوک، موهبت یعنی چه؟!!

این پندآموزی و روشنگری امام را که در قالب رباعی و در نهایت ایجاز آمده بود به جان نیوشیدم و آویزه ی گوش کردم و سرمست از حلاوت آن شدم، ناگاه دریافتم که نظیر چنین پیامهایی در باب معرفت، دریغ است ناگفته ماند و نهفته گردد. لذا با سماجت بسیار از ایشان خواستم که سررشته ی کلام و سرودن پیام را رها نکنند. اعتراف می کنم که لطف بی کران آن عزیز چنان بود که جرأت اصرارم می داد و هر دم بر خواهشهای من می افزود. تا آنجا که درخواست سرودن غزل کردم و ایشان عتاب کردند که: «مگر من شاعرم؟!». ولی من همچنان به مراد خود اصرار می ورزیدم و پس از چند روز چنین شنیدم:

تا دوست بود، تو را گزندی نبود \*\*\* تا اوست، غبار چون و چندی نبود

بگذار هر آنچه هست و او را بگزین \*\*\* نیکوتر از این دو حرف پندی نبود

\*\*\*

عاشق نشدی اگر که نامی داری \*\*\* دیوانه نه ای اگر پیامی داری

مستی نچشیده ای اگر هوش تو راست ما را بنواز تا که جامی داری

روزها می گذشت و امام بهای خواهشهای ملتسمانه ام را هر از چندگاه با غزلی یا نوشته ای می پرداختند.

در این مرحله بود که دیگر هیچ درنگی را روا نداشتیم. نخست مجموعه ی رباعیها را به همسر امحمد نشان دادم که او نیز با شوقی وافر مرا به پی گیری امر واداشت سپس دفتری خدمت امام بردم و از ایشان تقاضا کردم به تناسب حال، سروده ها، نصایح و اشارات عارفانه ی خود را در آن دفتر مرقوم دارند.

... و چنین بود که آن کریم، درخواست مرا اجابت کرد و از خوان معرفت و کرامت خویش توشه ای نصیبم فرمود و مرا مکتوبی بخشید که به غزلی ختم می شد و جواب مثبتی به درخواست مصرانه من بود.

اینک ثمره ی آن تلاشها، یعنی: این میراث گرانقدر را در اختیار مؤسسه ی محترمی که آثار او را دنبال می کند می گذارم تا به عاشقان امام هدیه کند و، جان مشتاقانش را با زلال این چشمه سار سیراب سازد. در این زمینه گفتنی های دیگری دارم که اگر خداوند فرصتی بخشد بازگو خواهم کرد.

در غم او روزها بیگانه شد \*\*\* روزها با سوزها همراه شد

روزها گر رفت، گو: رو، باک نیست \*\*\* تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست

فاطمه طباطبایی 1368/6/23

ص: 35



غزل

اشاره

ص: 37



باد نوروز وزی---ده است به کوه و صحرا \*\*\* جامه عی---د بپ---وشن---د، چه شاه و چه گدا  
بلبل باغ جنان رانب---ود راه به دوست \*\*\* نازم آن مط---رب مجل---س ک---ه بود قبله نما  
صوفی و عارف ازین بادیه دور افت-ادند \*\*\* ج--ام می گیر ز مط--رب، که روی سوی صفا  
همه در عید به صحرا و گلستان بروند \*\*\* من س--رمست، ز میخ---انه کن---م رو به خدا  
عید نوروز مبارک به غن---ی و درویش \*\*\* ی---اردل---دار، ز بتخ---ان---ه دری راب---گشا  
گر مراره به در پیرخ-----رابات دهی \*\*\* ب--ه سر و جان به سویش راه نوردم نه به پا  
سالها در صف ارب-----اب عمائم بودم \*\*\* ت---اب---ه دل---دار رسیدم ن---کنم ب-----ازخ---طا

ألا يا أيُّها الساقى زى مى پُر ساز جامم را \*\*\* که از جانم فروریزد هوای ننگ و نامم را  
از آن مى ریزد در جامم که جانم را فنا سازد \*\*\* برون سازد ز هستی هسته نیرنگ و دامم را  
از آن مى ده که جانم را ز قید خود رها سازد \*\*\* به خود گیرد زمامم را فروریزد مقامم را  
از آن مى ده که در خلوتگه رندان بی حرمت \*\*\* بهم کوبد سجودم را بهم ریزد قیامم را  
نبودی در حریم قدس گل رویان میخانه \*\*\* که از هر روزنی آیم گلی گیرد لجامم را  
روم در جرگه پیران از خود بی خبر شاید \*\*\* برون سازند از جانم به مى افکار خامم را  
توای پیک سبک باران دریای عدم از من \*\*\* به دریادار آن وادی رسان مدح و سلامم را  
بساغر ختم کردم این عدم اندر عدم نامه \*\*\* به پیر صومعه برگو بین حُسن ختامم را

به تو دل بستم و غیر تو کسی نیست مرا \*\*\* جز تو ای جان جهان دادرسی نیست مرا

عاشق روی توام ای گل بی مثل و مثال \*\*\* به خدا غیر تو هرگز هوسی نیست مرا

با تو هستم ز تو هرگز نشدم دور، ولی \*\*\* چه توان کرد که بانگ جرسی نیست مرا

پرده از روی بینداز بجان تو قسم \*\*\* غیر دیدار زُخت مُلتَمسی نیست مرا

گر نباشی برم ای پردگی هَر جائی \*\*\* ارزش قُدس چو بال مگسی نیست مرا

مده از جَنّت و از حور و قصورم خبری \*\*\* جز زُخ دوست نظر سوی کسی نیست مرا



دیده ای نیست نبیند رخ زیبای تورا \*\*\* نیست گوشه‌ی که همی نشنود آوای تورا

هیچ دستی نشود جز بر خوان تو دراز \*\*\* کس نجوید به جهان جز اثر پای تورا

رهرو عشقم و از خرقه و مسند بیزار \*\*\* به دو عالم ندهم روی دل آرای تورا

قامت سروقدان را به پیشیزی نخرد \*\*\* آنکه در خواب ببیند قد رعنا‌ی تورا

به کجا روی نماید که تو اش قبله نه ای؟ \*\*\* آنکه جوید به حرم، منزل و ماوای تورا

همه جا منزل عشق است؛ که یارم همه جاست \*\*\* کور دل آنکه نیابد به جهان، جای تورا

با که گویم که ندیده است و نبیند به جهان \*\*\* جز خم ابرو و جز زلف چلیپای تورا

دکه علم و خرد بست، در عشق گشود \*\*\* آنکه می داشت به سر علت سودای تورا

بشکنم این قلم و پاره کنم این دفتر \*\*\* نتوان شرح کنم جلوه والای تورا

سر زلفت به کناری زن و رُخسار گشا \*\*\* تا جَهان محو شود، خرقه کشد سوی فنا  
بسر کوی تو ای قبله دل؛ راهی نیست \*\*\* ورنه هرگز نشوم راهیِ وادی «منا»  
از صفای گل روی تو هر آن کس بر خورد \*\*\* بر کند دل ز حریم و نکند رو به «صفای»  
طاق ابروی تو محرابِ دل و جان من است \*\*\* من کجا و تو کجا؟ زاهد و محراب کجا؟  
ملحد و عارف و درویش و خراباتی و مست \*\*\* همه در امر تو هستند و تو فرمانفرما  
خرقه صوفی و جام می و شمشیر جهاد \*\*\* قبله گاهی تو و این جمله همه قبله نما  
رسم آیا به وصال تو که در جان منی؟ \*\*\* هجر روی تو که در جان منی، نیست روا!  
ما همه موج و تو دریای جمالی، ای دوست! \*\*\* موج دریاست، عجب آنکه نباشد دریا

جُز عشق تو هیچ نیست اندر دل ما \*\*\* عشق تو سرشته گشته اندر گِل ما  
«اسفار» و «شفاء» ابن سینا نگشود \*\*\* با آن همه جرّ و بحثها مُشکِل ما  
با شیخ بگو که راه من باطل خواند \*\*\* بر حقّ تو لبخند زند باطل ما  
گر سالک او منازلی سیر کند \*\*\* خود مسلكِ نیستی بود منزل ما  
صد قافله دل بار بمقصد بستند \*\*\* بر جای بماند این دل غافل ما  
گر نوح ز غرق سوی ساحل ره یافت \*\*\* این غرق شدن همی بود ساحل ما

گرچه از هر دو جهان هیچ نشد حاصل ما \*\*\* غم نباشد، چو بود مهر تو اندر دل ما

حاصل کون و مکان، جمله ز عکس رخ توست \*\*\* پس همین بس که همه کون و مکان حاصل ما

جمله اسرار نهان است درون لب دوست \*\*\* لب گشا، پرده برانداز از این مشکل ما

یا بکش یا برهان زین قفس تنگ مرا \*\*\* یا برون ساز ز دل این هوس باطل ما

لایق طوف حریم تو نبودیم اگر \*\*\* از چه رو پس ز محبت بسرشتی گل ما؟

الای---ایها الس-----اقی! برون بر حسرت دلها \*\*\*ك--ه جامت حل نماید یکسره اسرار مش--کلها  
ب-----ه «م---ی»، ب-----ربند راه عقل را از خانقاه دل \*\*\*ك-----ه این دارالجنون هرگز نباشد ج--ای عاقلها  
اگر دل بسته ای بر عشق جانان، جای خالی کن \*\*\* که این میخانه ه--رگز نیست جز ماوای بیدلها  
ت-----وگ--ر از نشئه می کمتر از آنی به خود آیی \*\*\* ب-----رون ش-و بید رنگ از مرز خل-و نگاه غافلها  
چ-----ه از گلهای باغ دوست رنگ آن صنم دیدی \*\*\* ج---دا گشتی زب--اغ دوست دریاها و ساحلها  
ت-----و راه جنت و فردوس را در پیش خود دیدی \*\*\* ج---دا گشتی ز راه ح-ق و پیوستی به باطلها  
اگ-----ر دل داده ای برع-----الم هستی و بالاتر \*\*\* به خود بستی ز تار عنکبوتی بس سلاسلها

ای خوب رُخ که پرده نشینی و بی حجاب \*\*\* ای صد هزار جلوه گر و باز در نقاب  
ای آفتاب نیمه شب ای ماه نیمروز \*\*\* ای نجم دوربین که نه ماهی نه آفتاب  
کیهان طلایه دارت و خورشید سایه ات \*\*\* گیسوی حور خیمه ناز تورا، طناب  
جانهای قدسیان همه در حسرت بسوز \*\*\* دلهای حوریان همه در فرقت کباب  
انموذج جمالی و أسطوره جلال \*\*\* دریای بی کرانی و عالم همه سراب  
آیا شود که نیم نظر سوی ما کُنی \*\*\* تا پر گشوده، کوچ نماییم از این قباب  
ای جلوه ات جمال ده هرچه خوب برو \*\*\* ای غمزه ات هلاککن هرچه شیخ و شاب  
چشم خراب دوست، خرابم نموده است \*\*\* آبادی دو کون به قُربان این خراب

ما را رها کنید در این رنج بی حساب \*\*\* با قلب پاره پاره و با سینه ای کباب  
عُمری گذشت در غم هجران روی دوست \*\*\* مُرغم درون آتش و ماهی بُرونِ آب  
حالی نشد نصیبیم از این رنج و زندگی \*\*\* پیری رسید غرق بطالت پس از شباب  
از درس و بحث مدرسه ام حاصلی نشد \*\*\* کی می توان رسید بدریا ازین سراب  
هرچه فراگرفتم و هرچه ورق زدم \*\*\* چیزی نبود غیر حجابی پس از حجاب  
هان ای عزیز! فصل جوانی بهوش باش! \*\*\* در پیری از تو هیچ نیاید بغیر خواب  
این جاهلان که دعوی ارشاد می کنند \*\*\* در خرّقه شان بغیر «منم» تحفه ای میاب  
ما عیب و نقص خویش و کمال و جمال غیر \*\*\* پنهان نموده ایم چو پیری پسِ خضاب  
دَم در نیار و دفتر بیهوده پاره کن \*\*\* تا کی کلام بیّهده گُفتار ناصواب

هر کُجا پا بنهی حُسن وی آنجا پیداست \*\*\* هر کُجا سر بنهی سجده گه آن زیبا است  
همه سرگشته آن زلف چلیپای ویند \*\*\* در غم هجر زُرخش این همه شور و غوغا است  
جُمله خوبان بر حُسن تو سجود آوردند \*\*\* این چه رنجی است که گنجینه پیر و بُرنا است  
عاشقان صدرنشینان جهان قُدسند \*\*\* سرفراز آنکه بدرگاه جمال تو گدا است  
فارغ از ما و منست آنکه بکوی تو خزید \*\*\* غافل از هر دو جهان کی به هوای من و ما است؟!  
برکن این خرّقه آلوده و این بُت بشکن! \*\*\* به در عشق فرود آی که آن قبله نما است



عاشق دوست ز رنگش پیداست \*\*\* بی دلی از دل تنگش پیداست

توان نرم نمودش به سخن \*\*\* این سخن از دل سنگش پیداست

از در صلح برون ناید دوست \*\*\* دیگر امروز ز جنگش پیداست

می زده ست از رُخ سُرخش پُرسید \*\*\* مستی از چشم فشنگش پیداست

یار امشب پی عاشق کشی است \*\*\* من نگویم؛ ز خدنگش پیداست

رازِ عشق تو نگوید (هندی) \*\*\* چه کنم من، که ز رنگش پیداست

آنکه دامن می زند بر آتش جانم، حیب است \*\*\* آنکه روزافزون نماید درد من، آن خود طیب است  
آنچه روح افزاست جام باده از دست نگار است \*\*\* نی مُدّرس، نی مُربی، نی حکیم و نی خطیب است  
سرّ عشقم، رمز دردم در خم گیسوی یار است \*\*\* کی به جمع حلقه صوفی و اصحاب صلیب است؟!  
از «فتوحاتم» نشد فتحی و از «مصباح»، نوری \*\*\* هرچه خواهم در درون جامه آن دل فریب است  
درد می جویند این وارستگان مکتب عشق \*\*\* آنکه درمان خواهد از اصحاب این مکتب غریب است  
جرعه ای می خواهم از جام تو تا بی هوش گردم \*\*\* هوشمند از لذت این جرعه می بی نصیب است  
موج لطف دوست در دریای عشق بی کرانه \*\*\* گاه در اوج فراز و گاه در عمق نشیب است

عیب از ما است اگر دوست ز ما مستور است \*\*\* دیده بگشای که بینی همه عالم طور است

لاف کم زن که نبیند رُخ خورشید جهان \*\*\* چشم خفّاش که از دیدن نوری کور است

یارب این پرده پندار که در دیده ماست \*\*\* باز کن تا که بینم همه عالم نور است

کاش در حلقه رندان خبری بود ز دوست \*\*\* سخن آنجا نه ز ناصر بود، از «منصور» است

وای اگر پرده ز اسرار بیفتد روزی \*\*\* فاش گردد که چه در خرقة این مهجور است

چه کنم تا به سر کوی توام راه دهند \*\*\* کاین سفر توشه همی خواهد و این ره دور است

وادی عشق که بی هوشی و سرگردانی است \*\*\* مدّعی در طلبش بوالهوس و مغرور است

لب فرویست هر آن کس رُخ چون ماهش دید \*\*\* آنکه مدحت کند از گفته خود مسرور است

وقت آن است که بنشینم و دم در نزنم \*\*\* به همه کون و مکان مدحت او مسطور است

پرده بردار ز رخ ، چهره گشا ناز بس است \*\*\*ع-اشق سوخته را دیدن رویت هوس است  
دست از دامت ای دوست ، نخواهم برداشت \*\*\*تا م-ن دل ش-ده را یک رمق و یک نفس است  
هم--ه خوبان بر زیبایی ات ای مایه حُسن \*\*\*فی المثل ، در بر دریای خروشان چو خس است  
م-رغ پ-ر سوخته را نیست نصیبی ز بهار \*\*\*ع-رصه جولانگه زاغ است و نوای مگس است  
داد خواه-م ، غم دل را به کجا عرضه کنم ؟ \*\*\*که چو من دادستان است و چو فریاد رس است  
این هم-ه غلغل و غوغ-ا که در آفاق بود \*\*\*س-وی دل-دار ، روان و همه بانگ جرس است

آنکه دل بگسلد از هر دو جهان درویش است \*\*\* آنکه بگذشت ز پیدا و نهان درویش است  
خرقه و خانقه از مذهب رندان دور است \*\*\* آنکه دوری کند از این و از آن درویش است  
نیست درویش که دارد کله درویشی \*\*\* آنکه نادیده گُلاه و سر و جان درویش است  
حلقه ذکر میارای که ذاکر یار است \*\*\* آنکه ذاکر بشناسد بعیان، درویش است  
هرکه در جمع کسان دعوی درویشی کرد \*\*\* به حقیقت نه که با ورد زبان درویش است  
صوفی ای کوبه هوای دل خود شد درویش \*\*\* بنده همّت خویش است چسان درویش است

عشق نگار، سرّ سُویدایِ جان ماست \*\*\* ما خاکسار کوی تو تا در توان ماست

با خُلدیان بگو که شما و قصور خویش \*\*\* آرام ما به سایه سر و روان ماست

فردوس و هرچه هست در آن قسمت رقیب \*\*\* رنج و غمی که می رسد از او از آن ماست

با مُدعی بگو که تو و جنت التّعیّم \*\*\* دیدار یار، حاصل سرّ نهران ماست

ساغر بیار و باده بریز و کرشمه کن \*\*\* کاین غمزه روح پرورِ جان و روان ماست

این باهشّان و علم فروشان و صوفیان \*\*\* می نشنوند آنچه که وردِ زبان ماست

برخیز مُطربا که طرب آرزوی ماست \*\*\* چشم خرابِ یار وفادار سوی ماست

دیوانگی عاشق خوبان ز باده است \*\*\* مستی عاشقان خدا از بسوی ماست

ما عاشقان ز قُلّه کوه هدایتیم \*\*\* روح الامین به «سدره» پی جستجوی ماست

گلشن کنید می‌کده را ای قلندران! \*\*\* طیر بهشت می زده در گفتگوی ماست

با مُطربان بگو که طرب را فزون کنند \*\*\* دست گدای صومعه بالا به سوی ماست

ساقی بریز باده گلگون به جام من \*\*\* این خُم پُر ز می سبب آبروی ماست

باد بهار پرده رخسار او گشود \*\*\* سُرخ‌ی گل ز دلبر آشفته روی ماست

ای پردگی که جلوه ات از عرش بگذرد \*\*\* مهر رُخت عجین به بُن موی موی ماست

خم ابروی کجّت قبله ی محراب من است \*\*\* تاب گیسوی تو خود راز تب و تاب من است

اهل دل را به نیایش اگر آدابی هست \*\*\* یاد دیدار رُخ و موی تو، آداب من است

آنچه دیدم ز حریفان، همه هشیاری بود \*\*\* در صف می زده، بیداری من خواب من است

در یم علم و عمل، مدعیان غوطه ورنند \*\*\* مستی و بیهوشی می زده گرداب من است

هر کسی از گُنهش پوزش و بخشش طلبد \*\*\* دوست در طاعت من غافر و توّاب من است

حاش لَلَّه که: جز این ره، ره دیگر پویم \*\*\* عشق روی تو سرشته به گل و آب من است

هر کسی از غم و شادی است نصیبی او را \*\*\* مایه ی عشرت من جام می ناب من است.



افسانه جهان دل دیوانه من است \*\*\* در شمع عشق سوخته، پروانه من است

گیسوی یار دام دل عاشقان اوست \*\*\* خال سیاه پشت لبش دانه من است

غوغای عاشقان رخ غماز دلبران \*\*\* راز و نیازها همه در خانه من است

کوی نکوی میکده باب صفای عشق \*\*\* طاق و رواق روی تو کاشانه من است

فریاد رعد ناله دل سوز جان من \*\*\* دریای عشق قطره مستانه من است

تا شد به زلف یار، سر شانه آشنا \*\*\* مسجود قدسیان همگی شانه من است

سر کوی تو، به جان تو قسم جای من است \*\*\* به خم زلف تو، در میکده مأوای من است  
عارفانِ رُخ تو جمله ظلومند و جَهول \*\*\* این ظلومی و جهولی سر و سودای من است  
عاشق روی تو حسرت زده اندر طلب است \*\*\* سر نهادن به سر کوی تو فتوای من است  
عالم و جاهل و زاهد همه شیدای تواند \*\*\* این نه تنها رقم سر سُویدای من است  
رُخ گشا، جلوه نما، گوشه چشمی انداز \*\*\* این هوای دل غم دیده شیدای من است  
مسجد و صومعه و بُتکده و دیر و کنیس \*\*\* هرکجا می گذری یاد دل آرای من است  
در حجابیم و حجابیم و حجاب \*\*\* این حجاب است که خود راز مُعمّای من است

خانه عشق است و منزلگاه عشاق حزين است \*\*\* پایه آن برتر از دروازه عرش برين است  
این سرا بارافکن میخوردگان راه یار است \*\*\* با پریشان حالی و مستی و بیهوشی قرین است  
از جهان هستی و ملک جهان بینی برون است \*\*\* با گروه نیستی جویان عاشق همنشین است  
مسکن سوداگران روی یار گل عذار است \*\*\* مرکز دلدادگان آن نگار مه جبین است  
پرده داران حرم فرمانروایان طریقند \*\*\* بانی این بارگه آواره از روی زمین است  
عاکف این کعبه وارسته ز مدح این و آنست \*\*\* خادم این میکده دور از ثنای آن و این است

در پیچ و تاب گیسوی دلبر ترانه است \*\*\* دل برده فدایی هر شاخ شانه است  
جان در هوای دیدن رخسار ماه توست \*\*\* در مسجد و کنیسه نشستن بهانه است  
در صید عارفان و ز هستی رمیدگان زلفت چو دام و خال لب ت همچو دانه است  
اندر وصال روی تو ای شمس تابناک \*\*\* اشکم چو سیل جانب دریا روانه است  
در کوی دوست فصل جوانی به سر رسید \*\*\* باید چه کرد این همه جور زمانه است  
امواج حسن دوست چو دریای بی کران \*\*\* این مست تشنه کام غمش در کرانه است  
میخانه در هوای وصالش طرب کُنان \*\*\* مُطرب به رقص و شادی و چنگ و چغانه است

عشق اگر بال گشاید به جهان حاکم اوست \*\*\* گر کند جلوه در این کون و مکان حاکم اوست

روزی از رخ بنماید ز نهانخانه خویش \*\*\* فاش گردد که به پیدا و نهان حاکم اوست

دزه ای نیست به عالم که در آن عشقی نیست \*\*\* بارک الله که کران تا به کران حاکم اوست

گر عیان گردد روزی رُخش از پرده غیب \*\*\* همه بینند که در غیب و عیان حاکم اوست

تا که از جسم و روان بر تو حجاب است حجاب \*\*\* خود نبینی به همه جسم و روان حاکم اوست

من چه گویم که جهان نیست به جز پرتو عشق \*\*\* ذو الجلالی است که بر دهر و زمان حاکم اوست

باد صبا! گذر کنی از در سرای دوست \*\*\* برگو که دوست سر نهد جز به پای دوست  
من سر نمی نهم، مگر اندر قدوم یار \*\*\* من جان نمی دهم، مگر اندر هوای دوست  
کردی دل مرا ز فراق رُخت کباب \*\*\* انصاف خود بده که بود این سزای دوست؟  
مجنون اسیر عشق شد، اما چو من نشد \*\*\* ای کاش کس چو من نشود مُبتلای دوست

عُمری گذشت و راه بُردم به کوی دوست \*\*\* مجلس تمام گشت و ندیدیم روی دوست

گلشن مُعطر است سراپا ز بوی یار گشتیم هرکجا نشنیدیم بوی دوست

هرجا که می روی ز رُخ یار \*\*\* روشن است خفاش وار راه بُردیم سوی دوست

می خوارگانِ دل شده ساغر گرفته اند \*\*\* ما را نمی نصیب نشد از سبوی دوست

گوش من و تو وصف رُخ یار نشنود \*\*\* ورنه جهان ندارد جُز گفتگوی دوست

با عاقلان بگو که رُخ یار ظاهر است \*\*\* کاوش بس است این همه در جُستجوی دوست

ساقی ز دست یار به ما باده می دهد \*\*\* برگیر می تو نیز ز دستِ نکوی دوست

با که گویم راز دل را کس مرا همراز نیست \*\*\* از چه جویم سرّ جان را در به رویم باز نیست  
ناز کُن تا می توانی، غمزه کُن تا می شود \*\*\* دردمندی را ندیدم عاشق این ناز نیست  
حلقه صوفی و دیر راهبم هرگز مجوی \*\*\* مرغ بال و بال و پرزده، با زاغ هم پرواز نیست  
اهل دل عاجز ز گفتار است با اهل خرد \*\*\* بی زبان با بیدلان، هرگز سخن پرداز نیست  
سر بده در راه جانان، جان به کف سرباز باش \*\*\* آنکه سر در کوی دلبر نفکند، سرباز نیست  
عشق جانان، ریشه دارد در دل از روز آگست \*\*\* عشق را انجام نبود، چون ورا آغاز نیست  
این پریشان حالی از جام «بلی» نوشیده ام \*\*\* این «بلی» تا وصل دلبر، بی بلا دمساز نیست



عاشقم عاشق و جُز وصل تو درمانش نیست \*\*\* کیست کاین آتش افروخته در جاننش نیست

جُز تو در محفل دلسوختگان ذکری نیست \*\*\* این حدیثی است که آغازش و پایانش نیست

راز دل را نتوان پیش کسی باز نمود \*\*\* جُز بر دوست که خود حاضر و پنهانش نیست

با که گویم که به جُز دوست نبیند هرگز \*\*\* آنکه اندیشه و دیدار به فرمانش نیست

گوشه چشم گشا بر من مسکین بنگر \*\*\* ناز کُن ناز که این بادیه سامانش نیست

سر خُم باز کُن و ساغر لبریزم ده \*\*\* که بجز تو سر پیمانه و پیمانش نیست

نتوان بست زبانش ز پریشان گوئی \*\*\* آنکه در سینه بجز قلب پریشانش نیست

پاره کُن دفتر و بشکن قلم و دم دربند \*\*\* که کسی نیست که سرگشته و حیرانش نیست

دل که آشفته روی تو نباشد دل نیست \*\*\* آنکه دیوانه خال تو نشد عاقل نیست  
مستی عاشق دلباخته از باده توست \*\*\* بجز این مستیم از عمر دگر حاصل نیست  
عشق روی تو در این بادیه افکند مرا \*\*\* چه توان کرد که این بادیه را ساحل نیست  
بگذر از خویش اگر عاشق دلباخته ای \*\*\* که میان تو و او جز تو کسی حایل نیست  
رهر و عشقی اگر خرّقه و سجّاده فکن \*\*\* که به جز عشق تو را رهر و این منزل نیست  
اگر از اهل دلی صوفی و زاهد بگذار \*\*\* که جز این طایفه را راه در این محفل نیست  
بر خم طره او چنگ زخم چنگ زنان \*\*\* که جز این حاصل دیوانه لا یعقل نیست  
دست من گیر و از این خرّقه سالوس رهان \*\*\* که در این خرّقه بجز جایگه جاهل نیست  
علم و عرفان بخرابات ندارد راهی \*\*\* که به منزلگه عشاق ره باطل نیست

امشب از حسرت رویت، دگر آرامم نیست \*\*\* دلم آرام نگی-----ردك-----ه دلآرامم نیست  
گ-----ردش ب--اغ نخواهم، نروم طَرْفِ چمن \*\*\* روی گل-----زار نجوي-----م که گلندامم نیست  
م-----ن از آغازك-----ه روی تو بدیدم گفتم: \*\*\* در پ-----ی طلعت این حوروش، انجامم نیست  
من به يك دان---ه، به دام تو به خود افتادم \*\*\* چه گمان بود که در ملك جهان دامم نیست؟  
خ-----اك کویش شوم و کام طلبکار شوم \*\*\* گ--رچه دانم که از آن کام طلب، کامم نیست  
هم-----ه ایام چو "هندی" سر راهش گیرم \*\*\* گ-----رچ-----ه توفیقِ نظر در همه ایامم نیست

عالم اندر ذکر تو در شور و غوغا هست و نیست \*\*\* باده از دست تو اندر جام صهبا هست و نیست

نور زُخسار تو در دلها فروزان شد، نشد \*\*\* عشق رویت در دل هر پیر و بُرنا هست و نیست

بلبل اندر شاخ گل مدح تو را خواند و نخواند \*\*\* بوی عطر موی تو در دشت و صحرا هست و نیست

درد دل از روی زردم، پیش او گفت و نگفت \*\*\* پاره پاره جامه صبر و شکبیا هست و نیست

جان من در راه آن دلبر، فدا گشت و نگشت \*\*\* جان خوبان برخی خاک دلارا هست و نیست

کاروان عشق در رؤیای او رفت و نرفت \*\*\* جان صدها کاروان در این تمنا هست و نیست

آنکه سر در کوی او نگذاشته آزاده نیست \*\*\* آنکه جان نفعکنده در درگاه او دلداده نیست  
نیستی را برگزین ای دوست اندر راه عشق \*\*\* رنگ هستی هرکه بر رُخ دارد آدم زاده نیست  
راه و رسم عشق، بیرون از حساب ما و توست \*\*\* آنکه هشیار است و بیدار است مست باده نیست  
سر نهادن بر در او، پا بسر بنهادن است \*\*\* هرکه خود را مست داند پا بسر بنهاده نیست  
سالها باید که راه عشق را پیدا کنی \*\*\* این ره رندان میخانه است راه ساده نیست  
خرقه درویش همچون تاج شاهنشاهی است \*\*\* تاجدار و خرقة دار از رنگ و بو افتاده نیست  
تا اسیر رنگ و بویی، بوی دلبر نشنوی \*\*\* هرکه این اغلال در جانش بود آماده نیست

آنکه دل خواهد، درون کعبه و بُتخانه نیست \*\*\* آنچه جان جوید، بدست صوفی بیگانه نیست  
گفته های فیلسوف و صوفی و درویش و شیخ \*\*\* در خور وصف جمال دلبر فرزانه نیست  
با که گویم راز دل را، از که جویم وصف یار \*\*\* هرچه گویند از زبان عاشق و دیوانه نیست  
هوشمندان را بگو دفتر ببندند از سخن \*\*\* کآنچه گویند از زبان بیهش و مستانه نیست  
ساغر از دست تو گر نوشم، برم راهی به دوست \*\*\* بی نصیب آن کس که او را، ره بر این پیمانہ نیست  
عاشقان دانند درد عاشق و سوز فراق \*\*\* آنکه بر شمع جمالت سوخت جز پروانه نیست  
حلقه گیسو و ناز و عشوه و خال لب \*\*\* غیر مستان کس نداند، غیر دام و دانه نیست  
قصه مستی و رمز بیخودی و بیهشی \*\*\* عاشقان دانند کاین اسطوره و افسانه نیست

عاشقان روی او را خانه و کاشانه نیست \*\*\* مرغ بال و پر شکسته فکر باغ و لانه نیست

گر اسیر روی اویی نیست شو پروانه شو \*\*\* پایبند ملک هستی در خور پروانه نیست

می گساران را دل از عالم بُردن شیوه است \*\*\* آنکه رنگ و بوی دارد لایق میخانه نیست

راه علم و عقل با دیوانگی از هم جداست \*\*\* بسته این دانه ها و این دامها دیوانه نیست

مست شو دیوانه شو از خویشتن بیگانه شو \*\*\* آشنا با دوست راهش غیر این بیگانه نیست

غم دل با که بگویم که مرا یاری نیست \*\*\* جز تو ای روحِ روان هیچ مددکاری نیست

غم عشق تو به جان است و نگویم به کسی \*\*\* که در این بادیهٔ غم زده غمخواری نیست

راز دل را نتوانم به کسی بگشایم \*\*\* که در این دیر مُغان راز نگهداری نیست

ساقی از ساغر لبریز ز می دم بر بند \*\*\* که در این میکدهٔ می زده هُشیاری نیست

درد من عشق تو و بستر من، بستر مرگ \*\*\* جز توام هیچ طبیبی و پرستاری نیست

لُطف کُن لُطف و گذر کن بسر بالینم \*\*\* که به بیماری من، جان تو! بیماری نیست

قلم سُرخ کشم بر ورقِ دفتر خویش \*\*\* هان که در عشق من و حُسن تو گفتاری نیست



مائیم و یکی خرقه تزویر و دگر هیچ \*\*\* در دام ریا بسته به زنجیر و دگر هیچ

خودبینی و خودخواهی و خودکامگی نفس \*\*\* جان را چو «روان» کرده زمینگیر و دگر هیچ

در بارگه دوست نبردیم و ندیدیم \*\*\* جز نامه سر بسته به تقصیر و دگر هیچ

بگزیده خرابات و گسسته ز همه خلق \*\*\* دل بسته به پیش آمد تقدیر و دگر هیچ

درویش که درویش صفت نیست، گشاید \*\*\* بر خلق خدا دیده تحقیر و دگر هیچ

صوفی که صفائش نباشد، نهد سر \*\*\* جز بر در مرد زر و شمشیر و دگر هیچ

عالم که به اخلاص نیاراسته خود را \*\*\* علمش به حجابی شده تفسیر و دگر هیچ

عارف که ز عرفان کتبی چند فراخواند \*\*\* بسته است به الفاظ و تعابیر و دگر هیچ

بهار مژده دیدار یار داد \*\*\* شاید که جان به مقدم باد بهار داد

بلبل به شاخ س--رو در آواز دل فریب \*\*\* بر دل نوید سرو قد گل‌عذار داد

ساقی به جام باده در آن عشوه و دلال \*\*\* آرامشی به جان من بیقرار داد

در بوستان عشق نشاید غمین نشست \*\*\* باید که جان به دست بتی می گسار داد

شیرین زبان م-----ن گل بی خار بوستان \*\*\* جامی ز غم به خسرو، فرهاد وار داد

تا روی دوست دی-----د دل جان گداز من \*\*\* یک جان نداد در ره او صد هزار داد

گر بسوی کوچۀ دلدار راهی بازگردد \*\*\* گر که بخت خفته ام با من دمی همساز گردد  
گر نسیم صُبْحگاهی ره بکوی دوست یابد \*\*\* گر دل افسرده با آن سرو قد همراز گردد  
گر نی از درد دل عَشاق شرحی بازگوید \*\*\* گر دل غم دیده با غم خواه هم آواز گردد  
گر سُلیمان بر غم مور ضعیفی رحمت آرد \*\*\* در بر صاحب‌دلان والای و سرافراز گردد  
در هوایش سر سپارم در قدمش جان بریزم \*\*\* گر برویم در گشاید گر به نازی بازگردد  
سایه افکن بر سرم ای سرو بُستان نکوئی \*\*\* تا که جانم از جهان آمادۀ پرواز گردد

باده از پیمانۀ دلدار هُشیاری ندارد \*\*\* بی خودی از نوش این پیمانۀ بیداری ندارد  
چشم بیمار تو هرکس را به بیماری کشاند \*\*\* تا ابد این عاشق بیمار، بیماری ندارد  
عاشق از هر چیز جُز دلدار دل برکنده خامُش \*\*\* چونکه با خود جُز حدیث عشق گفتاری ندارد  
با که بتوان گفت از شیرینی درد غم یار \*\*\* جُز غم دلدار عاشق پیشه غمخواری ندارد  
بر سر بالین بیمار رخت روزی گذر کن \*\*\* بین که جُز عشق تو بر بالین پرستاری ندارد  
لُطف کُن ای دوست از رُخ پرده بگشا ناز کم کُن \*\*\* دل تمنائی ز دلبر غیر دیداری ندارد

آنکه ما را جفت با غم کرد، بنشانید فرد \*\*\* دیدی آخر پُرسشی از حال زار ما نکرد  
بر غم پنهان اگر خواهی گواهی آشکار \*\*\* اشک سُرخم را روان بنگر تو بر رُخسار زرد  
آتش دل را فرویشانم ار با آب چشم \*\*\* بر دو عالم اخگر غم می زنم با آه سرد  
گر نه خود رُخسار زیبای تو دید اندر چمن \*\*\* گردباد اندر رُخ گل می فشاند از چه گرد؟  
می نیارم ز آستانت روی خود برداشتن \*\*\* گر دو صد بارم ز کوی خویشان سازی تو طرد  
بشوم گر با من بیدل تو را باشد ستیز \*\*\* جان به کف بگرفته بشتابم به میدان نبرد  
«هندی» این بسرود، هر چند اوستادی گفته است: \*\*\* «مرد این میدان نیم من، گر تو خواهی بود مرد»

با دلِ تنگ به سوی تو سفر باید کرد \*\*\* از سر خویش به بُنخانه گذر باید کرد  
پیر ما گفت ز میخانه شفا باید جُست \*\*\* از شفا جُستنِ هر خانه حذر باید کرد  
آنکه از جلوه زُخسار چو ماهت پیش است \*\*\* بی گمان مُعجزه شَقِّ قمر باید کرد  
گر درِ میکرده را پیر به عُشاق گشود \*\*\* پس از آن آرزوی فتح و ظفر باید کرد  
گر دل از نشئه می دعوی سرداری داشت \*\*\* به خود آید که احساس خطر باید کرد  
مُژده ای دوست که رندی سر خُم را بگشود \*\*\* باده نوشان! لب از این مانده تر باید کرد  
در ره جُستنِ آتشکده سر باید باخت \*\*\* به جفاکاری او سینه سپر باید کرد  
سر خُم باد سلامت که به دیدار رخس \*\*\* مستِ ساغر زده را نیز خبر باید کرد  
طُره گیسوی دلداری به هر کوی و دری است \*\*\* پس به هر کوی و در از شوق سفر باید کرد

بهار شد در میخانه باز باید کرد \*\*\* بسوی قبله عاشق نماز باید کرد

نسیم قدس به عشاق باغ مژده دهد \*\*\* که دل ز هر دو جهان بی نیاز باید کرد

کنون که دست به دامان سرو می نرسد \*\*\* به بید عاشق مجنون، نیاز باید کرد

غمی که در دلم از عشق گل عذاران است \*\*\* دوا به جام می چاره ساز باید کرد

کنون که دست به دامان بوستان نرسد \*\*\* نظر به سروقدی سرفراز باید کرد

عشقت اندر دل ویرانهٔ ما منزل کرد \*\*\* آشنا آمد و بیگانه مرا زین دل کرد  
لبِ چون غنچهٔ گل باز کُن و فاش بگو \*\*\* سیرِ آن نقطه که کار من و دل مشکل کرد  
یاد روی تو غم هر دو جهان از دل برد \*\*\* صُبیح اُمید همه ظلمت شب باطل کرد  
جان من گر تو مرا حاصلی از عُمر عزیز \*\*\* ثمر عُمر جز این نیست که دل حاصل کرد  
آشنا گر تویی از جور رقیبم غم نیست \*\*\* روی نیکوی تو هر غم ز دلم زائل کرد  
نرود از سر کوی تو چو «هندی» هرگز \*\*\* آن مُسافر که در این وادی جان منزل کرد



چشم بیمار تو ای می زده بی‌مبارم کرد \*\*\* حلقه گیسویت ای یار گرفتارم کرد  
سرو‌بستان نکویی گل‌گلزار جمال \*\*\* غمزه ناکرده ز خوبان همه بیزارم کرد  
همه می زدگان هوش خود از کف دادند \*\*\* ساغر از دست روان بخش تو هشیارم کرد  
چکنم شیفته ام سوخته ام غم‌زده ام \*\*\* عشوه ات واله آن لعل گهربارم کرد  
عشق دلدار چنان کرد که منصور منش \*\*\* از دیارم به در آورد و سردارم کرد  
عشقت از مدرسه و حلقه صوفی راندم \*\*\* بنده حلقه بگوش در خم‌ارم کرد  
باده از ساغر لبریز تو جاویدم ساخت \*\*\* بوسه از خاک دَرَت محرم اسرارم کرد

دست آن شیخ ببوسید که تکفیرم کرد \*\*\* مُحْتَسِب را بنوازید که زنجیرم کرد

معتکف گشتم از این پس بدر پیر مُغان \*\*\* که به یك جُرعه می از هر دو جهان سیرم کرد

آب کوثر نخورم منت رضوان نبرم \*\*\* پرتوروی تو ای دوست جهانگیرم کرد

دل درویش بدست آر که از سرّ الست \*\*\* پرده برداشته آگاه ز تقدیرم کرد

پیر میخانه بنازم که به سرپنجه خویش \*\*\* فانیم کرده عدم کرده و تسخیرم کرد

خادم درگه پیرم که ز دلجوئی خود \*\*\* غافل از خویش نمود و زبر و زیرم کرد

حدیث عشق تو باد بهار باز آورد \*\*\* صبا ز طرف چمن بوی دلنواز آورد

طرب کنان گل از اسرار بوستان می گفت \*\*\* فسرده جان خیر از عشق چاره ساز آورد

بنفشه از غم دوری یار نالان بود \*\*\* فرشته آیه هجران جان گداز آورد

هلال از خم ابروی یار دم می زد \*\*\* نسیم، عطر بهاری چه سرفراز آورد

ای دوست پیر میکده از راه می رسد \*\*\* با يك گل شکفته به همراه، می رسد

گل نیست بلکه غنچه باغ سعادت است \*\*\* کز جان دوست بر دل آگاه می رسد

آن روی باطراوات و آن موی عطرگین \*\*\* از خیمه گه گذشته به خرگاه می رسد

از خطه حقیقت و از خیمه مجاز \*\*\* بر خاسته، به خلوت دلخواه می رسد

آن نعمه فرشته فردوس جاودان \*\*\* بر گوشِ جان می زده گهگاه می رسد

دود درونِ عاشقِ سرمست از شراب \*\*\* بر قلب پیر میکده با آه می رسد

دست از دلم بدار که فریاد این گدا \*\*\* از چاه دل برون شده بر شاه می رسد

درد دل فقیر، ز ماهی به ماه رفت \*\*\* درویش ناله اش به دل ماه می رسد

زیر کمان ابروی دلدار جادویی ست \*\*\* کاسرار آن به قلب کمینگاه می رسد

فقر، فخر است اگر فارغ از عالم باشد \*\*\* آنکه از خویش گذر کرد، چه اش غم باشد؟

طالع بخت در آن روز برآید، که شبش \*\*\* یار تا صبح ورا مونس و همدم باشد

طرب ساغر درویش نفهمد صوفی \*\*\* باده از دست بُتی گیر که محرم باشد

طوطی باغ محبت نرود کُلبه جُغد \*\*\* باز فردوس، کُجا کلبِ معلّم باشد؟!

این دل گم شده را یا به پناهت بپذیر \*\*\* یا رها ساز که سرگشته عالم باشد

داستان غم من راز نهانی باشد \*\*\* آن شناسد که ز خود یکسره فانی باشد

به خم طره زلفت نتوانم ره یافت \*\*\* آن تواند که دلش آنچه تو دانی باشد

ساغری از خم میخانه مرا باز دهید \*\*\* که تواند که در این میکده بانی باشد؟

گردِ دلدار نگرده، غم ساقی نخورد \*\*\* غیر آن رند که بی نام و نشانی باشد

گرچه پیرم به سر زلف تو ای دوست قسم \*\*\* در سرم عشق چو ایام جوانی باشد

دورم از کوی تو ای عشوه گر هر جایی \*\*\* که نصیبم ز رخت نامه پرانی باشد

گر شبانان به سر کوی تو آیند و روند \*\*\* خرم آن دم که مرا شغل، شبانی باشد

گره از زلف خم اندر خم دلبر باشد \*\*\* زاهد پیر چو عشاق جوان رسوا شد

قطره باده ز جام کرم نوشیدم \*\*\* جانم از موج غمت هم قدم دریا شد

قصه دوست رها کن که در اندیشه او \*\*\* آتشی ریخت به جانم که روان فرسا شد

مژده وصل به رندان خرابات رسید \*\*\* ناگهان غلغله و رقص و طرب بر پا شد

آتشی را که ز عشقش به دل و جانم زد \*\*\* جانم از خویش گذر کرد و خلیل آسا شد

نالہ زد دوست کہ راز دل او پیدا شد \*\*\* پیش رندان خرابات چسان رُسوا شد

خواستم راز دلم پیش خودم باشد و بس \*\*\* در میخانه گشودند و چنین غوغا شد

سر خُم را بگشائید کہ یار آمده است \*\*\* مزده ای میکده عیش ازلی بر پا شد

سر زلف تو بنام کہ با فشاندن آن \*\*\* ذرہ خورشید شد و قطره همی دریا شد

لب گشودی و ز می گفتی و میخواره شدی \*\*\* پیش ساقی همه اسرار جهان افشا شد

گوئی از کوچہ میخانه گذر کرده مسیح \*\*\* کہ بدرگاہ خُداوند بلندآوا شد

مُعْجَزِ عَشْقِ ندانی تو زلیخا داند \*\*\* کہ برش یوسف محبوب چنان زیبا شد



بهار آمد و گلزار نورباران شد \*\*\* چمن ز عشق رُخ یار، لاله افشان شد

سُرود عشق ز مُرغان بوستان بشنوا! \*\*\* جمال یار ز گُلبرگ سبز تابان شد

ندا به ساقی سر مستِ گل عذار رسید \*\*\* که طرف دشت چو رُخسار سُرخ مستان شد

به غنچه گوی که از روی خویش پرده فکن \*\*\* که مُرغ دل ز فراق رُخت پریشان شد

ز حال قلب جفا دیده ام مپرس، مپرس \*\*\* چو ابر از غم دلدار اشک ریزان شد

بهار آمد که غم از جان برد غم در دل افزون شد \*\*\* چه گویم کز غم آن سرو خندان جان و دل خون شد

گروه عاشقان بستند محملها و وارستند \*\*\* تو دانی حال ما واماندگان در این میان چون شد

گل از هجران بلبل، بلبل از دوری گل هردم \*\*\* به طَرْفِ گلستان هریک بعشق خویش مفتون شد

حجاب از چهره دلدار ما باد صبا بگرفت \*\*\* چو من هرکس بر او یک دم نظر افکند مجنون شد

بهار آمد ز گلشن برد زردیها و سردیها \*\*\* بیمن خور، گلستان سبز و بُستان گرم و گلگون شد

بهار آمد بهار آمد بهار گل عذار آمد \*\*\* به می خواران عاشق گو خمار از صحنه بیرون شد

چه شد که امشب از اینجا گذارگاه تو شد \*\*\* مگر که آه من خسته خضر راه تو شد

بساط چون تو سلیمان و کلبه درویش \*\*\* نعوذ بالله گویی ز اشتباه تو شد

کنون که آمدی و با چو من صفا کردی \*\*\* بساط فقر چو کاخ شه از پناه تو شد

شبی که ظلمتش از دود آه من بُد بیش \*\*\* چو روز روشن از نور روی ماه تو شد

بگو به شیخ که امشب بهشت موعود است \*\*\* نصیب من به عیان خواه یا نخواه تو شد

تو شاه انجمن حُسن و «هندي» بیدل \*\*\* هر آنچه هست ز جان خاك بارگاه تو شد

پیری رسید و عهد جوانی تباه شد \*\*\* ایام زندگی همه صرف گناه شد  
بیراهه رفته پشت به مقصد همی روم \*\*\* عمری دراز صرف در این کوره راه شد  
وارستگان به دوست پناهنده گشته اند \*\*\* وابسته ای چو من به جهان بی پناه شد  
خودخواهی است و خودسری و خودپسندی است \*\*\* حاصل ز عمر آنکه خودش قبله گاه شد  
دلدادگان که روی سفیدند پیش یار \*\*\* رنج مرا ندیده که رویم سیاه شد  
افسوس بر گذشته، بر آینده صد فسوس \*\*\* آن را که بسته در رسن مال و جاه شد  
از نور، رو به ظلمتم ای دوست، دست گیر \*\*\* آن را که روسیه به سرایش چاه شد

گر تو آدم زاده هستی عَلمَ الْأَسْمَا چه شد \*\*\* «قَابَ قَوْسَيْنِ» کُجا رفته است «أَوْ أَدْنَى» چه شد

بر فراز دار فریاد «أَنَا الْحَقَّ» می زنی \*\*\* مُدْعَى حق طلب! إِنِّي وَاَنَا چه شد

صوفی صافی اگر هستی بکن این خرقه را \*\*\* دم زدن از خویشتن با بوق و با کرنا چه شد

زُهد مفروش ای قلندر! آبروی خود مریز \*\*\* زاهد ار هستی تو پس اقبال بر دنیا چه شد

این عبادتها که ما کردیم خویش کاسبی است \*\*\* دعوی اخلاص با این خودپرستیها چه شد

مُرشد! از دعوت بسوی خویشتن بردار دست \*\*\* «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را شنیدستم ولی «الَّا» چه شد

ماعر بی مایه! بشکن خَامَهُ آلوده ات \*\*\* کم دل آزاری نما، پس از خُدا پروا چه شد

کوتاه سُخن که یار آمد \*\*\* با گیسوی مُشک بار آمد  
بگشود در و نقاب برداشت \*\*\* بی پرده نگر، نگار آمد  
او بُود و کسی نبود با او \*\*\* یکتای و غریب وار آمد  
بنشست و بست در ز اغیار \*\*\* گویی پی یار غار آمد  
من محو جمال بی مثالش \*\*\* او جلوه گر از کنار آمد  
برداشت حجاب از میانه \*\*\* تا بر سر میگسار آمد  
دنباله صُبح لیلۃ القدر \*\*\* خور با رُخ آشکار آمد  
بگذار چراغ، صُبح گردید \*\*\* خورشید جهان مدار آمد  
بگذار قلم، بیچ دفتر \*\*\* کوتاه سُخن که یار آمد

میلا د گل و بهار جان آمد \*\*\* برخیز که عید می کشان آمد  
خاموش مباش زیر این خرقه \*\*\* بر جان جهان دوباره جان آمد  
برگیر به دست، پرچم عشاق \*\*\* فرمانده ملک لامکان آمد  
گلزار ز عیش لاله باران شد \*\*\* سلطان زمین و آسمان آمد  
با یار بگو که پرده بردارد \*\*\* هین! عاشق آخرالزمان آمد  
آماده امر و نهی و فرمان باش \*\*\* هشدار! که منجی جهان آمد

عُمر را پایان رسید و یارم از در درنیامد \*\*\* قصّه ام آخر شد و این غصّه را آخر نیامد  
جام مرگ آمد بدستم جام می هرگز ندیدم \*\*\* سالها بر من گذشت و لُطفی از دلبر نیامد  
مرغ جان در این قفس بی بال و پر افتاد و هرگز \*\*\* آنکه باید این قفس را بشکند از در نیامد  
عاشقان روی جانان جمله بی نام و نشانند \*\*\* نامداران را هوای او دمی بر سر نیامد  
کاروان عشقِ رویش صف بصف در انتظارند \*\*\* با که گویم آخر آن معشوق جان پرور نیامد  
مُردگان را روح بخشد عاشقان را جان ستاند \*\*\* جاهلان را این چنین عاشق کشی باور نیامد



لذت عشق تو را جز عاشق محزون نداند \*\*\* رنج لذت بخش هجران را به جز مجنون نداند

تا نگشتی کوه کن شیرینی هجران ندانی \*\*\* ناز پرورده ره آورد دل پُر خون نداند

خسرو از شیرینی شیرین نیابد رنگ و بویی \*\*\* تا چو فرهاد از درونش رنگ و بویرون نداند

یوسفی باید که در دام زلیخا دل نبازد \*\*\* ورنه خورشید و کواکب در برش مفتون نداند

غرق دریا جز خروش موج بی پایان نبیند \*\*\* بادیه پیمای عشقت ساحل و هامون نداند

جلوه دلدار را آغاز و انجامی نباشد \*\*\* عشق بی پایان ما جز آن چرا و چون نداند

با گلِ رخان بگوئید، ما را به خود پذیرند \*\*\* از عاشقان بیدل، همواره دست گیرند  
دردی است در دلِ ما، درمان نمی پذیرد \*\*\* دستی به عاشقان ده کز شوقِ دل بمیرند  
پانه به محفلِ ما، تاراج کُن دلِ ما \*\*\* بنگر به باطل ما کز آب و گل خمیرند  
سوداگرانِ مرگیم، یاران شاخ و برگیم \*\*\* رندان پابرهنه، بر حال ما بصیرند  
پاکند می فروشان، مستان دل خروشان \*\*\* بر بسته چشم و گوشان، پیران سر بزیرند  
بردار جام می را، جم را گذار و کی را \*\*\* فرزند ماه و دی را، کاینان چو ما اسیرند

ای کاش دوست درد دلم را دوا کند \*\*\* گر مهربانیم ننماید جفا کند  
صوفی که از صفا به دلش جلوه ای ندید \*\*\* جامی از او گرفت که با آن صفا کند  
دردی ز بی وفایی دلبر به جان ماست \*\*\* ساقی بیار ساغر می تا وفا کند  
بیگانه گشته دوست ز من، جرعه ای بده \*\*\* باشد که یار غم زده را آشنا کند  
پنهان به سوی منزل دلدار برشدم \*\*\* ترسم که مُحْتَسِبِ غَمِ من بر ملا کند  
آن یار گل عذار قدم زد به محفلم \*\*\* تا کشف راز از دل این پارسا کند  
با گیسوی گشاده سری زن به شیخ شهر \*\*\* مگذار شیخ مجلس رندان ریا کند!

بگشای در، که یار ز خُم نوش جان کند \*\*\* راز درون خویش ز مستی، عیان کند

با دوستان بگو که به میخانه رو کنند \*\*\* تا یار از خماری خود، داستان کند

بردار پرده از دل غم دیده ات که دوست \*\*\* اشک روانِ خویش ز دامن روان کند

با گل بگو که چهره گشاید به بوستان \*\*\* تا طیر قُدس، رازِ نِهان را بیان کند

جامی بیار بر در درویش بینوا \*\*\* تا رازِ دلِ عیان بر پیر و جوان کند

بلبل به باغ ناله کند، همچو عاشقان \*\*\* گویی که یاد از غم فصل خزان کند

بگذار دردمندِ فراقِ رُخ نگار \*\*\* از درد خویش ناله و آه و فغان کند

این قافله از صُبح ازل سوی تو رانند \*\*\* تا شام ابد نیز بسوی تو روانند

سرگشته و حیران همه در عشق تو غرقند \*\*\* دل سوخته هر ناحیه بی تاب و توانند

بگشای نقاب از رُخ و بنمای جَمالت \*\*\* تا فاش شود آنچه همه در پی آند

ای پرده نشین در پی دیدار رُخ تو \*\*\* جانها همه دل باخته، دلها نگرانند

در میکده رندان همه در یاد تو مستند \*\*\* با ذکر تو در بُتکده ها پرسه زنانند

ای دوست دل سوخته ام را تو هدف گیر \*\*\* مژگان تو و ابروی تو تیر و کمانند

بوی گل آید از چمن، گویی که یار آنجا بود \*\*\* در باغ، چشنی دلپسند از یاد او برپا بود  
بر هر دیاری بگذری، بر هر گروهی بنگری \*\*\* با صد زبان، با صد بیان در ذکر او غوغا بود  
آن سرو دل آرای من، آن روح جان افزای من \*\*\* در سایه ی لطفش نشین، کاین سایه دل آرا بود  
این قفلها را باز کن، از این قفس پرواز کن \*\*\* انجام را آغاز کن، کآنجا زیار آوا بود  
این تارها را پاره کن، و این دردها را چاره کن \*\*\* آواره شو، آواره کن، از هر چه هستی زا بود  
بردار این ارقام را، بگذار این اوهام را \*\*\* بستان ز ساقی جام را، جامی که در آن «لا» بود

کاش روزی بسر کوی توام منزل بود \*\*\* که در آن شادی و اندوه مُراد دل بود

کاش از حلقه زلفت گرهی در کف بود \*\*\* که گره بازکن عقده هر مُشکِل بود

دوش کز هجر تو دل حالت ظلمتکده داشت \*\*\* یاد تو شمع فروزنده آن محفِل بود

دوستان، می زده و مست و ز هوش افتاده \*\*\* بی نصیب آنکه در این جمع چو من عاقل بود

آنکه بشکست همه قید، ظلوم است و جهول \*\*\* و آنکه از خویش و همه کون و مکان غافل بود

در بر دل شدگان علم حجاب است حجاب \*\*\* از حجاب آنکه برون رفت بحق جاهل بود

عاشق از شوق به دریای فنا غوطه ور است \*\*\* بی خبر آنکه به ظلمتکده ساحل بود

چون بعشق آمدم از حوزه عرفان، دیدم \*\*\* آنچه خواندیم و شنیدیم همه باطل بود

فراق آمد و از دیدگان فروغ ربود \*\*\* اگر جفا نکند یار، دوستیش چه سود؟  
طلوع صبح سعادت فرارسد که شبش \*\*\* یگانه یار به خلوت بداد اذن ورود  
طیب درد من آن گل رخ جفاپیشه \*\*\* به روی من دری از خانقاه خود نگشود  
از آن دمی که دل از خویشتن فروبستم \*\*\* طریق عشق، به بُنخانه ام روانه نمود  
به روز حشر که خوبان روند در جنت \*\*\* ز عاشقان طریقت کسی نخواهد بود  
اگر ز عارف سالک سخن بود روزی \*\*\* یقین بدان که نخواهد رسید بر مقصود



در محضر شیخ یادی از یار نبود \*\*\* در خانقه از آن صنم آثار نبود

در دیر و کلیسا و کنیس و مسجد \*\*\* از ساقی گل عذار دیتار نبود

سری که نهفته است در ساغر می \*\*\* با اهل خرد، جرأت گفتار نبود

دردی که ز عشق در دل می زده است \*\*\* با هُشیاران مجال اظهار نبود

راهی است ره عشق که با رهرو آن \*\*\* رمزی باشد که پیش هُشیار نبود

زین مستی نیستی که در جان من است \*\*\* در محکمه هیچ جای انکار نبود

هُشیار مباحش و راه مستان را گیر \*\*\* کاندر صف هُشیاران دیدار نبود

گر سوز عشق در دل ما رخنه گر نبود \*\*\* سلطان عشق را به سوی ما نظر نبود  
جان در هوای دیدن دلدار داده ام \*\*\* باید چه عذر خواست متاع دگر نبود  
آن سر که در وصال رخ او به باد رفت \*\*\* گر مانده بود در نظر یار سر نبود  
موسی اگر ندید به شاخ شجر رُخش \*\*\* بی شک درخت معرفتش را ثمر نبود  
گر بار عشق را برضا می کشی چه باك \*\*\* خاور به جا نبود و یا باختر نبود  
بلقیس وار گر در عشقتش نمی زدیم \*\*\* ما را به بارگاه سلیمان گذر نبود  
گر مرغ باغ قدس به وصلش رسیده بود \*\*\* در جمع عاشقان تویی بال و پر نبود

از دلبرم به بُتکده نام و نشان نبود \*\*\* در کعبه نیز جلوه ای از او عیان نبود  
در خانقاه ذکری از آن گُل عذار نیست \*\*\* در دیر و در کنیسه کلامی از آن نبود  
در مدرسِ فقیه به جُز قیل و قال نیست \*\*\* در دادگاه، هیچ از او داستان نبود  
در محضر ادیب شدم، بلکه یابمش \*\*\* دیدم کلام جُز ز معانی بیان نبود  
حیرت زده شدم به صفوف قلندران \*\*\* آنجا به جُز مدیحتی از قُلدران نبود  
یک قطره می، ز جام توای یار دل فریب \*\*\* آن می دهد که در همه ملک جهان نبود  
یک غمزه کرد و ریخت به جان یک شرر کز آن \*\*\* در بارگاه قُدس بر قُدسیان نبود

ساغر از دست ظریف تو گناهی نبود \*\*\* جز سر کوی تو ای دوست! پناهی نبود  
در اُمید ز هر سوی به رویم بسته است \*\*\* جز در میکده، اُمید به راهی نبود  
آنکه از بادهٔ عشق تو لبی تازه نمود \*\*\* ملک هستی بر چشمش پر کاهی نبود  
گر تو در حلقهٔ رندان نظری نمایی \*\*\* به نگاهت، که در آن حلقه نگاهي نبود  
جان فدای صنم باده فروشی که برش \*\*\* هستی و نیستی و بنده و شاهی نبود  
نظری کن که نباشد چو تو صاحب نظری \*\*\* به مریضی که در او جز غم و آهی نبود  
عاشقم عاشق دلسوخته از دوری یار \*\*\* در کفم جز دل افسرده گواهی نبود

جُز گل روی تو اُمید به جایی نبود \*\*\* درد عشق است به غیر تو دوایی نبود  
بنده موی توام دست فشانی نرسد \*\*\* راهی کوی توام راهنمایی نبود  
حلقه زلف تو زنجیر دل غمگین است \*\*\* از دلم جُز رُخ تو حلقه گشایی نبود  
صوفی صافی از این میکده بیرون نرود \*\*\* که به جُز کلبه عشاق، صفایی نبود  
عاکف کوی بُتان باش که در مسلک عشق \*\*\* بوسه بر گونه دلدار خطایی نبود  
خادم پیر مغان باش که در مذهب عشق \*\*\* جُز بُت جام به کف، حکمروایی نبود

غم مخور ایام هجران رو به پایان می رود \*\*\* این خماری از سر ما میگذران می رود

پرده را از روی ماه خویش بالا می زند \*\*\* غمزه را سر می دهد غم از دل و جان می رود

بلبل اندر شاخسار گل هویدا می شود \*\*\* زاغ با صد شرمساری از گلستان می رود

محفل از نور رخ او نورافشان می شود \*\*\* هرچه غیر از ذکر یار از یاد رندان می رود

ابرها از نور خورشید رخس پنهان شوند \*\*\* پرده از رخسار آن سرو خرامان می رود

وعده دیدار نزدیک است یاران مژده باد \*\*\* روز وصلش می رسد ایام هجران می رود

انا لله و انا اليه راجعون این صفحه فقط ده ساعت مانده به پیوستن روح مقدس حضرت امام خمینی به ملکوت اعلی، بدست این حقیر  
(قلم شکسته) تحریر شد.

خردادماه 1368 - جلیل رسولی

کیست کاشفته آن زلف چلیپا نشود؟! \*\*\* دیده ای نیست که بیند تو و شیدا نشود

ناز کن ناز، که دلها همه در بند تواند \*\*\* غمزه کن غمزه که دلبر چو تو پیدا نشود

رُخ نما تا همه خوبان خجل از خویش شوند \*\*\* گر کشی پرده ز رُخ کیست که رُسا نشود

آتش عشق بیفزا، غم دل افزون کن \*\*\* این دل غم زده نتوان که غم افزا نشود

چاره ای نیست به جز سوختن از آتش عشق \*\*\* آتشی ده که بیفتد به دل و پا نشود

ذره ای نیست که از لطف تو هامون نبود \*\*\* قطره ای نیست که از مهر تو دریا نشود

سر به خاک سر کوی تو نهد جان، ای دوست \*\*\* جان چه باشد که فدای رُخ زیبا نشود

مُغ دل پر می زند تا زین قفس بیرون شود \*\*\* جان بجان آمد توانش تا دمی مجنون شود

کس نداند حال این پروانه دلسوخته \*\*\* در بر شمع وجود دوست آخر چون شود

رهروان بستند بار و برشدند از این دیار \*\*\* بازمانده در خم این کوچه دل پُر خون شود

راز بگشا پرده بردار از رُخ زیبای خویش \*\*\* کز غم دیدار رویت دیده چون جیحون شود

ساقی از لب تشنگان بازمانده یاد کن \*\*\* ساغرت لبریز گردد، مستیت افزون شود

گر ببارد ابر رحمت باده روزی جای آب \*\*\* دشتها سرمست گردد چهره ها گلگون شود



بلبل از جلوه گل نغمه داؤد نمود \*\*\* نغمه اش درد دل غم زده بهبود نمود  
ساقی از جام جهان، تاب بجان عاشق \*\*\* آنچه با جان خلیل آتش نمرود نمود  
بنده عشق مسیحادم آن دلدارم \*\*\* که به یمن قدمش هستی من دود نمود  
در پریشانی ما هرچه شنیدی هیچ است \*\*\* هیچ را کس نتوانست که نابود نمود  
نازم آن دلبر پُرشور که با صهبایش \*\*\* پرده بردار رخ عابد و معبود نمود  
قدرت دوست نگر کز نگهی از سر لطف \*\*\* ساجد خاک در میکده مسجود نمود

خواست شیطان بد کند با من ولی احسان نمود \*\*\* از بهشتم بُرد بیرون بستهُ جانان نمود

خواست از فردوس بیرونم کند خوارم کند \*\*\* عشق پیدا گشت و از مُلک و مَلک پَران نمود

ساقی آمد تا ز جام باده بی هوشم کند \*\*\* بیهُشی از مُلک بیرونم نمود و جان نمود

پَرْتو حُسنت بجان افتاد و آن را نیست کرد \*\*\* عشق آمد دردها را هرچه بُد در مان نمود

غمزه ات در جان عاشق برفروزد آتشی \*\*\* آن چنان کز جلوه ای با موسی عمران نمود

«ابن سینا» را بگو در طور سینا ره نیافت \*\*\* آنکه را بُرهان حیران ساز تو حیران نمود

سر خم باد سلامت که به من راه نمود \*\*\* ساقی باده بکف جان من آگاه نمود  
خادم درگه میخانه عشاق شدم \*\*\* عاشق مست مرا خادم درگاه نمود  
سر و جانم به فدای صنم باده فروش \*\*\* که به یک جرعه مرا خسرو جم جاه نمود  
ماه رُخسار فروزنده ات ای مایه عیش \*\*\* بی نیازم به خُدا از خور و از ماه نمود  
برگ سبزی ز گلستان رُخت بخشودی \*\*\* فارغم از همه فردوسی (1) گمراه نمود  
با که گویم غم آن عاشق دل‌باخته را \*\*\* که همه راز خود اندر شکم چاه نمود

ص: 116

---

1- منسوب به «فردوس» به معنی بهشت؛ «فردوسی» یعنی بهشتی، اهل بهشت.

بر در می‌کده ام دست فشان خواهی دید \*\*\* پای کوبان، چو قلندر منشان خواهی دید  
باز سرمست از آن ساغر می خواهیم شد \*\*\* بی‌هشم مسخره پیر و جوان خواهی دید  
از در مدرسه و دیر برون خواهیم تاخت \*\*\* عاکف سایه آن سروروان خواهی دید  
از اقامت‌گه هستی به سفر خواهیم رفت \*\*\* به سوی نیستیم رخت کشان خواهی دید  
خرقه فقر به یکباره تُهی خواهیم کرد \*\*\* ننگ این خرقه پوسیده عیان خواهی دید  
باده از ساغر آن دل زده خواهیم نوشید \*\*\* فارغم از همه ملک دو جهان خواهی دید

بر در میکده ام پرسه زنان خواهی دید \*\*\* پیر دل باخته، با بخت جوان خواهی دید

نوبهار آید و گلزار شکوفا گردد \*\*\* بی گمان کونهی عمر خزان خواهی دید

مُغ افسرده که در کُنج قفس محبوس است \*\*\* بر فراز فلک از شوق پران خواهی دید

سوزش باد دی از صحنه برون خواهد رفت \*\*\* بارش ابر بهاری بعیان خواهی دید

قوس را باد بهاری بعقب خواهد راند \*\*\* پس از آن قوس قزح را چو کمان خواهی دید

دلبر پردگی از پرده برون خواهد شد \*\*\* پرتو نور رُخش در دو جهان خواهی دید

دست از دلم بدار که جانم به لب رسید \*\*\* اندر فراقِ روی تو، روزم به شب رسید

گفتم به جان غم زده دیگر تو غم مخور \*\*\* غم رخت بست و موسم عیش و طرب رسید

دلدار من چو یوسف گم گشته بازگشت \*\*\* کنعان مرا ز روی دل مُلتهب رسید

راز دلم که قلب جفا دیده ام درید \*\*\* از سینه ام گذشت و به مغز عصب رسید

مُرع دیار قُدس از آن، پرزنان رمید \*\*\* بر درگهی که بود ورا منتخب رسید

دارالسلام، روی سلامت نشان نداد \*\*\* بگذشت جان از آن و به دار العجب رسید

این رهروان عشق کُجا می روند زار \*\*\* ره را کناره نیست چرا می نهند بار  
هرجا روند جُز سر کوی نگار نیست \*\*\* هرجا نهند بار همان جا بود نگار  
ساغر نمی ستانند از غیر دست دوست \*\*\* ساقی نمی شناسند از غیر آن دیار  
در عشق روی اوست همه شادی و سُرور \*\*\* در هجر وصل اوست همه زاری و نزار  
از نور روی اوست گُلستان شود چمن \*\*\* در یاد سرو قامت او بشکفد بهار  
ما را نصیب روی تو با این حجاب نیست \*\*\* بردار این حجاب از آن روی گُل عذار

با که گویم غم دیوانگی خود جز یار؟ \*\*\* از که جویم ره میخانه بغیر از دلدار؟  
سرّ عشق است که جز دوست نداند دیگر \*\*\* می نگنجد غم هجران وی اندر گفتار  
نوبهار است، در میکده را بگشاید \*\*\* نتوان بست در میکده در فصل بهار  
باده آرید در این فصل به یاد ساقی \*\*\* نسزد رفت به گلزار بدین حال خمار  
خم زلفی بگشا، ای صنم باده فروش! \*\*\* حاجت این دل غمگین به سر زلف بر آر  
روز میلاد مهین عاشق یار است امروز \*\*\* مددی کن، سر خم را بگشا بر ابرار  
حالتی رفت ز دیدار رخس بر مستان \*\*\* می نگویم به کسی، جز صنم باده گُسار



برگیر جام و جامۀ زُهد و ریا درآر \*\*\* محراب را به شیخ ریاکار واگذار

با پیر میکده خبر حال ما بگو \*\*\* با ساغری برون کُند از جان ما خمار

کشکول فقر شد سبب افتخار ما \*\*\* ای یار دل فریب! بیفزای افتخار

ما ریزه خوار صُحبت رند قلندریم \*\*\* با غمزه ای نواز دل پیر جیره خوار

از زهر جان گداز رقیبم سُخن مگوی \*\*\* دانی چه ها کشیدم ازین مار خال دار

بوس و کنار یار بجانم حیات داد \*\*\* در هجر او نه بوس نصیب است و نی کنار

هشدار ده به پیر خرابات از غمم \*\*\* ساقی ز جام باده مرا کرد هوشیار

دگّه عطر فروشی است و یا معبر یار \*\*\* ماه روشنگر بزم است و یا روی نگار  
ای نسیم سحری از سر کوش آبی \*\*\* که چنین روح فرایی و چنین غالیه بار  
غمزه ای! تا بگشایی به رُخم راه امید \*\*\* لُطفی ای دوست! بر این دل شُده زار و نزار  
در میخانه به رویم بگشوده است حریف \*\*\* ساغری از کف خود بازده ای لاله عذار  
خُم می زنده اگر ساغری از دست برفت \*\*\* سر خُم باز کن و عقده ز جانم بردار  
برکنم خرّقه سالوس اگر لُطف کنی \*\*\* سر نهم بر قدمت خرّقه گذارم به کنار

کورکورانه بمیخانه مرو ای هُشیار \*\*\* خانه عشق بود جامه تزویر برآر  
عاشقاند در آن خانه همه بی سر و پا \*\*\* سر و پایي اگرت هست در آن پانگذار  
تو که دلسته تسبیحی و وابسته دیر \*\*\* ساغر باده از آن میکده امید مدار  
پاره کن سبحه و بشکن در این دیر خراب \*\*\* گر که خواهی شوی آگاه ز سرالاسرار  
گر نداری سر عشاق و ندانی ره عشق \*\*\* سر خود گیر و ره عشق به رهوار سپار  
باز کن این قفس و پاره کن این دام از پای \*\*\* پرزنان پرده دران رو به دیار دلدار

مژده ای مُرغ چمن فصل بهار آمد باز \*\*\* موسم می زدن و بوس و کنار آمد باز

وقت پژمردگی و غم زدگی آخر شد \*\*\* روز آویختن از دامن یار آمد باز

مردگی ها و فروریختگی ها بشدند \*\*\* زندگیها بدو صد نقش و نگار آمد باز

زردی از روی چمن بار فرا بست و برفت \*\*\* گلبن از پرتو خورشید بیار آمد باز

ساقی و میکده و مُطرب و دست افشانی \*\*\* به هوای خم گیسوی نگار آمد باز

گر گذشتی بدر مدرسه با شیخ بگو \*\*\* پی تعلیم تو آن لاله عذار آمد باز

دگه زهد ببندید در این فصل طرب \*\*\* که بگوش دل ما نغمه تار آمد باز

در میخانه بروی همه باز است هنوز \*\*\* سینه سوخته در سوز و گداز است هنوز  
بی نیازی است در این مستی و بیهوشی عشق \*\*\* در هستی زدن از روی نیاز است هنوز  
چاره از دوری دلبر نبود لب بریند \*\*\* که غلام در او بنده نواز است هنوز  
راز مگشای مگر در بر مست رخ یار \*\*\* که در این مرحله او محرم راز است هنوز  
دست بردار ز سوداگری و بوالهوسی \*\*\* دست عشاق سوی دوست دراز است هنوز  
نرسد دست من سوخته بر دامن یار \*\*\* چه توان کرد که در عشوه و ناز است هنوز  
ای نسیم سحری! گر سر کویش گذری \*\*\* عطر برگیر که او غالیه ساز است هنوز

ابرو و مُژده او تیر و کمان است هنوز \*\*\* طرّه گیسوی او عطر فشان است هنوز  
ما به سوداگری خویش روانیم همه \*\*\* او به دل بُردگی خویش روان است هنوز  
ما پی سایه سروش به تالشیم همه \*\*\* او ز پندار من خسته نهان است هنوز  
سر و جانی نبود تا که به او هدیه کنم \*\*\* او سراپای همه روح و روان است هنوز  
من دل سوخته پروانه شمع رُخ او \*\*\* رُخ زیباش عیان بود و عیان است هنوز  
قدسیان را نرسد تا که به ما فخر کنند \*\*\* قصّه علّم الأسماء به زبان است هنوز

امشب که در کنار منی، خفته چون عروس \*\*\* زنهار تا دریغ نداری کنار و بوس  
ای شب بگیر تنگ به بر نوعروس صبح \*\*\* امشب که تنگ در بر من خفته این عروس  
لب بر ندارم از لب شیرین شکرش \*\*\* گر بانگ صبح بشنوم و گر غریو کوس  
یا رب ببند بر رخ خورشید راه صبح \*\*\* در خواب کن مؤذن و در خاک کن خروس  
یک امشب که با منی از راه لطف و مهر \*\*\* جبران شود بقیه عمر، ار بود فسوس  
نارندم ار بخواهم کاین شب سحر شود \*\*\* باشد اگر به تخت سلیمانیم جلوس  
«هندی» ز هند تا به سر کویت آمده ست \*\*\* کی دل دهد به شاهی شیراز و ملک طوس

جامی بنوش و بر در میخانه شاد باش \*\*\* در یاد آن فرشته که توفیق داد باش  
گر تیشه ات نباشد تا کوه برکنی \*\*\* فرهاد باش در غم دلدار و شاد باش  
رو حلقه غلامی زندان بگوش کن \*\*\* فرمانروای عالم کون و فساد باش  
در پیچ و تاب گیسوی ساقی ترانه ساز \*\*\* با جان و دل لوایکش این نهاد باش  
شاگرد پیر میکده شو در فنون عشق \*\*\* گردن فراز بر همه خلق، اوستاد باش  
مستان مقام را به پشیزی نمی خرنند \*\*\* گو خسرو زمانه و یا کیقباد باش  
فرزند دلپذیر خرابات گر شدی \*\*\* بگذار ملک قیصر و کسری بباد باش



بر در میکده پیمانۀ زدم خرقه به دوش \*\*\* تا شود از کفم آرام و، رود از سر هوش  
از دم شیخ، شفای دل من حاصل نیست \*\*\* بایدم شکوه برم پیش بت باده فروش  
نه مُحقق خبری داشت، نه عارف اثری \*\*\* بعد از این دست من و دامن پیری خاموش  
عالم و حوزه ی خود، صوفی و خلوتگه خویش \*\*\* ما و کوی بُت حیرت زده ی خانه بدوش  
از در مدرسه و، دیر و، خرابات شدم \*\*\* تا شوم بر در میعادگهش حلقه بگوش  
گوش از عربده ی صوفی و درویش ببند \*\*\* تا به جانت رسد از کوی دل، آوازِ سروش

عهدی که بسته بودم با پیر می فروش \*\*\* در سال قبل؛ تازه نمودم دوباره دوش  
افسوس آیدم که در این فصل نوبهار \*\*\* یاران، تمام، طرف گلستان و من خموش  
من نیز با یکی دو گلندام سیم تن \*\*\* بیرون روم به جانب صحرا به عیش و نوش  
حیف است این لطیفه عمر خدای داد \*\*\* ضایع کنم به دلق ریائی و دیگ جوش  
دستی به دامن بُت مه طلعتی زَم \*\*\* اکنون که حاصلم نشد از شیخ خرّقه پوش  
از قیل و قال مدرسه ام حاصلی نشد \*\*\* جز حرف دلخراش، پس از آن همه خروش  
حالی به گنج میکده با دلبری لطیف \*\*\* بنشینم و ببندم از این خلق چشم و گوش  
دیگر حدیث از لب «هندی» تو نشنوی \*\*\* جُز صحبت صفای می و حرف می فروش

بیدل کُجا رود به که گوید نیاز خویش؟ \*\*\* با ناکسان چگونه کُند فاش، راز خویش؟

با عاقلانِ بی خبر از سوز عاشقی \*\*\* نتوان دری گشود ز سوز و گداز خویش

اکنون که یار، راه ندادم به کوی خود \*\*\* ما در نیاز خویشتن و او به ناز خویش

با او بگو که گوشهٔ چشمی ز راه مهر \*\*\* بگشا دمی به سوختهٔ پاکباز خویش

ما عاشقیم و سوختهٔ آتش فراق \*\*\* آبی بریز با کفِ عاشق نواز خویش

بیچاره ام ز درد و کسی چاره ساز نیست \*\*\* لُطفی نمای با نظر چاره ساز خویش

با موبدان بگو، ره ما و شما جُداست \*\*\* ما با ایاز خویش و شما با نماز خویش

من در هوای دوست گذشتم ز جان خویش \*\*\* دل از وطن بُریدم و از خاندان خویش

در شهر خویش بود مرا دوستان - بسی \*\*\* کردم جُدا هوای تو از دوستان خویش

من داشتم به گلشن خود آشیانه ای \*\*\* آواره کرد عشق توام ز آشیان خویش

می داشتم گمان که تو با من وفا کنی \*\*\* ورنه بُرون نمی شدم از بوستان خویش

وه، چه افراشته شد در دو جهان پرچم عشق \*\*\* آدم و جنّ و ملک، مانده به پیچ و خم عشق  
عرشیان، ناله و فریاد کنان در ره یار \*\*\* قدسیان بر سر و بر سینه زنان، از غم عشق  
عاشقان از در و دیوار هجوم آوردند \*\*\* طرفه سرّی است هویدا، ز در محکم عشق  
ریزه خواران در میکده شاداب شدند \*\*\* جلوه گاهی است ز زندان، به در خاتم عشق  
غم مخور، ای دل دیوانه که راهت ندهند \*\*\* پیش سالک نبود فرق، ز بیش و کم عشق  
به حریفان ستم پیشه، پیامم برسان \*\*\* جز من مست، نباشد دگری محرم عشق

پرده برگیر که من یار توام \*\*\* عاشقم، عاشق رُخسار توام  
عشوه کُن، ناز نما، لب بگشا \*\*\* جانِ من، عاشق گفتار توام  
بر سر بستر من پا بگذار \*\*\* منِ دلسوخته بیمارِ توام  
با وصال ز دلم عقده گشا \*\*\* جلوه ای کُن که گرفتار توام  
عاشقی سر به گریبانم من \*\*\* مستم و مُرده دیدار توام  
گر کُشی یا بنوازی ای دوست \*\*\* عاشقم، یارِ وفادار توام  
هرکه بینیم خریدار تو است \*\*\* من خریدارِ خریدارِ توام

هیچ دانی که من زار گرفتار توام \*\*\* با دل و جان سبب گرمی بازار توام  
هر جفا از تو بمن رفت به منت بخرم \*\*\* به خُدا یار توام یار وفادار توام  
تار گیسوی تو آخر به کمندم افکند \*\*\* من اسیر خم گیسوی تو و تار توام  
بس کن ای جُغد ز ویرانه خود دم بر بند \*\*\* که در این دایره من نقطه پرگار توام  
عارفان پرده بیفکنده به رُخسار حبیب \*\*\* من دیوانه گشاینده رُخسار توام  
عاشقان سرّ سویدای تو را فاش کنند \*\*\* پیش من آی که من محرم اسرار توام  
روی بگشای بر این پیر ز پا افتاده \*\*\* تا دم مرگ بجان عاشق دیدار توام

دست افشان بسر کوی نگار آمده ام \*\*\* پای کوبان ز پی نغمه تار آمده ام

حاصل عمر اگر نیم نگاهی باشد \*\*\* بهر آن نیم نگه با دل زار آمده ام

باده از دست لطیف تو در این فصل بهار \*\*\* جان فزاید که در این فصل بهار آمده ام

مُطرب عشق کُجا رفته در این فصل طرب \*\*\* که بعشق و طربش باده گُسار آمده ام

در میخانه گشائید که از مسلخ عشق \*\*\* بهوای رُخ آن لاله عذار آمده ام

جامه زهد دریدم رهم از دام بلا \*\*\* باز رستم ز پی دیدن یار آمده ام

بتماشای صفای رُخت ای کعبه دل \*\*\* بصفای پشت و سوی شهر نگار آمده ام



بر در می‌کده از روی نیاز آمده ام \*\*\* پیش اصحاب طریقت به نماز آمده ام

از نهان خانه اسرار ندارم خبری \*\*\* بدر پیر مُغان صاحب راز آمده ام

از سر کوی توراندند مرا با خواری \*\*\* با دلی سوخته از بادیه باز آمده ام

صوفی و خرّقه خود، زاهد و سجّاده خویش \*\*\* من سوی دیر مُغان نغمه نواز آمده ام

با دلی غم زده از دیر به مسجد رفتم \*\*\* به اُمیدی هله با سوز و گُداز آمده ام

تا کند پرتورویت بدو عالم غوغا \*\*\* بر هر ذره بصد راز و نیاز آمده ام

بر در می‌کده بگذشته ز جان آمده ام \*\*\* پشت پای زده بر هر دو جهان آمده ام  
جان که آئینه هستی است در اقلیم وجود \*\*\* بر زده سنگ به آئینه جان آمده ام  
سر هستی چون شد حاصلم از ملک شهود \*\*\* در نهران خانه، پی سر نهران آمده ام  
جلوه روی تو بی منت کس مقصود است \*\*\* کاین همه راه کران تا به کران آمده ام  
دستگیری کنم ای خضر! که در این ظلمات \*\*\* پی سرچشمه آب حیوان آمده ام  
همت ای دوست که من چشم بیستم ز جهان \*\*\* به سر کوی تو چشم نگران آمده ام  
خوش دل از عاقبت کار شو ای «هندی» از آنک \*\*\* بر در پیر ره از بخت جوان آمده ام

بر در میکده با آه و فغان آمده ام \*\*\* از دغل بازی صوفی به امان آمده ام

شیخ را گو که در مدرسه بریندا! که من \*\*\* زین همه قال و مقال تو به جان آمده ام

سر خُم باز کُن ای پیر که در درگه تو \*\*\* با شعف، رقص کُنان، دست فشان آمده ام

گرهی بازنگردد مگر از غمزه یار \*\*\* بر درش با تن شوریده روان آمده ام

همه جا خانه یار است که یارم همه جاست \*\*\* پس ز بُتخانه سوی کعبه چسان آمده ام

راز بگشا و گره باز و مُعمّا حل کُن! \*\*\* که از این بادیه بی تاب و توان آمده ام

تا که از هیچ کنم کوچ بسوی همه چیز \*\*\* بوالهوس در طمع گنج نهان آمده ام

پروانہ وار بر در میخانہ پر زدم \*\*\* در بسته بود با دل دیوانہ در زدم  
خوابم ربود آن بُتِ دلدار تا بہ صُبح \*\*\* چون مُرغِ حق ز عشق ندا تا سحر زدم  
دیدار یار گر چه مُیسّر نمی شود \*\*\* من در هوای او بہ ہمہ بام و بر زدم  
در ہر چہ بنگری رُخ او جلوہ گر بود \*\*\* لوح رُخش بہ ہر دَر و ہر رہگذر زدم  
در حُال مستی از غم آن یار دلفریب \*\*\* گاہی بہ سینہ گاہ بہ رُخ گہ بہ سر زدم  
جان عزیز من، بُت من چہرہ باز کرد \*\*\* طعنہ بہ روی شمس و بہ روی قمر زدم  
یارم بہ نیم غمزہ چنان جان من بسوخت \*\*\* کآتش بہ ملک خاور و ہم باختر زدم

من بخال لبّت ای دوست گرفتار شدم \*\*\* چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم  
فارغ از خود شدم و کوسِ انا الحق بزدم \*\*\* همچو منصور خریدار سردار شدم  
غم دلدار فکنده است بجانم شرری \*\*\* که بجان آمدم و شهره بازار شدم  
در میخانه گشائید برویم شب و روز \*\*\* که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم  
جامه زهد و ریا کردم و بر تن کردم \*\*\* خرقه پیر خراباتی و هشیار شدم  
واعظ شهر که از پند خود آزارم داد \*\*\* از دم رند می آلوده مددکار شدم  
بگذارید که از بُتکده یادی بکنم \*\*\* من که با دست بُت میکند بیدار شدم

به کمند سر زلف تو، گرفتار شدم \*\*\* شهره ی شهر، به هر کوچه و بازار شدم  
گر برانی ز درم از در در دیگر آیم \*\*\* گر برون راندم از خانه، ز دیوار شدم  
مستی علم و عمل، رخت بیست از سر من \*\*\* تا که از ساغر لبریز تو هشیار شدم  
پیش من، هیچ به از لذت بیماری نیست \*\*\* تا ز بیماری چشمان تو بیمار شدم  
نشود بر سر کوی تو بیابم راهی \*\*\* از دم پیر، در این راه مددکار شدم  
دامن از آنچه که انباشته ام برچیدم \*\*\* تا که خجالت زده در خدمت خمّار شدم.

یاد روزی که به عشق تو گرفتار شدم \*\*\* از سر خویش گذر کرده، سویی یار شدم

آرزوی خم گیسوی تو خم کرد قدم \*\*\* باز انگشت نمایی سر بازار شدم

طرفه روزی که شبش با توبه پایان بردم \*\*\* از پی حسرت آن مونس خمّار شدم

با که گویم که دل از دوری جانان چه کشید \*\*\* طاقت از دست برون شد که چنین زار شدم

یار در میکده، باید سخن دوست شنید \*\*\* طوطی باغ چه داند، بر دلدار شدم

آن طرب را که ز بیماری چشمت دیدم \*\*\* فارغ از کون و مکان گشتم و بیمار شدم

در دلم بود که آدم شوم اَما نشدم \*\*\* بی خبر از همه عالم شوم اَما نشدم  
بر در پیر خرابات نهم روی نیاز \*\*\* تا باین طایفه محرم شوم اَما نشدم  
هجرت از خویش کنم خانه بمحبوب دهم \*\*\* تا باسماء مُعَلِّم شوم اَما نشدم  
از کف دوست بنوشم همه شب بادهٔ عشق \*\*\* رسته از کوثر و زمزم شوم اَما نشدم  
فارغ از خویشتن و واله زُخسار حبیب \*\*\* همچنان روح مُجَسِّم شوم اَما نشدم  
سر و پا گوش شوم پای بسر هوش شوم \*\*\* کز دَم گرم تو مُلَهَم شوم اَما نشدم  
از صفا راه بیابم بسوی دار فنا \*\*\* در وفا، یار مُسَلِّم شوم اَما نشدم  
خواستم برکنم از کعبهٔ دل، هرچه بُت است \*\*\* تا بر دوست مُکَرِّم شوم اَما نشدم  
آرزوها همه در گور شد ای نفس خبیث \*\*\* در دلم بود که آدم شوم اَما نشدم



از تو ای می زده در می‌کده نامی نشنیدم \*\*\* نزد عشاق شدم قامت سرو تو ندیدم  
از وطن رخت بیستم که تو را باز بیابم \*\*\* هر چه حیرت زده گشتم به نوایی نرسیدم  
گفتم از خود برهم تا رُخ ماه تو بینم \*\*\* چه کنم من که از این قید منیت نرهیدم  
کوچ کردند حریفان و رسیدند به مقصد \*\*\* بی نصیبم من بیچاره که در خانه خزیدم  
لُطفی ای دوست که پروانه شوم در برویت \*\*\* رحمی ای یار که از دور رسانند نویدم  
ای که روح منی از رنج فراق چه نبردم \*\*\* ای که در جان منی از غم هجرت چه کشیدم

هر جا که شدم، از تو ندایی نشنیدم \*\*\* جُز از بُت و بتخانه، اثر هیچ ندیدم  
آفاق پُر از غلغله است از تو و، هرگز \*\*\* با گوش کر خود به صدایی نرسیدم  
دنیا همه دریای حیات و، من مسکین \*\*\* یک قطره از این موج خروشان نچشیدم  
رفتند حریفان به سوی کعبه ی مقصود \*\*\* با محملی از نور و، به گردش نرسیدم  
این خرّقه ی پوسیده، رها کرده و رفتند \*\*\* من شاد به این پوسته، در خرّقه خزیدم  
صاحب‌دل آشفته گذشت از پل و، من باز \*\*\* دنبال خسان، پشت به پل کرده، دویدم  
مُرغان همه بشکسته قفس را و پریدند \*\*\* من در قفس افتاده به خود تار تنیدم  
یا رب! شود آن روز که در جمع حریفان \*\*\* بینم که از این لانه ی گندیده پریدم

به من نگر که رُخی همچو کهرُبا دارم \*\*\* دلی بسوی رُخ یار دلربا دارم  
ز جام عشق چشیدم شراب صدق و صفا \*\*\* به خُمّ می‌کده، با جان و دل وفادارم  
مرا که مستی عشقت ز عقل و زُهد رهاند \*\*\* چه ره به مدرسه یا مسجد ریا دارم  
غلام همّت جام شراب ساقی باش \*\*\* که هرچه هست از آن روی باصفا دارم  
نسیم عشق! به آن یار دلربا برگو \*\*\* ز جای خیز، که من درد بی دوا دارم  
چه رازهاست در این خُمّ و ساقی و دلبر \*\*\* به جان دوست ز درگاه کبریا دارم  
سخن ز تخت سلیمان و جام جم نزنید \*\*\* که تاج خسرو کی را من گدا دارم

جُز خم ابروی دلبر هیچ محرابی ندارم \*\*\* جُز غم هجران رویش من تب و تابی ندارم  
گفتم اندر خواب بینم چهره چون آفتابش \*\*\* حسرت این خواب در دل ماند، چون خوابی ندارم  
سر نهم بر خاک کویش، جان دهم در یاد رویش \*\*\* سر چه باشد، جان چه باشد، چیز نیایی ندارم  
با که گویم درد دل را از که جویم راز جان را \*\*\* جُز تو ای جان، رازجویی، درد دل یابی ندارم  
تشنه عشق تو هستم، باده جان بخش خواهم \*\*\* هر چه بینم، جُز سرابی نیست، من آبی ندارم  
من پریشان حالم از عشق تو و حالی ندارم \*\*\* من پریشان گویم از دست تو آدابی ندارم

بی هوای دوست، ای جان دلم، جانی ندارم \*\*\* دردمندم، عاشقم، بی دوست درمانی ندارم  
آتشی از عشق در جانم فکندی، خوش فکندی \*\*\* من که جز عشق تو آغازی و پایانی ندارم  
عشق آوردم در این میخانه با مستی قلندر \*\*\* پر گشایم سوی سامانی که سامانی ندارم  
عالم عشق است هر جا بنگری از پست و بالا \*\*\* سایه عشقم که خود پیدا و پنهانی ندارم  
هرچه گوید عشق گوید، هرچه سازد عشق سازد \*\*\* من چه گویم، من چه سازم، من که فرمانی ندارم  
غمزه کردی، هرچه غیر از عشق را بُنیان فکندی \*\*\* غمزه کن بر من که غیر از عشق بُنیانی ندارم  
سر نهم در کوی عشقت، جان دهم در راه عشقت \*\*\* من چه می گویم که جز عشقت سر و جانی ندارم  
عاشقم، جز عشق تو در دست من چیزی نباشد \*\*\* عاشقم، جز عشق تو، بر عشق بُرهانی ندارم

من خواستار جام می از دست دلبرم \*\*\* این راز با که گویم و این غم کجا برم  
جان باختم به حسرت دیدار روی دوست \*\*\* پروانه، دور شمعم و اسپند آذرم  
پرپر شدم ز دوری او کنج این قفس \*\*\* این دام بازگیر تا که معلق زنان پر  
این خرقة ملوث و سجاده ریا \*\*\* آیا شود که بر در میخانه بر درم  
گر از سبوی عشق دهد یار جرعه ای \*\*\* مستانه جان ز خرقة هستی در آورم  
پیرم ولی به گوشه چشمی، جوان شوم \*\*\* لطفی! که از سراچه آفاق بگذرم

بهار آمد جوانی را پس از پیری ز سر گیرم \*\*\* کنار یار بنشینم ز عمر خود ثمر گیرم  
به گلشن بازگردم با گل و گلبن در آمیزم \*\*\* بطرف بوستان دلداری مهوش را ببر گیرم  
خزان و زردی آن را نهم در پشت سر روزی \*\*\* که در گلزار جان از گل عذار خود خبر گیرم  
پروبالم که در دی از غم دلداری پر شد \*\*\* به فروردین به یاد وصل دلبر بال و پر گیرم  
بهنگام خزان در این خراب آباد بنشستم \*\*\* بهار آمد که بهر وصل او بار سفر گیرم  
اگر ساقی از آن جامی که بر عشاق افشانند \*\*\* بیفشاند، به مستی از رخ او پرده برگیرم

آید آن روز که خاک سر کویش باشم \*\*\* ترك جان کرده و آشفته رویش باشم  
ساغر روح فزا از کفِ لُطفش گیرم \*\*\* غافل از هر دو جهان بسته مویش باشم  
سر نهم بر قدمش بوسه زنان تا دم مرگ \*\*\* مست تا صُبح قیامت ز سبویش باشم  
همچو پروانه بسوزم بر شمعش همه عُمر \*\*\* محو چون می زده در روی نکویش باشم  
رسد آن روز که در محفل رندان سرمست \*\*\* رازدار همه اسرار مگویش باشم  
یوسفم گر نزند بر سر بالینم سر \*\*\* همچو یعقوب دل آشفته بویش باشم



از غم دوست در این می‌کده فریاد کشم \*\*\* دادرس نیست که در هجر رُخش داد کشم

داد و بیداد که در محفل ما، زندی نیست \*\*\* که برش شکوه برم، داد ز بیداد کشم

شادیم داد، غمم داد و جفا داد و وفا \*\*\* با صفا مَت آنرا که به من داد، کشم

عاشقم، عاشق روی تو، نه چیز دگری \*\*\* بار هجران و وصالت به دل شاد کشم

در غمت ای گل وحشی من ای خسرو من \*\*\* جور مجنون ببرم، تیشه فرهاد کشم

مُردم از زندگی بی تو - که با من هستی \*\*\* طرفه سرّی است که باید بر اُستاد کشم

سالها می گذرد، حادّته ها می آید \*\*\* انتظار فرج از نیمه خرداد کشم

آن ناله‌ها که از غم دلدار می‌کشم \*\*\* آهی است کز درون شرربار می‌کشم  
با یار دل فریب بگو: پرده برگشا \*\*\* کز هجر روی ماه تو، آزار می‌کشم  
منصور را گذار که فریاد او بدوست \*\*\* در جمع گل رخان به سرِ دار می‌کشم  
ساقی بریز باده به جامم که هجر یار \*\*\* باری است بس گران به سر بار می‌کشم  
گفتی که دوست باز کند، در به روی دوست \*\*\* این حسرتی است تازه که بسیار می‌کشم  
کوچک مگیر کُلبه پیر مغان که من \*\*\* بوی نگار زان در و دیوار می‌کشم  
سالک! در این سلوک بدنبال کیستی؟ \*\*\* من یار را به کوچه و بازار می‌کشم

يك امشبى كه در آغوش ماه تابانم \*\*\* ز هرچه در دو جهان است روى گردانم

بگير دامن خورشيد را دمى اى صبح \*\*\* كه مه نهاده سر خویش را به دامانم

هزار ساغر آب حیات خوردم از آن \*\*\* لبان و همچو سکندر هنوز عطشانم

خدای را كه چه سرى نهفته اندر عشق \*\*\* كه يار در بر من خفته، من پریشانم

ندانم از شب وصل است يا ز صبح فراق \*\*\* كه همچو مرغ سحرگاه، من غزل خوانم

هزار سال اگر بگذرد از این شب وصل \*\*\* ز داستان لطیفش هزارستانم

مخوان حدیث شب وصل خویش را، «هندی» \*\*\* كه بیمناك ز چشم بد حسودانم

باید از رفتن او جامه به تن پاره کنم \*\*\* درد دل را، به چه انگیزه توان چاره کنم؟

در میخانه گشایید به رویم، که دمی \*\*\* درد دل را به می و ساقی میخواره کنم

مگذارید که درد دل من فاش شود \*\*\* که دل پیر خرابات ز غم پاره کنم

سر خُم باد سلامت! که به غمخواری آن \*\*\* ذره در پرده ی عشق تو، چو خُمپاره کنم

از سراپرده ی عشقش به در آیم، روزی \*\*\* ساکنان سر کویش همه آواره کنم

رُخ نما ای بُت هر جایی بی نام و نشان! \*\*\* تا ز سیلی دل خود همسر رُخساره کنم

آید آن روز که من هجرت از این خانه کنم! \*\*\* از جهان پر زده در شاخ عدم لانه کنم؟

رسد آن حال که در شمع وجود دلدار \*\*\* بال و پر سوخته کار شب پروانه کنم

روی از خانقه و صومعه برگردانم \*\*\* سجده بر خاک در ساقی میخانه کنم

حال، حاصل نشد از موعظه صوفی و شیخ \*\*\* رو بکوی صنمی واله و دیوانه کنم

گیسو و خال لب دانه و دامند چسان \*\*\* مرغ دل فارغ از این دام و از این دانه کنم؟

شود آیا که از این بُتکده بر بندم رخت \*\*\* پرزنان پُشت بر این خانه بیگانه کنم؟

فَرخ آن روز که از این قفس آزاد شوم \*\*\* از غم دوری دلدار رهم، شاد شوم  
سر نهم بر قدم دوست به خلوتگه عشق \*\*\* لب نهم بر لب شیرین تو، فرهاد شوم  
طی کنم راه خرابات و به پیری برسم \*\*\* از دم پیر خرابات، دل آباد شوم  
یاد روزی که به خلوتگه عشاق روم \*\*\* طرب انگیز و طرب خیز و طرب زاد شوم  
نه به میخانه مرا راه، نه در مسجد جا \*\*\* یار را گوا سببی ساز که ارشاد شوم

درد خواهم دوا نمی خواهم \*\*\* غصّه خواهم نوا نمی خواهم

عاشقم عاشقم مریض توام \*\*\* زین مرض من شفا نمی خواهم

من جفایت بجان خریدارم \*\*\* از تو ترك جفا نمی خواهم

از تو جانا جفا وفا باشد \*\*\* پس دگر من وفا نمی خواهم

تو «صفا» ی منی و «مروه» من \*\*\* «مروه» را با «صفا» نمی خواهم

صوفی از وصل دوست بی خبر است \*\*\* صوفی بی صفا نمی خواهم

تو دعای منی، تو ذکر منی \*\*\* ذکر و فکر و دعا نمی خواهم

هر طرف رو کنم تویی قبله \*\*\* قبله، قبله نما نمی خواهم

هر که را بنگری فدایی تو است \*\*\* من فدایم فدا نمی خواهم

همه آفاق روشن از رخ تو است \*\*\* ظاهری جای پا نمی خواهم

رازی است مرا، رازگشائی خواهم \*\*\* دردی است به جانم و دوائی خواهم

گر طور ندیدم و نخواهم دیدن \*\*\* در طور دل از تو جای پائی خواهم

گر صوفی صافی نشدم در ره عشق \*\*\* از همت پیر ره، صفائی خواهم

گر دوست وفایی نکند بر درویش \*\*\* با جان و دلم از او جفائی خواهم

بردار حجاب از رخ ای دلبر حسن \*\*\* در ظلمت شب راهنمایی خواهم

از خویش برون شوای فرورفته به خود \*\*\* من، عاشق از خویش رهائی خواهم

در جان منی و می نیابم رخ تو \*\*\* در کنز عیان، کنز خفائی خواهم

این دفتر عشق را ببند ای درویش \*\*\* من غرقم و دست ناخدائی خواهم



در دلم بود که جان در ره جانان بدهم \*\*\* جان ز من نیست که در مقدم او جان بدهم

جام می ده که در آغوش بُتی جا دارم \*\*\* که از آن جایزه بر یوسف کنعان بدهم

تا شدم خادم درگاه بُت باده فروش \*\*\* به امیران دو عالم همه فرمان بدهم

از پریشانی جانم ز غمش باز مپرس \*\*\* سر و جان در ره آن زلف پریشان بدهم

زاهد! از روضهٔ رضوان و رُخ حور مگوی \*\*\* خَم زُلفش نه به صد روضهٔ رضوان بدهم

شیخ محراب! تو و وعدهٔ گلزار بهشت \*\*\* غمزهٔ دوست نشاید که من ارزان بدهم

ما زاده عشقیم و فراینده دردم \*\*\* با مدعی عاکف مسجد، به نبردم  
با مدعیان در طلبش عهد نستیم \*\*\* با بی خبران سازش بیهوده نکردیم  
در آتش عشق تو خلیلانه خریدیم \*\*\* در مسلخ عشاق تو فرزانه و فردیم  
در میکه با می زدگان بیهش و مستیم \*\*\* در بتکده با بت زده هم عهد چو مردیم  
در حلقه خودباختگان چون گل سرخیم \*\*\* در جرگه زالوصفتان با رخ زردیم  
در زمره آشفته دلان زار و نزاریم \*\*\* در حوزه صاحب نظران چون یخ سردیم  
با صوفی و درویش و قلندر بستیزیم \*\*\* با می زدگان، گمشدگان، بادیه گردیم  
با کس ننمائیم بیان، حال دل خویش \*\*\* ما خانه به دوشان همگی صاحب دردم

تا از دیار هستی در نیستی خزیدیم \*\*\* از هرچه غیر دلبر، از جان و دل بُریدیم  
با کاروان بگویند از راه کعبه برگرد \*\*\* ما یار را به مستی بیرونِ خانه دیدیم  
لَبَّيْكَ از چه گویند ای رهروان غافل \*\*\* لَبَّيْكَ او به خلوت، از جام می شنیدیم  
تا چند در حجابید، ای صوفیانِ محبوب! \*\*\* ما پرده خودی را در نیستی دریدیم  
ای پرده دار کعبه! بردار پرده از پیش \*\*\* کز روی کعبه دل، ما پرده را کشیدیم  
ساقی! بریز باده در ساغر حریفان \*\*\*\* ما طعم باده عشق از دست او چشیدیم

ما ز دل‌بستگی حيله گران بی خبریم \*\*\* از پریشانی صاحب نظران بی خبریم

عاقلان از سر سودایی ما بی خبرند \*\*\* ما ز بیهودگی هوشوران بی خبریم

خبری نیست ز عشاق رُخش در دو جهان \*\*\* چه توان کرد که از بی خبران بی خبریم

سرّ عشق از نظر پرده دران پوشیده است \*\*\* ما ز رُسوایی این پرده دران بی خبریم

راز بیهوشی و مستی و خراباتی عشق \*\*\* نتوان گفت که از راهبران بی خبریم

ساغری از کف خود بازده ای مایه عیش \*\*\* ما که از شادی و عیش دگران بی خبریم

در غم هجر رُخ ماه تو در سوز و گدازیم \*\*\* تا به کی زین غم جانکاه بسوزیم و بسازیم  
شب هجران تو آخر نشود رُخ نمایی \*\*\* در همه دهر تو در نازی و ما گرد نیازیم  
آید آن روز که در باز کُنی پرده گشایی \*\*\* تا به خاك قدمت جان و سر خویش ببازیم  
به اشارت اگرم وعده دیدار دهد یار \*\*\* تا پس از مرگ به وجد آمده در ساز و نوازیم  
گر به اندیشه بیاید که پناهی است بکویت \*\*\* نه سوی بُتکده رو کرده نه راهی حجازیم  
ساقی از آن خُم پنهان که ز بیگانه نهران است \*\*\* باده در ساغر ما ریز که ما محرم رازیم

ما زاده عشقیم و پسر خوانده جامیم \*\*\* در مستی و جان بازی دلدار تمامیم

دلدادۀ میخانه و قربانی شرییم \*\*\* در بارگه پیر مغان پیر غلامیم

همیستر دلدار و ز هجرش بعداییم \*\*\* در وصل غریقیم و بهجران مُدامیم

بی رنگ و نوائیم ولی بستۀ رنگیم \*\*\* بی نام و نشانیم و همی در پی نامیم

با صوفی و با عارف و درویش به جنگیم \*\*\* پر خاش گر فلسفه و علم کلامیم

از مدرسه مهجور و ز مخلوق کناریم \*\*\* مطرود خردپیشه و منفور عوامیم

با هستی و هستی طلبان پُشت به پُشتیم \*\*\* با نیستی از روز ازل گام بگامیم

اکنون که در می‌کده بسته است برویم \*\*\* بهتر که غم خویش به خمار بگوییم

من کشته آن ساقی و پیمانۀ عشقم \*\*\* من عاشق دل‌داده آن روی نکویم

پروانه صفت در بر آن شمع بسوزم \*\*\* مجنونم و در راه جنون بادیه پویم

راز دل غم دیده خود را به که گویم \*\*\* من تشنه جام می از آن کهنه سبویم

بردار کتاب از برم و جام می آور \*\*\* تا آنچه که در جمع کتب نیست بجویم

از پیچ و خم علم و خرد رخت ببندم \*\*\* تا بار دهد یار به پیچ و خم مویم

من در این بادیه صاحب نظری می جویم \*\*\* راه گم کرده ام و راهبری می جویم  
از ورق پاره عرفان خبری حاصل نیست \*\*\* از نهانخانه رندان خبری می جویم  
مسند و خرقه و سجاده ثمربخش نشد \*\*\* از گلستان زخ او ثمری می جویم  
ایمنی نیست در این وادی ایمن ما را \*\*\* من در این وادی ایمن شجری می جویم  
ترك میخانه و بُنخانه و مسجد کردم \*\*\* در ره عشق زخمت رهگذری می جویم  
سفر از هیچ به سوی همه چیزم در پیش \*\*\* لنگ لنگان روم و هم سفری می جویم  
گفته بودی که ره عشق، ره پُخطری است \*\*\* عاشقم من که ره پُخطری می جویم  
اندر این دیر کهن ریخته شد بال و پریم \*\*\* بهر منزلگه خود بال و پری می جویم



خُرّم آن روز که ما عاکف میخانه شویم \*\*\* از کف عقل برون جسته و دیوانه شویم

بشکنیم آینه فلسفه و عرفان را \*\*\* از صنمخانه این قافله بیگانه شویم

فارغ از خانقه و مدرسه و دیر شده \*\*\* پُشت پای زده بر هستی و فرزانه شویم

هجرت از خویش نموده سوی دلدار رویم \*\*\* واله شمع رُخش گشته و پروانه شویم

از همه قید بُریده ز همه دانه رها \*\*\* تا مگر بسته دام بُت يك دانه شویم

مستی عقل ز سر بُرده و آئیم به خویش \*\*\* تا بهوش از قدح باده مستانه شویم

ساقی بروی من در میخانه باز کن \*\*\* از درس و بحث و زهد و ریایی نیاز کن  
تاری ز زلف خم خم خود در رهم بنه \*\*\* فارغ ز علم و مسجد و درس و نماز کن  
داودوار نغمه زنان ساغری بیار \*\*\* غافل ز درد جاه و نشیب و فراز کن  
برچین حجاب از رخ زیبا و زلف یار \*\*\* بیگانه ام ز کعبه و مُلک حجاز کن  
لبریز کن از آن می صافی، سبوی من \*\*\* دل از صفا بسوی بُت ترکناز کن  
بیچاره گشته ام ز غم هجر روی دوست \*\*\* دعوت مرا بجام می چاره ساز کن

بس کُن این یاوه سرایی بس کُن \*\*\* تا به کی خویش ستایی؟ بس کُن

مخلصان لب به سُخن وانکنند \*\*\* برکن این ثوبِ ریایی، بس کُن

تو خطاکاری و حق آگاه است \*\*\* حیلہ گر! زُهدنمایی بس کُن

حق غنی است، برو پیش غنی \*\*\* نزد مخلوق، گدایی بس کُن

هر پرستش که تو کردی شَرک است \*\*\* بی خُدا! چند خُدایی بس کُن

شَرک در جان تو منزل دارد \*\*\* دعوی شَرک زدایی بس کُن

توی شیطان زده و عشقِ خُدا؟ \*\*\* نبری راه به جایی، بس کُن

سیئات تو، به است از حَسَنات \*\*\* جان من! شَرک فزایی بس کُن

خیل شیطان نبود اهل الله \*\*\* ای قلم! رازگشایی بس کُن

بس کن که در گفتار و نوشتار تو با همه ادعاهای پوچ بویی از حق نیست پس این قلم را که در دست ابلیس است عفو کن و راه خود پیش  
گیر ولی از رحمت خداوند متعالی مأیوس مباش که آن سر حلقه همه خطاها است.

و السلام روح الله الموسوی الخمینی 25 بهمن 1365

در لقای رُخش ای پیر مرا یاری کُن \*\*\* دستگیری کُن و پیری کُن و غمخواری کُن  
از سر کوی تو مأیوس نگردم هرگز \*\*\* غم زده ای! غم زدگان را تو مددکاری کُن  
هله! با جُرعه ای از باده میخانه خویشتن \*\*\* هوشم از سر ببر آماده هُشیاری کُن  
گر به لطفم ننوازی و پناهم ندهی \*\*\* عشوهِ کُن، ناز کُن آغاز ستمکاری کُن  
عاشقم، عاشقم اُفتاده و بیمار توام \*\*\* لطف کُن لطف، ز بیمار پرستاری کُن  
تو و سجاده خویشتن و من و پیمانۀ خویشتن \*\*\* با من باده زده هرچه به دلداری کُن  
گر نخواهی ز سر لُطف نوازی ما را \*\*\* از در قهر برون آی و دل آزاری کُن

عاشق روی توام دست بدار از دل من \*\*\* به خدا جُز رُخ تو حل نکند مُشکِل من  
مهر کوی تو در آمیخته دَر خلقت ما \*\*\* عشق روی تو سرشته است به آب و گل من  
نیست جز ذکر گُل روی تو در محفِل ما \*\*\* نیست جز وصل تو چیز دگری حاصِل من  
پاره کن پرده انوار میان من و خود \*\*\* تا کند جلوه رخ ماه تو اندر دل من  
جلوه کن در جَبَل قلب من ای یار عزیز \*\*\* تا چو موسی بشود زنده دل غافل من  
در سَراپای دو عالم رُخ او جلوه گر است \*\*\* که کند پوچ همه زندگی باطل من  
موج دریاست جَهان، ساحل و دریایی نیست \*\*\* قطره ای از نم دریای تو شد ساحل من  
زد خلیل عالم چون شمس و قمر را به کنار \*\*\* جلوه دوست نباشد چو من و آفل من

تا در جهان بود اثر از جای پای تو \*\*\* تا نغمه ای بود به فلک از ندای تو

تا ساغر است و مستی و می خوارگی و عشق \*\*\* تا مسجد است و بُتکده و دیر جای تو

تا هست رنگی از سخن دلپذیر تو \*\*\* تا هست بویی از تو و از مُدّعی تو

تا هست واژه ای ز تو در بین واژه ها \*\*\* تا هست رونقی ز تو و گفته های تو

هرگز نه آنچه در خور عشق است و عاشقی \*\*\* تا یک نشانه ای نبود از فنای تو

خار راه منی ای شیخ، ز گُلزار برو \*\*\* از سر راه من ای رند تبه‌کار برو  
تو و ارشاد من ای مُرشد بی رُشد و تباه! \*\*\* از بر روی من ای صوفی غدار برو  
ای گرفتار هواهای خود ای دیرنشین \*\*\* از صفِ شیفتگانِ رُخ دلدار برو  
ای قلندر منش ای باد به کف، خرقه به دوش \*\*\* خرقهٔ شرکِ تُهی کرده و بگذار برو  
خانهٔ کعبه که اکنون تو شدی خادم آن \*\*\* ای دغل! خادمِ شیطانی از این دار برو  
زین کلیسای که در خدمتِ جباران است \*\*\* عیسیِ مریم از آن خود شده بیزار برو  
ای قلم بر کفِ نقادِ تبه‌کارِ پلید \*\*\* بنه این خامه و مخلوق میازار، برو

من خراباتیم از من سُخن یار مخواه \*\*\* گُنگم از گُنگ پریشان شده گُفتار مخواه  
من که با کوری و مهجوری خود سرگرمم \*\*\* از چنین کور تو بینائی و دیدار مخواه  
چشم بیمار تو بیمار نموده است مرا \*\*\* غیر هذیان سُخنی از من بیمار مخواه  
با قلندر منشین گر که نشستی هرگز \*\*\* حکمت و فلسفه و آیه و اخبار مخواه  
مستم از بادۀ عشق تو و از مستِ چنین \*\*\* پندِ مردان جهان دیده و هُشیار مخواه



صف بیارائید رندان رهبر دل آمده \*\*\* جان برای دیدنش منزل بمنزل آمده  
بلبل از شوق لقایش پرزنان بر شاخ گل \*\*\* گل ز هجر روی ماهش پای در گل آمده  
«طورِ سینا» را بگو ایام «صعق» آخر رسید \*\*\* موسیٰ حق در پی فرعون باطل آمده  
بانگ زن بر جمع خفاشان پست کوردل \*\*\* از ورای کوهساران شمس کامل آمده  
بازگو اهریمنان را فصل عشرت بار بست \*\*\* زندگی بر کامتان زهر هلاهل آمده  
دلبر مشکل گشا از بام چرخ چارمین \*\*\* با دم عیسی برای حلّ مشکل آمده  
غم مخور ای غرق دریای مُصیبت، غم مخور \*\*\* در نجات نوح کشتیان به ساحل آمده

ما ندانیم که دلپسته اوئیم همه \*\*\* مست و سرگشته آن روی نکوئیم همه  
فارغ از هر دو جهانیم و ندانیم که ما \*\*\* در پی غمزه او بادیه بوئیم همه  
ساکنان در میخانه عشقیم مُدام \*\*\* از ازل مست از آن طرفه سبوئیم همه  
هرچه بوئیم ز گلزار گلستان وی است \*\*\* عطر یار است که بوئیده و بوئیم همه  
جُز رُخ یار جمالی و جمیلی نبود \*\*\* در غم اوست که در گفت و مگوئیم همه  
خود ندانیم که سرگشته و حیران همگی \*\*\* پی آنیم که خود روی به روئیم همه

در غم عشقت فتادم کاشکی درمان نبودی \*\*\* من سر و سامان نجویم کاشکی سامان نبودی

زاده اَسْمَاء را با جَنَّةُ الْمَأْوَى چه کاری \*\*\* در چَمِ فردوس می ماندم اگر شیطان نبودی

از مَلکِ پرواز کن و ز مَلکِ هستی رخت بر بند \*\*\* نیست آدم زاده آنکس کز مَلکِ پَران نبودی

یوسف از چاه بیرون آی تا شاهی نمائی \*\*\* گرچه از این چاه بیرون آمدن آسان نبودی

ساغری از دست ساقی گیر و دل بر کن ز هستی \*\*\* برشود از قید هستی آنکه فکر جان نبودی

عاشقم عاشق که دَرْدِ عشق را جُز او نداند \*\*\* غرق بحر عشقم و چون نوحِ پشتیبان نبودی

غمی خواهم که غمخوارم تو باشی \*\*\* دلی خواهم دل آزارم تو باشی

جهان را يك جوی ارزش نباشد \*\*\* اگر یارم اگر یارم تو باشی

بیوسم چوبه دارم به شادی \*\*\* اگر در پای آن دارم تو باشی

به بیماری دهم جان و سر خود \*\*\* اگر یار پرستارم تو باشی

شوم ای دوست پرچمدار هستی \*\*\* در آن روزی که سردارم تو باشی

رسد جانم بفرق قاب قوسین \*\*\* که خورشید شب تارم تو باشی

کشم بار امانت با دلی زار \*\*\* امانت دار اسرارم تو باشی

پریشان حالی و درماندگی ما نمی دانی \*\*\* خطاکاری ما را فاش بی پروا نمی دانی  
به مستی کاروان عاشقان رفتند از این منزل \*\*\* برون رفتند از «لا» جانب «الاً» نمی دانی  
تُهیدستی و ظالم پیشگی ما نمی بینی \*\*\* سُبُک باری عاشق پیشه والا نمی دانی  
بُرون رفتند از خود تا که دریابند دلبر را \*\*\* تو در کُنج قفس منزلگه عنقا نمی دانی  
ز جا برخیز و بشکن این قفس بگشای غل ها را \*\*\* تو منزلگاه آدم را وراء «لا» نمی دانی  
نُبردی حاصلی از عُمر، جز دعوای بی حاصل \*\*\* تو گویی آدمیت را جُز این دعوا نمی دانی

با که گویم غم دل جز تو که غمخوار منی \*\*\* همه عالم اگر پُشت کند یار منی  
دل نبندم به کسی روی نیارم به دری \*\*\* تا تو رؤیای منی، تا تو مددکار منی  
راهی کوی توام قافله سالاری نیست \*\*\* غم نباشد که تو خود قافله سالار منی  
بچمن روی نیارم درم درم در گلزار \*\*\* تو چمنزار من استی و تو گلزار منی  
دردمندم نه طبیعی نه پرستاری هست \*\*\* دلخوشم چون تو طیب و تو پرستار منی  
عاشقم سوخته ام هیچ مددکاری نیست \*\*\* تو مددکار من عاشق و دلدار منی

باز گویم غم دل را که تو دلدار منی \*\*\* در غم و شادی و اندوه و آلم یار منی  
جُز گل روی توأم در دو جهان یاری نیست \*\*\* چهره بگشای به رویم که تو غمخوار منی  
چشم بیمار تو ای می زده بیمارم کرد \*\*\* پای بگذار به چشمم که پرستار منی  
محرمی نیست که مرهم بنهد بر دل من \*\*\* جز تو ای دوست که خود محرم آسرار منی  
زاری از غمزه غم زای تو پیش که کنم؟ \*\*\* با که گویم که تو سرچشمه آزار منی؟  
برگشا موی خم اندر خم و دست افشان باش \*\*\* به خُدا، یار منی، یار منی، یار منی

باید از آفاق و انفس بگذری تا جان شوی \*\*\* و آنگه از جان بگذری تا در خور جانان شوی

طَرّه گیسوی او در کف نیاید رایگان \*\*\* باید اندر این طریقت پای و سر چوگان شوی

کی توانی خواند در محراب ابرویش نماز \*\*\* قرنهای باید در این اندیشه سرگردان شوی

در ره خال لبش لبریز باید جام درد \*\*\* رنج را افزون کنی، نی در پی درمان شوی

در هوای چشم مستش در صف مستان شهر \*\*\* پای کوبی، دست افشانی و هم پیمان شوی

این ره عشق است و اندر نیستی حاصل شود \*\*\* بایدت از شوق، پروانه شوی، بریان شوی



جز سر کوی تو ای دوست ندارم جانی \*\*\* در سرم نیست به جز خاک درت سودائی  
بر در می‌کده و بُت‌کده و مسجد و دیر \*\*\* سجده آرم که تو شاید نظری بنمائی  
مشکلی حل نشد از مدرسه و صحبت شیخ \*\*\* غمزه ای! تا گره از مشکل ما بگشائی  
این همه ما و منی صوفی درویش نمود \*\*\* جلوه ای! تا من و ما راز دلم بزدائی  
نیستم نیست، که هستی همه در نیستی است \*\*\* هیچم و هیچ، که در هیچ نظر فرمائی  
پی هرکس شدم از اهل دل و حال و طرب \*\*\* نشنیدم طرب از شاهد بزم آرائی  
عاکف درگه آن پرده نشینم شب و روز \*\*\* تا به یک غمزه او قطره شود دریائی

در حلقهٔ درویش ندیدیم صفائی \*\*\* در صومعه از او نشنیدیم ندایی

در مدرسه از دوست نخواندیم کتابی \*\*\* در مأذنه از یار ندیدیم صدائی

در جمع کتب هیچ حجابی ندیدیم \*\*\* در درس صُحف، راه نبردیم به جائی

در بُتکدهٔ عُمری به بطالت گذرانیدیم \*\*\* در جمع حریفان نه دوائی و نه دائی

در جرگهٔ عُشاق روم بلکه بیابم \*\*\* از گلشن دلدار، نسیمی رد پائی

این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است \*\*\* در خلوت مستان نه منی هست و نه مائی



رباعی

اشاره

ص: 189



## دل خواب

چشم تو و خورشید جهان تاب کجا \*\*\* یاد رُخ دلدار و دل خواب کجا  
با این تن خاکی ملکوتی نشوی \*\*\* ای دوست، تراب و رَبُّ الأرباب کجا!؟

## در وصل

ای دوست ببین حال دل زار مرا \*\*\* وین جان بلا دیده بیمار مرا  
تا کی در وصل خود برویم بندی \*\*\* جانا میسند دیگر آزار مرا

ص: 191

## طفل طريق

ای پیر طریق دستگیری فرما! \*\*\* طفلیم در این طریق پیری فرما!  
فرسوده شدیم و ره به جایی نرسید \*\*\* یارا! تو در این راه امیری فرما!

## باده الست

هشیاری من بگیر و مستم بنما \*\*\* سرمست ز باده الستم بنما  
بر نیستیم فزون کن از راه گرم \*\*\* در دیده خود هر آنچه هستم بنما

ص: 192

## هیئات!

فاطمی تو وره به کوی دلبر، هیئات! \*\*\* نظاره گریّ روی دلبر؟ هیئات!

این راه، رهی نیست که پیمایی تو \*\*\* جبریل در آن فکنده شهپر، هیئات!

## جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی ما جاوید است \*\*\* دشمن ز حیات خویشتن نومید است

آن روز که عالم ز ستمگر خالی است \*\*\* ما را و همه ستمکشان را عید است

ص: 193



## فریاد

از درد دلم به جُز تو کی باخبر است \*\*\* یا با من دیوانه که در بام و در است

طغیان درون را به که بتوانم گفت \*\*\* فریاد نهران را به دل کی اثر است

## چراغ فطرت

فاطمی که بقول خویش اهل نظر است \*\*\* در فلسفه کوششش بسی بیشتر است

باشد که به خود آید و بیدار شود \*\*\* داند که چراغ فطرتش در خطر است

ص: 194

## فریاد ز من!

ای پیر هوای خانقاهم هوس است \*\*\* طاعت نکند سود گناهم هوس است  
یاران همه سوی کعبه کردند رحیل \*\*\* فریاد ز من، گناهگام هوس است

## جمهوری ما

جمهوری ما نشانگر اسلام است \*\*\* افکار پلید فتنه جویان خام است  
ملت به ره خویش جلو می تازد \*\*\* صدام بدست خویش در صد دام است

ص: 195

## ما عرفناک

فاطمی که ز من نامه عرفانی خواست \*\*\* از مورچه ای تخت سلیمانی خواست

گویی نشنیده ما عرفناک از آنک \*\*\* جبریل از او نفخه رحمانی خواست

## تشنه پاسخ

ای دوست هرآنچه هست نورخ تو است \*\*\* فریادرس دل، نظر فرخ تو است

طی شد شب هجر (قدر) و مطلع فجر نشد \*\*\* یارا! دل مُرده تشنه پاسخ تو است

ص: 196

این عید سعید عید حَزْبُ اللَّهِ است \*\*\* دشمن ز شکستِ خویشتن آگاه است

چون پرچم جمهوری اسلامی ما \*\*\* جاوید به اسمِ اعظمِ الله است

فاطی که بنور فطرت آراسته است \*\*\* از قید حُجَابِ عقل پیراسته است

گوئی که ز بحر نور «سُلْطانی» و «صَدْر» \*\*\* این دُر یتیم پاک بر خاسته است

## طوطی وار

فاطی که به دانشکده ره یافته است \*\*\* الفاضی چند را به هم بافته است

گویی که به یک دو جمله طوطی وار \*\*\* سوداگر ذات پاکِ نایافته است

## مهمان

هر دژه در این مزرعه مهمان تو هست \*\*\* هر ریشدلی بحق پریشان تو هست

کس را نتوان یافت که جویای تو نیست \*\*\* جوینده هرچه هست خواهان تو هست

ص: 198

## ایمان

آن را که زمین و آسمانش جا نیست \*\*\* بر عرش برین و گرسیش مأوا نیست  
اندر دل عاشقش بگنجد ای دوست \*\*\* ایمانست این و غیر از این معنا نیست

## عشق

آن دل که به یاد تو نباشد دل نیست \*\*\* قلبی که به عشقت نطپد جز گل نیست  
آن کس که ندارد بسر کوی تو راه \*\*\* از زندگی بی ثمرش حاصل نیست

ص: 199

## شیرین

در محفل دوستان بجز یاد تو نیست \*\*\* آزاده نباشد آنکه آزاد تو نیست

شیرین لب و شیرین خط و شیرین گفتار \*\*\* آن کیست که با این همه فرهاد تو نیست

## افسوس!

افسوس که عمر در بطالت بگذشت \*\*\* با بار گُنه بدون طاعت بگذشت

فردا که به صحنهٔ مُجازات روم \*\*\* گویند که هنگامِ ندامت بگذشت

ص: 200

افسوس که ایام جوانی بگذشت \*\*\* حالی نشد و جهان فانی بگذشت

مطلوب همه جهان نهان است هنوز \*\*\* دیدی همه عمر، در گمانی بگذشت

هستی دوست

جُز هستی دوست در جهان نتوان یافت \*\*\* در نیست نشانه ای ز جان نتوان یافت

«در خانه اگر کس است يك حرف بس است» \*\*\* در کون و مکان به غیر آن نتوان یافت



## نتوان یافت

با فلسفه ره بسوی او نتوان یافت \*\*\* با چشم علیل، کوی او نتوان یافت  
این فلسفه را بهل که بی شهپر عشق \*\*\* اشراقِ جمیلِ روی او نتوان یافت

## طریق

فاطی که طریق ملکوتی سپرد \*\*\* خواهد ز مقام جبروتی گذرد  
نابینائی است کوز چاه ناسوت \*\*\* بی راهنما بسوی لاهوت رود

ص: 202

صوفی! به ره عشق صفا باید کرد \*\*\* عهدی که نموده ای وفا باید کرد  
تا خویشتی، به وصل جانان نرسی \*\*\* خود را به ره دوست فنا باید کرد

### حذر

فاطمی! بسوی دوست سفر باید کرد \*\*\* از خویشتنِ خویش گذر باید کرد  
هر معرفتی که بوی هستی تو داد \*\*\* دیوی است به ره، از آن حذر باید کرد

ص: 203

از هستی خویشتن گذر باید کرد \*\*\* زین دیو لعین، صرف نظر باید کرد

گر طالب دیدار رُخ محبوبی \*\*\* از منزل بیگانه سفر باید کرد

### حجاب اکبر

فاطمی که بعلم فلسفه می نازد \*\*\* بر علم دگر به آشکارا تازد

ترسم که در این حجاب اکبر آخر \*\*\* غافل شود و هستی خود را بازد

ص: 204

فصلی بگشا که وصف رویت باشد \*\*\* آغازگر طُرهٔ مویت باشد  
طومار علوم و فلسفه درهم پیچ \*\*\* یارا نظری! که ره به سویت باشد

فاطی گل بوستان احمد باشد \*\*\* فرزند دلارام مُحمّد باشد  
گفتار من از نشانِ «سُلطانی» و «صدر» \*\*\* در جبههٔ سعد او مؤید باشد

## عید

این عید سعید، عید اسعد باشد \*\*\* ملّت به پناه لطف احمد باشد

بر پرچم جمهوری اسلامی ما \*\*\* تمثال مبارک مُحَمَّد باشد.

## عارف

آن کس که به زعم خویش عارف باشد \*\*\* غوّاص به دریای معارف باشد

روزی اگر از حجاب آزاد شود \*\*\* بیند که به لاک خویش واقف باشد

ص: 206

## قبله

ابروی تو قبله نمازم باشد \*\*\* یاد تو گره گشای رازم باشد

از هر دو جهان برفکنم روی نیاز \*\*\* گر گوشه چشمت به نیازم باشد

## پریشان

تا تکیه گهت عصای برهان باشد \*\*\* تا دیدگهت کتاب عرفان باشد

در هجر جمال دوست تا آخر عمر \*\*\* قلب تو دگرگون و پریشان باشد

ص: 207

## رها باید شد!

از هستی خویشتن رها باید شد \*\*\* از دیو خودی خود جدا باید شد  
آن کس که به شیطان درون سرگرم است \*\*\* کی راهی راه انبیا خواهد شد

## جلوه حق

موسی نشده کلیم کی خواهی شد \*\*\* در طور رهش مقیم کی خواهی شد  
تا جلوه حق تو را ز خود نرہاند \*\*\* با یار ازل ندیم کی خواهی شد

ص: 208

فاطمی که کنون فلسفه را می خواند \*\*\* از فلسفه فاء و لام و سین می داند

امید من آن است که با نور خدا \*\*\* خود را زحجاب فلسفه برهاند

### حجاب

آنان که به علم فلسفه می نازند \*\*\* بر علم دگر به آشکارا تازند

ترسم که در این حجاب اکبر، آخر \*\*\* سرگرم شوند و خویشتن را بازند

ص: 209



تا جلوه او جبال را دك نکند \*\*\* تا صَعَق تورا ز خویش مُنَدَك نکند  
پیوسته خطاب لَنْ تَرَانی شنوی \*\*\* فانی شو تا خود از تو مُنْفَك نکند

لَنْ تَرَانی

تا جلوه او جبال را دك نکند \*\*\* تا صَعَق، تورا ز خویش مُنَدَك نکند  
پیوسته خطاب لَنْ تَرَانی شنوی \*\*\* فانی شو تا خود از تو مُنْفَك نکند

## همراز

آن شب که همه می‌کده‌ها باز شوند \*\*\* یاران خرابات هم آواز شوند

فارغ ز رقیب در کنار محبوب \*\*\* طومار فراق بسته همراز شوند

## ثنای حق

ذرات جهان ثنای حق می‌گویند \*\*\* تسبیح کُنان لقای او می‌جویند

ما کوردلان، خامُششان پنداریم \*\*\* با ذکر فصیح، راه او می‌پویند

ص: 211

## سوی او

ذرات وجود عاشق روی ویند \*\*\* با فطرت خویشتن ثناجوی ویند  
ناخواستہ و خواستہ، دلہا ہمگی \*\*\* ہر جا کہ نظر کنند در سوی ویند

## بی راہہ

علمی کہ جز اصطلاح و الفاظ نبود \*\*\* جز تیرگی و حجاب چیزی نفزود  
ہر چند تو حکمت الہی خوانیش \*\*\* راہی بسوی کعبہ عاشق ننمود

ص: 212

## فروغ رخ

آن کس که رخس ندید خفاش بود \*\*\* خورشید، فروغ رخ زیباش بود  
سرّ است و هر آنچه هست اندر دو جهان \*\*\* از جلوه نور روی او فاش بود

## پند

تا دوست بود تو را گزندی نبود \*\*\* تا اوست غبار چون و چندی نبود  
بگذار هر آنچه هست و او را بگزین \*\*\* نیکوتر از این دو حرف پندی نبود

ص: 213

## قرار

جُزِیاد تو در دلم قرارِی نبود \*\*\* ای دوست بجز تو غم گساری نبود

دیوانه شدم ز عقل بیزار شدم \*\*\* خواهان تو را بعقل کاری نبود

## بت

با چشمِ منی جمال او نتوان دید \*\*\* با گوشِ توئی نغمهٔ او کس نشنید

این ما و توئی مایهٔ کوری و کری است \*\*\* این بُت بشکن تا شودت دوست پدید

ص: 214

## آن کیست

آن کیست که روی توبه هر کوی ندید؟ \*\*\* آوی تو در هر در و منزل نشنید؟

کو آنکه سُخن ز هر که گفت از تو نگفت؟ \*\*\* آن کیست که از می وصال نچشید؟

## راه معرفت

آن کس که ره معرفتِ الله پوید \*\*\* پیوسته ز هر ذره خُدا می جوید

تا هستی خویشان فراموش نکند \*\*\* خواهد که ز شرکِ عِطر وحدت بوید

ص: 215

## بی قرار

یاران دل دردمند ما را نگرید! \*\*\* طوفان کُشندهٔ بلا را نگرید!

از ما دل بی قرار و پُرشور و نوا \*\*\* فارغ دل یار بی وفا را نگرید!

## مهجور

گر اهل نه ای ز اهل حق خُرده مگیر \*\*\* ای مُرده! چو خود زنده دلان، مُرده مگیر

برخیز از این خواب گران، ای مهجور! \*\*\* بیدار دلان خواب گران برده مگیر

ص: 216

## فیض وجود

جز فیض وجود او نباشد هرگز \*\*\* جز عکس نمود او نباشد هرگز

مرگ است اگر هستی دیگر بینی \*\*\* بودی جز بود او نباشد هرگز

## مدعی

از صوفی ها، صفا ندیدم هرگز \*\*\* زین طایفه من وفا ندیدم هرگز

زین مُدعیان که فاش «أنا الحق» گویند \*\*\* با خود بینی، فنا ندیدم هرگز

ص: 217



## جوینده تو

ای یاد تو روح بخش جان درویش \*\*\* ای مہر جمال تو دوی دل ریش  
دلها همه صیدهای دربند تواند \*\*\* جوینده تو است هرکسی در هر کیش

## عقل و عشق

ای عشق بیار بر سرم رحمت خویش \*\*\* ای عقل مرا رها کن از زحمت خویش  
از عقل بُردم و به او پیوستم \*\*\* شاید کشدم با لطف در خلوت خویش

ص: 218

## دام دل

افتاده به دام شمع، پروانه دل \*\*\* حاشا که رها کند غمش خانه دل

مطرود شود ز جرگه درویشان \*\*\* دیوانه وشی که نیست دیوانه دل

## رسوای تو

پروانه شمع رخ زیبای توام \*\*\* دلباخته قامت رعناى توام

آشفته ام از فراق تو ای دلبر حُسن \*\*\* برگیر حجاب من که رسوای توام

ص: 219

## غرق کمال

آنروز که عاشق جمالت گشتم \*\*\* دیوانه روی بی مثال گشتم  
دیدم نبود در دو جهان جز تو کسی \*\*\* بیخود شدم و غرق کمال گشتم

## بیگانه خویش

تا روی تو را دیدم و دیوانه شدم \*\*\* از هستی و هر چه هست بیگانه شدم  
بیخود شدم از خویشتن و خویشها \*\*\* تا مست ز یک جرعه پیمانۀ شدم

ص: 220

## چه کنیم؟

فرهادم و سوز عشق شیرین دارم \*\*\* اُمید لُقاء یار دیرین دارم

طاقت ز کفم رفت و ندانم چکنم \*\*\* یادش همه شب در دل غمگین دارم

## کوی دوست

گر بر سر کوی دوست راهی دارم \*\*\* در سایه لطف او پناهی دارم

غم نیست - که راه رفت و آمد باز است \*\*\* طاعت اگر نیست گناهی دارم

ص: 221

از دست فراق بر کی داد برم \*\*\* فریادرس! از توبه که فریاد برم  
طوفان غمت رشته هستی بگسیخت \*\*\* یاد تو شود، یاد خود از یاد برم

از دست تو...

از دست تو در پیش که فریاد برم \*\*\* از دادستان همچو تویی داد برم  
گر لطف کنی نوازیم با نظری \*\*\* صاحب نظران را همه از یاد برم

ص: 222

## آن روز

آن روز که ره بسوی میخانه برم \*\*\* یاران همه را به دلق و مسند سپرم

طومار حکیم و فیلسوف و عارف \*\*\* فریادکشان و پای کوبان بدرم

## مدد نما!

ای دوست مدد نما که سیری بکنم \*\*\* طاعت به کناری زده خیری بکنم

فارغ ز تویی و منی و سِرّ و علن \*\*\* یاری طلبیم روی به دیری بکنم

ص: 223

## واله

گر بر سر کوی تو نباشم چکنم \*\*\* گر واله روی تو نباشم چکنم  
ای جان جهان به تار موی تو اسیر \*\*\* گر بسته موی تو نباشم چکنم

## گناه

تا چند ز دست خویش فریاد کنم \*\*\* از کرده خود کجا روم داد کنم  
طاعات مرا گناه باید شمری \*\*\* پس از گنه خویش چسان یاد کنم

ص: 224

من پشه ام از لطف تو طاوس شوم \*\*\* يك قطره ام از یم تو قاموس شوم

گر لطف کنی پر بگشایم چو ملك \*\*\* آماده پابوس شه طوس شوم

ص: 225



## یاران نظری!

یاران نظری که نیک اندیش شوم \*\*\* بیگانه ز قید هستی خویش شوم  
تکبیرزنان رو سوی محبوب گنم \*\*\* از خرقه برون آیم و درویش شوم

## باغ زیبایی

ای روی تو نوربخش خلوتگاهم \*\*\* یاد تو فروغ دل ناآگاهم  
آن سرو بلند باغ زیبایی را \*\*\* دیدن نتوان با نظر کوتاهم

## فکر راه

طاعت نتوان کرد گناهی بکنیم \*\*\* از مدرسه رو به خانقاهی بکنیم  
فریاد انا الحق، ره منصور بود \*\*\* یا رب مددی که فکر راهی بکنیم

ص: 226

## شمع محفل

ای روی تو شمع محفل بیماران \*\*\* وی یاد تو مرهم دل بیماران

بر بستر مرگ ما، طیبیانه بیا \*\*\* ای دید تو حلّ مشکل بیماران

## خورشید جهان

بیدار شو ای یار از این خواب گران \*\*\* بنگر زُخ دوست را بهر ذره عیان

تا خوابی در خودی خود پنهانی \*\*\* خورشید جهان بود ز چشم تو نهران

ص: 227

ای دوست مرا خدمت پیری برسان \*\*\* فریادرسا! بدستگیری برسان  
طور است هوس در این ره دور و دراز \*\*\* یاری گن و یار خوش ضمیری برسان

**پناهی نرسید**

ای پیر مرا به خانقاهی برسان \*\*\* یاران همه رفتند به راهی برسان  
طاقت شدم از دست و پناهی نرسید \*\*\* فریادرسا! پناهگاهی برسان

ص: 228

## راحت دل

ای یاد تو راحت دل درویشان \*\*\* فریادرسان مُشکل درویشان  
طُور و شجر است و جلوۀ روی نگار \*\*\* یاران! این است حاصل درویشان

## مستی

سرمست ز باده تو خواهم گشتن \*\*\* بی هوش فتاده تو خواهم گشتن  
از هوش گُریزانم و از مستی مست \*\*\* تا شاد ز داده تو خواهم گشتن

ص: 229

## بیدار شو!

غیر ره دوست کی توانی رفتن \*\*\* جز مدحت او کجا توانی گفتن

هر مدح و ثنا که می کنی مدح وی است \*\*\* بیدار شو ای رفیق! تا کی خفتن

## اسیر

فخر است برای من فقیر تو شدن \*\*\* از خویش گسستن و اسیر تو شدن

طوفان زدهٔ بلای قهرت بودن \*\*\* یکتا هدف کمان و تیر تو شدن

ص: 230

## دور فکن

فرهاد شو و تیشه بر این کوه بزن \*\*\* از عشق، به تیشه ریشه کوه بکن

طور است و جمال دوست همچون موسی \*\*\* یاد همه چیز را جز او دور فکن

## مفتون

دیوانه شو این عقل از پا واکن \*\*\* طاوس! ز جلوه زاغ را رسوا کن

حال دل عقل را ز دیوانه مپرس \*\*\* مفتون عقل و عقل را پیدا کن

ص: 231

## جمال مطلق

فاطی ز علائق جهان دل برکن \*\*\* از دوست شدن به این و آن دل برکن  
یک دوست که آن جمال مطلق باشد \*\*\* بگزین تو و از کون و مکان دل برکن

## سایه

ای فَرُّهُما بر سر من سایه فکن \*\*\* فریادرس و وجودم از پایه فکن  
طوقی که به گردنم فکنده ست هوس \*\*\* یارا تو به گردن فرومایه فکن

ص: 232

## شادی

ای پیر خرابات دل آبادم کُن \*\*\* از بندگی خویشتن آزادم کُن  
شادی به جُز از دیدن او رنج بود \*\*\* شادی بزدای از دلم شادم کُن

## ای پیر!

ای پیر بیا بحق من پیری کُن \*\*\* حالم ده و دیوانه زنجیری کُن  
از دانش و عقل یار را نتوان یافت \*\*\* از جهل در این راه مددگیری کُن

ص: 233



طاوس هُما! سایه فکن بر سرِ من \*\*\* یاری کُن و برگشای بال و پر من

فریادرس از قید خود آزادم کُن! \*\*\* از اختر خود نیک نما اختر من!

طوفان

فاش است به نزد دوست راز دل من \*\*\* آشفته دلی و رنج بی حاصل من

طوفان فزاینده ای اندر دل ما است \*\*\* یارب! ز چه خاکی بسرشتی گِل من

## بِنما نظری

ای شادی من عُصَّه من ای غم من \*\*\* ای زخم درون من و ای مرهم من

بنما نظری به ذره ای بی مقدار \*\*\* تا بر سر آفاق رود پرچم من

## چراغ

ای عُقده گشای دل دیوانه من \*\*\* ای نور رُخت چراغ کاشانه من

بردار حجاب از میان تا یابد \*\*\* راهی به رُخ تو چشم بیگانه من

ص: 235

## یاد تو

ای یاد تو مایهٔ غم و شادی من \*\*\* سروقد تو نهال آزادی من  
بردار حجاب از رخ و رو بگشای! \*\*\* ای اصل همه خراب و آبادی من

## راه دیوانگی

فرزانه شو و ز فر خود غافل شو \*\*\* از علم و هنر گریز کن، جاهل شو  
طی کن ره دیوانگی و بی خردی \*\*\* یا دوست بخواه، یا بر و عاقل شو

ص: 236

## مجنون شو!

ای مُرغ چمن! از این قفس بیرون شو \*\*\* فردوس تو را می طلبد مفتون شو

طاووسی و از دیار یار آمده ای \*\*\* یادآور روی دوست شو، مجنون شو

## معرفت

فاطی! تو و حق معرفت یعنی چه؟ \*\*\* دریافت ذات بی صفت یعنی چه؟

ناخوانده «الف»، به «یا» نخواهی ره یافت \*\*\* ناکرده سلوک موهبت یعنی چه؟

ص: 237

## مراد دل

ای پیر! مرا به خانقه منزل ده \*\*\* از یاد رُخ دوست مُراد دل ده  
حاصل نشد از مدرسه جُز دوری یار \*\*\* جانا مددی به عُمر بی حاصل ده

## مجنون

یارب نظری ز پاکبازانم ده \*\*\* لُطفی کُن و رَه بدلنوازانم ده  
از مدرسه و خانقهم باز رهان \*\*\* مجنون کُن و خاطر پریشانم ده

ص: 238

## شیفتگان

این شیفتگان که در صراطند همه \*\*\* جوینده چشمه حیاتند همه

حق می طلبند و خود ندانند آن را \*\*\* در آب به دُنبال فراتند همه

## رهروان

برخیز که رهروان براهند همه \*\*\* پیوسته بسوی جایگاهند همه

آنجا که به جُز دوست ز کس یادی نیست \*\*\* افسرده دلان روی سیاهند همه

ص: 239

## ای مهر!

ای مهر! طلوع کن که خواهیم همه \*\*\* در هجر رُخت در تب و تاییم همه  
هر برزن و بام از رُخت روشن و ما \*\*\* خُفّاش و شیم و در حجاییم همه

## کوی غم

ای دوست بعشق تو دُچاریم همه \*\*\* در یاد رُخ تو داغداریم همه  
گر دور کُنی یا پذیری ما را \*\*\* در کوی غم تو پایداریم همه

ص: 240

## دوست

غیر از در دوست در جهان کی یابی \*\*\* جز او به زمین و آسمان کی یابی

او نور زمین و آسمانها باشد \*\*\* قرآن گوید، چنان نشان کی یابی

## فرزانه من!

از دیده عاشقان نھان کی بودی؟ \*\*\* فرزانه من جُدا ز جان کی بودی؟

طوفان غمت ریشه هستی برکند \*\*\* یارا تو بُریده از روان کی بودی؟

ص: 241



## عیان

فارغ اگر از هر دو جهان گردیدی \*\*\* از دیده این و آن نهان گردیدی  
طومار وجود را به هم پیچیدی \*\*\* یار از پس پرده ها عیان گردیدی

## جام

عاشق نشدی اگر که نامی داری \*\*\* دیوانه نه ای اگر پیامی داری  
مستی نچشیده ای اگر هوش تو راست \*\*\* ما را بنواز تا که جامی داری

ص: 242

## ای عشق

ای دیده نگر رُخش به هر بام و دری \*\*\* ای گوش صدایش بشنو از هر گذری

ای عشق بیاب یار را در همه جا \*\*\* ای عقل ببند دیده بی خبری

## خبر

ای دوست بروی دوست بگشای دری \*\*\* صاحب نظرا! به مُستمندان نظری

ما بی خیرانیم ز منزلگه عشق \*\*\* ای باخبر! از بی خبر آور خبری

ص: 243

## اسیر نفس

فاطمی اگر از طارم اعلیٰ گذری \*\*\* از خاک گذشته، از تریا گذری  
هیئات، که تا اسیر دیو نفسی \*\*\* از راه «دنا» سوی «تدلی» گذری

## فریادرس

در هیچ دلی نیست بجز تو هوسی \*\*\* ما را نبود بغیر تو دادرسی  
کس نیست که عشق تو ندارد در دل \*\*\* باشد که به فریاد دل ما برسی

ص: 244

در محفل دوست نیست جز دود و دمی \*\*\* در حلقه صوفیان نه «لا» نه «نعمی»

گر شادی و غم میطلبی بیرون شو \*\*\* اینجا نتوان یافت نه شادی نه غمی

### خارِ راه

این فلسفه را که علم اعلی خوانی \*\*\* برتر ز علوم دیگرش می دانی

خاری ز ره سالک عاشق نگرفت \*\*\* هرچند بعرض اعظمش بنشانی

ص: 245

## خودبین

گر نیست شوی کوس «أنا الحق» زنی \*\*\* با دعوی پوچ خود مُعلق زنی  
تا خود بینی تو مشرکی بیش نه ای \*\*\* بی خود بشوی که لاف مُطلق زنی

## لافِ اَنَا الْحَقُّ

تا منصوری لاف انا الحق بزنی \*\*\* نادیده جمال دوست غوغا فکنی  
دك كن جبل خودی خود چون موسی \*\*\* تا جلوه کند جمال او بی ازلی

ص: 246

## لاف عرفان

طوطی صفتی و لاف عرفان بزنی \*\*\* ای مُور دم از تخت «سُلیمان» بزنی  
«فرهاد» ندیده ای و «شیرین»، گشتی \*\*\* «یاسِر» نشدی و دم ز «سلمان» بزنی

## خورشید

بردار حجاب تا جمالش بینی \*\*\* تا طلعت ذات بی مثالش بینی  
خفّاش! ز جلد خویشتن بیرون آی \*\*\* تا جلوۀ خورشید جلالش بینی

ص: 247

فَرَحِ رُوزِي كِه فَا رَغ اَز خُو يَش شُوي \*\*\* اَز هَر دُوجِهَان گُذِشْتِه دُرُويَش شُوي  
طُغْيَان كُنِي و خَرْمَن هَسْتِي سُو زِي \*\*\* «يَا حَق» گُويَان، رِسْتِه ز هَر كِيش شُوي

### بَر دَار حِجَاب!

تَا كُوس «أَنَا الْحَق» بَزْنِي خُود خُوَاهِي \*\*\* دَر سِرِّ هُويِّش، تُو نَا گَاهِي

بَر دَار حِجَاب خُويشْتَن اَز سِر رَاه \*\*\* بَا بُو دَن آن، هِنُوز اَن دَر رَاهِي

فريادرس ناله درویش تویی \*\*\* آرامی بخش این دل ریش تویی

طوفان فراينده مرا غرق نمود \*\*\* یادآور راه کشتی خویش تویی

ص: 249





قصیده

اشاره

ص: 251



## مدیحه نورین تیرین فاطمه زهراء و فاطمه معصومه سلام الله علیهما

ای ازلیت به تربت تو مُخَمَّر \*\*\* وی ابدیت به طلعت تو مُقَرَّر

آیت رحمت ز جلوه تو هویدا \*\*\* زایت قدرت در آستین تو مُضَمَّر

جودت هم - بسترا به فیض مقدس \*\*\* لطفت هم - بالشا به صدر مُصَدَّر

عصمت تو تا کشید پرده به اجسام \*\*\* عالم اجسام گردد عالم دیگر

جلوه تو نور ایزدی را مجلی \*\*\* عصمت تو سرِ مُخْتَفی را مَطْهَر

گویم واجب تو را نه آنت زُنبِت \*\*\* خوانم ممکن تو را ز مُمکن برتر

ممکن اندر لباس واجب پیدا \*\*\* واجبی اندر زدای امکان مَطْهَر

ممکن اما چه ممکن، علّت امکان \*\*\* واجب اما شعاع خالقِ اکبر

ممکن اَمَّا یگانہ واسطۂ فیض \*\*\* فیض بہ مہتر رسد و زان پس کھتر

ممکن اَمَّا نمودِ ہستی از وی \*\*\* ممکن اَمَّا ز مُمکناتِ فزون تر

وین نہ عجب زانکہ نور اوست ز زہرا \*\*\* نور وی از حیدر است و او ز پیمبر

نور خُدا در رسول اکرم پیدا \*\*\* کرد تجلی ز وی بہ حیدر صفدر

وز وی تابان شدہ بہ حضرت زہرا \*\*\* اینک ظاہر ز دُختِ موسیٰ جعفر

این است آن نور کز مشیت «کن» کرد \*\*\* عالم، آن کو بہ عالم است مُنور

این است آن نور کز تجلی قدرت \*\*\* داد بہ دوشیزگان ہستی زیور

شیطان عالم شدی اگر کہ بدین نور \*\*\* ناگفتی آدم است خاک و من آذر

آبرویِ مُمکناتِ جُمْلہ از این نور \*\*\* گر بُدی، باطل آمدند سراسر

جلوہ این خود عَرَض نمود عَرَض را \*\*\* ظُلش بخشود جوهریتِ جوهر

عیسیٰ مریم به پیشگاهش دربان \*\*\* موسیٰ عمران به بارگاهش چاکر  
آن یک چون دیده بان فرا شده بردار \*\*\* وین یک چون قایقان معطیٰ بر در  
یا که دو طفل اند در حریم جلالش \*\*\* از پی تکمیل نفس آمده مُضطر  
آن یک، انجیل را نماید از حفظ \*\*\* وین یک «تورات» را بخواند از بر  
گر که نگفتی امام هستیم بر خلق \*\*\* موسیٰ جعفر ولیٰ حضرت داور  
فاش بگفتم که این رسول خدایست \*\*\* مُعجزه اش می بُود همانا دختر  
دختر جُز فاطمه نیاید چون این \*\*\* صُلبِ پدر را و هم مَشیمهٔ مادر  
دختر چون این دو از مَشیمهٔ قدرت \*\*\* نامد و ناید دگر هَماره مُقدّر  
آن یک امواج علم را شده مبدأ \*\*\* وین یک افواج حلم را شده مَصدر  
آن یک موجود از خطابش مَجلی \*\*\* وین یک معدوم از عقابش مُسّر

ص: 255

آن يك بر فرق انبیا شده تارك \*\*\* وین يك اندر سر اولیا را مغفر

آن يك در عالم جلالت «كعبه» \*\*\* وین يك در مُلك كبریایی «مَشْعَر»

«لَمْ يَلِد» م بسته لب وگر نه بگفتم \*\*\* دختِ خدایند این دو نور مُطَهَّر

آن يك كُونُ و مكانش بسته به مَقْنَع \*\*\* وین يك مُلكِ جهانش بسته به مِعْجَر

چادر آن يك حِجَابِ عصمت ایزد \*\*\* مِعْجَرِ این يك نقابِ عَقَّتِ داور

آن يك بر مُلكِ لایزالِ تازُك \*\*\* وین يك بر عرش كبریایی افسر

تابشی از لطفِ آن بهشتِ مُخَلَّد \*\*\* سایه ای از قهر این، حَجِیمِ مُقَعَّر

قطره ای از جودِ آن، بِحَارِ سَمَاوِی \*\*\* رَشْحَه ای از فیضِ این، ذخایر اغیر

آن يك، خاكِ مدینه کرده مُزَيَّن \*\*\* صفحهُ قم را نموده این يك انور

خاكِ قم این کرده از شرافتِ جَنَّتِ \*\*\* آبِ مدینه نموده آن يك كوثر

ص: 256





آمد بهار و بوستان شد رشك فردوس برین \*\*\* گُلها شكفته در چمن، چون روی یار نازنین  
گسترده باد جانفزا، فرش زمرد بی شمر \*\*\* افشانده ابر پر عطا بیرون ز حد، دُر و ثمین  
از ارغوان و یاسمن طرف چمن شد پرنیان \*\*\* وز اُقحوان و نسترن سطح دَمَن دیبای چین  
از لادن و میمون رسد هر لحظه بوی جانفزا \*\*\* وز سوری و نعمان وزد هر دم شمیم عنبرین  
از سُنبل و نرگس جهان، باشد به مانند جنان \*\*\* وز سوسن و نسرین زمین، چون روضه خُلد برین  
از فرط لاله بوستان گشته به از باغ اِرم \*\*\* وز فیض ژاله گُلستان، رشك نگارستان چین  
از قُمری و کبک و هزار آید نوای ارغنون \*\*\* وز سیره و کوکو و سار، آواز چنگ راستین

از شارك و توکا رسد هر لحظه صوتی دلزبا \*\*\* وز بو الملیح و فاخته هر دم نوایی دلنشین  
بر شاخ باشد زند خوان هر شام چون رامشگران \*\*\* ورشان بسان موبدان، هر صُبح با صوت حزین  
یکسو نوای بلبلان، یکسو گل و ریحان و بان \*\*\* یکسو نسیم خوش وزان یکسو روان ماء معین  
شد موسم عیش و طرب، بگذشت هنگام کرب \*\*\* جام می گلگون طلب، از گل عذاری مه جبین  
قدش چو سرو بوستان خدش به رنگ ارغوان \*\*\* بویس چو بوی ضیمران جسمش چو برگ یاسمین  
چشمش چو چشم آهوان، ابروش مانند کمان \*\*\* آب بقایش در دهان مهرش هویدا از جبین  
رویش چو روز وصل او، گیتی فروز و دلگشا \*\*\* مویش چو شام هجر من آشفته و پرتاب و چین  
با این چنین زیبا صنم، باید به بستان زد قدم \*\*\* جان فارغ از هر رنج و غم دل خالی از هر قهر و کین  
خاصه کنون کاندر جهان، گردیده مولودی عیان \*\*\* کز بهر ذات پاک آن شد امتزاج ماء و طین  
از بهر تکریمش میان، بر بسته خیل انبیا \*\*\* از بهر تعظیمش کمر خم کرده چرخ هفتمین

مهدی امام منتظر، نوباوه خیر البشر \*\*\* خلق دو عالم سربه سر بر خوان احسانش نگین

مهر از ضیائش ذره ای، بدر از عطایش به دره ای \*\*\* دریا ز جودش قطره ای، گردون ز کشتش خوشه چین

مرآت ذات کبریا مشکات انوار هدا \*\*\* منظور بعث انبیا، مقصود خلق عالمین

امرش قضا، حکمش قدر، حبش جنان بغضش سقر \*\*\* خاک رهش زبید اگر بر طره ساید حور عین

دانند قرآن سربه سر بابتی ز مدحش مختصر \*\*\* اصحاب علم و معرفت، ارباب ایمان و یقین

سلطان دین، شاه زمن، مالک رقاب مرد و زن \*\*\* دارد به امر ذو المین؛ روی زمین، زیر نگین

ذاتش به امر دادگر، شد منبع فیض بشر \*\*\* خیل ملایک سربه سر دربند الطافش، رهین

حبش سفینه نوح آمد در مثل، لیکن اگر \*\*\* مهرش نبودی نوح را می بود با طوفان قرین

گر نه وجود اقدسش ظاهر شدی اندر جهان \*\*\* کامل نگشتی دین حق ز امروز تا روز پسین

ایزد به نامش زد رقم، منشور ختم الاوصیا \*\*\* چونان که جدّ امجدش گردید ختم المرسلین

نوح و خلیل و بو البشر، ادريس و داود و پسر \*\*\* از ابر فیضش مُستمد از کان علمش مُستعین  
موسی به کف دارد عصا، دربانیش را منتظر \*\*\* آماده بهر اقتدا، عیسی به چرخ چارمین  
ای خسرو گردون فرم لختی نظر کن از کرم \*\*\* کفار مُستولی نگر، اسلام مُستضعف بین  
ناموس ایمان در خطر، از حیلۀ لا مذهبان \*\*\* خون مُسلمانان هدر از حملۀ اعداء دین  
ظاهر شود آن شه اگر، شمشیر حیدر بر کمر \*\*\* دستار پیغمبر به سر، دست خدا در آستین  
دیاری از این مُلحدان، باقی نماند در جهان \*\*\* ایمن شود روی زمین از جور و ظلم ظالمین  
من گرچه از فرط گنه شرمنده و زارم ولی \*\*\* شادم که خاکم کرده حق با آب مهر تو عجین  
خاصه کنون کز فیض حق مدحت سُرودم آن چنان \*\*\* کز خامه ریزد بر ورق جای مُرگب انگبین  
تا چنگل شاهین کند صید کبوتر در هوا \*\*\* تا گرگ باشد در زمین بر گوسفندان خشمگین  
بر روی احباب شود مفتوح ابواب ظفر \*\*\* بر جان اعدایت رسد هر دم بالای سهمگین

تا باد نوروژی وزد هر ساله اندر بوستان \*\*\* تا ز ابر آذاری دمد ریحان و گل اندر زمین  
بر دشمنان دولتت هر فصل باشد چون خزان \*\*\* بر دوستانت هر مهی بادا چو ماه فرودین  
عالم شود از مقدمش، خالی ز جهل، از علم پُر \*\*\* چون شهر قم از مقدمِ شیخ اجل میر مهین  
ابر عطا، فیض عمیم، بحر سخی، کنز نعیم \*\*\* کانِ کرم (عبد الکریم)، پُشت و پناه مُسلمین  
گنجینه علم سَلَف، سرچشمه فضل خلف \*\*\* دادش خداوند از شرف بر کف زمام شرع و دین  
در سایه اش گرد آمده اعلام دین از هر بَلَد \*\*\* بر ساحتش آورده رو طُلاب از هر سرزمین  
یا رب به عُمر و عزتش افزای و جاه و حرمتش \*\*\* کاحیا کند از همّتش آیین خیر المُرسَلین  
ای حضرت صاحب زمان ای پادشاه انس و جان \*\*\* لطفی نما بر شیعیان، تأیید کن دین مُبین  
توفیق تحصیل عطا فرما و زُهد بی ریا \*\*\* تا گردم از لُطف خُدا از عالِمین عاملین

دوستان آمد بهار عیش و فصل کامرانی \*\*\* مژده آورده گل و خواهد ز بلبل مژدگانی  
باد در گلشن فرون از حد نموده مُشک بیزی \*\*\* ابر در بستان برون از حد نموده دُرفشانی  
برق رخشان در فضا چون نیزه سالار توران \*\*\* رعَدنالان چون شه ایران، ز تیر سیستانی  
از وصول قطره باران به روی آب صافی \*\*\* جلوه گر گشته طَبَق ها پُر ز دُرهای یمانی  
دشت و صحرا گشته یکسر فرش از دیبای اخضر \*\*\* مر درختان راست در بر جامه های پرنیانی  
گویا گیتی چراغان است از گلهای الوان \*\*\* سوسن و نسرين و یاس و یاسمین و استکانی  
هم منزّه طَرَف گلشن از شمیم اُفحوانی \*\*\* هم مُعَطَّر ساحت بستان ز عطر ضیمرانی  
ارغوان و رُز و گل، صحن چمن را کرده قصری \*\*\* فرش اوسبز و فضایش زرد و سقفش ارغوانی

و آن شقایق عاشق است و التفات یار دیده \*\*\* روی از این رو، نیم دارد سرخ و نیمی زعفرانی  
لادن و میمون و شاه اسپرغم و خیزی و شب بو \*\*\* برده اند از طرز خوش، گوی سبق از نقش مانی  
ژاله بر لاله چو خال دلبران در دلربایی \*\*\* نرگس و سنبل چو چشم و زلفشان در دلستانی  
و آن بنفشه بین پریشان کرده آن زلف معطر \*\*\* کرده دلها را پریشان همچو زلفینِ فلانی  
زین سبب بنگر سر خجالت به زیر افکنده گوید \*\*\* من کجا و طره مشکین و پرچینِ فلانی  
عشق بلبل کرده گل را در حریم باغ بی تاب \*\*\* آشکارا گوید از «شهناز» و «شور» و «مهربانی»  
قمر یک «ماهور» خواند، هُدُهد «آواز عراقی» \*\*\* کبک صوتِ «دشتی» و تیهو «بیات اصفهانی»  
این جهان تازه را گر مُردگان بینند، گویند \*\*\* ای خدای...

کی چنین خرم بهاران دیده چشم اهل ایران \*\*\* کرده «نوروز کهن» از نو خیال نوجوانی

یا خداوند این بساط عیش را کرده فراهم \*\*\* تا به صد عزت نماید از ولیش میهمانی

حضرت صاحب زمان مشکات انوار الهی \*\*\* مالک کون و مکان مرآت ذات لا مکانی  
مظهر قدرت، ولی عصر، سلطان دو عالم \*\*\* قائم آل محمد، مهدی آخر زمانی  
با بقاء ذات مسعودش همه موجود باقی \*\*\* بی لحاظ اقدسش یکدم همه مخلوق فانی  
خوشه چین خرمن فیضش همه عرش و فرشی \*\*\* ریزه خوار خوان احسانش همه انس و جانی  
از طفیل هستی اش هستی موجودات عالم \*\*\* جوهری و عقلی و نامی و حیوانی و کانی  
شاهدی کو از ازل از عاشقان بریست رخ را \*\*\* بر سر مهر آمد و گردید مشهود و عیانی  
از ضیانش ذره ای برخاست شد مهر سپهری \*\*\* از عطایش به دره ای گردید بدر آسمانی  
بهر تقبیل قدمش انبیا گشتند حاضر \*\*\* بهر تعظیمش کمر خم کرد چرخ کهکشانی  
گو بیا بشنو بگوش دل ندای «انظرونی» \*\*\* ای که گشتی بی خود از خوف خطاب «لن ترانی»  
عید «خم» با حشمت و فر سلیمانی بیامد \*\*\* که نهادم بر سر از میلاد شه تاج کیانی



جمعه می گوید من آن یارم که دائم در کنارم \*\*\* نیمه شعبان مرا داد عزت و جاهِ گرانی  
قرنها باید که تا آید چنین عیدی به عالم \*\*\* عید امسال از شرف زد سکه صاحبقرانی  
عقل گوید باش خامش چند گویی مدح شاهی \*\*\* که سروده مدحتش حق، با زبان بی زبانی  
ای که بی نور جمالت نیست عالم را فروغی \*\*\* تا به کی در ظلّ امر غیبت کبری نهانی  
پرده بردار از رخ و ما مُردگان را جان بیخشا \*\*\* ای که قلب عالم امکانی و جانِ جهانی  
تا به کی این کافران نوشند خون اهل ایمان \*\*\* چند این گرگان کنند این گوسفندان را شبانی  
تا به کی این ناکسان باشند بر ما حکمرانان \*\*\* تا کی این دزدان کنند این بی کسان را پاسبانی  
تا به کی بر ما روا باشد جفای انگلیسی \*\*\* آنکه در ظلم و ستم فرد است و او را نیست ثانی  
آنکه از حرصش نصیب عالمی شد تنگدستی \*\*\* آنکه بر آیات حق رفت از خطایش آنچه دانی  
خوار کن شاهها تو او را در جهان تا صبح محشر \*\*\* آنکه می زد در بسیط ارض، کوس کامرانی

تا بدانند از خداوند جهان این دادخواهی \*\*\* تا ببینند از شه اسلامیان این حکمرانی

حوزه علمیه قم را علم فرما به عالم \*\*\* تا کند فُلك نجات مُسلمین را بادبانی

بس کرم کن عمر و عزّت بر «کریمی» کز کرامت \*\*\* کرده بر ایشان چو ابر رحمت حق دُرفشانی

نیک خواهش را عطا فرما بقای جاودانی \*\*\* بهر بدخواهش رسان هر دم بالای آسمانی

تا ز فرط گل شود شاهها زمین چون طرف گلشن \*\*\* تا ز فیضِ فرودین گردد جهانی چون جنانی

بگذرد بر دوستانت هر خزانی چون بهاری \*\*\* رو کند بر دشمنانت هر بهاری چون خزانی

ص: 267



مستط

اشاره

ص: 269



## در توصیف بهاران و مدیح ابا صالح امام زمان، و تخلص به نام آیت الله حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی قدس الله سره

مژده فروردین ز نو بنمود گیتی را مُسَخَّر \*\*\* جیشش از مغرب زمین بگرفت تا مشرق سراسر

رایتش افراشت پرچم زین مُقَرَّنَسُ چرخِ اَحْضَرُ \*\*\* گشت از فرمان وی در خدمتش گردون مقرر

بر جهان و هرچه اندر اوست، یکسر حکمران شد

قدرتش بگرفت از خطّ عرب تا مُلْکِ ایران \*\*\* از فراز توده آنورس تا سرحدِ غازان

هند و قفقاز و حبش، بلغار و تُرکستان و سودان \*\*\* هم طراز دشت و کوهستان و هم پهنای عمان

دولتش از فرّ و حشمت، تالی ساسانیان شد

کرد، لشکر را ز ابر تیره اُردویی منظم \*\*\* داد هر یک را ز صرصر بادیه پیمایی ادهم

بر سران لشکر از خورشید نیر داد پرچم \*\*\* رعد را فرمان حاضر باش دادی چون شه جم

برق از بهر سلام عید نو آتشفشان شد

چون سران لشکری حاضر شدند از دور و نزدیک \*\*\* هم امیران سپه آماده شد از تُرك و تاجیک

داد از امر قضا بر رعد عُزّان حکم موزیک \*\*\* زان سپس دادی بر آن غُزّمان سپه فرمان شلیک

توده غبرا ز شلیک یلان بُمباردمان شد

از شلیک لشکری بر خاک تیره خون بریزد \*\*\* قلبها سوراخ و اندر صفحه هامون بریزد

هم به خاک تیره از گردان دو صد میلیون بریزد \*\*\* زَهْرَه قیصر شکافد قلب ناپلئون بریزد

لیک زین بُمباردمان عالم بهشت جاودان شد

روزگار از نو، جوان گردید و عالم گشت بُرنا \*\*\* چرخ پیروز و جهان بهروز و خوش اقبال دنیا

در طرب خورشید و مه در رقص و در عشرت ثریّا \*\*\* بس که اسبابِ طرب گردید از هر سو مُهیّا

پیرِ فرتوتِ کُهن از فرطِ عشرت نوجوان شد

سربه سر دوشیزگان بوستان چون نوعروسان \*\*\* داشته فرصت، غنیمت در غیاب بوستانبان  
کرده خلوت با جوانهای سحابی در گُلستان \*\*\* رفته در يك پیره‌ن با یکدگر چون جان و جانان  
من گزارش را نمی دانم دگر آنجا چسان شد

ليک دانم این قَدَر گل چون عروسان بارور گشت \*\*\* نسترن آستن آمد، سنبل تر پُرثمر گشت  
آن عقیمی را که در دِي بخت رفت، اقبال برگشت \*\*\* این زمان طفلش یکی دوشیزه و آن دیگر پسر گشت  
موسم عیشش بیامد، سوگواریش کران شد

چند روزی رفت تا ز ایام فصل نوبهاری \*\*\* وقت زاییدن بیامدشان و روزِ طفل داری  
دست قُدرت قابله گردید، هر يك را به یاری \*\*\* زاد آن يك طفلکی مهپاره وین سیمین عذاری  
پاك یزدان هرچه را تقدیر فرمود، آن چنان شد



دختر رَزُ اندك اندك شد مهی رُخساره گُلگون \*\*\* غیرتِ لیلی شد و هرکس و را گردید مجنون

غمزه زد تا رفته رفته میفروشش گشت مفتون \*\*\* خواستگاری کرد و بُردش از سرای مام بیرون

از نتاجش باده گلرنگ روح افزای جان شد

سیب سیم اندام فتان گشت و شد دلدار عیار \*\*\* گشت پنهان پشت شاخ، از برگ محکم بست رخسار

تا که «به»، روزی و را دید و ز جان گشتش خریدار \*\*\* بس که رو بر آستانش سود آن رنجور افگار

چهره اش زرد و رُخش پر گرد و حالش ناتوان شد

جامه گلنارگون پوشیده بر اندام ناراست \*\*\* گویا چون من گرفتار بُتی بی اعتبار است

جامه اش از رنگ خون دل چنین گلناروار است \*\*\* یا که چون فرهاد خونیندل، قتیلِ راه یار است

پیرهن از خون اندامش بسی گلنارسان شد

جان فزا بزمی طرب انگیز و خوش آراست، بلبَل \*\*\* تا که آید در حباله ی عقد او گل بی تأمل

«تار» صَلَّصَل زد، «نوا» طوطی و گرم «رقص» سُنبل \*\*\* بس که روح افزا، طرب انگیز شد، بزم طرب، گل

برخلاف شیوه معشوقگان تصنیف خوان شد

نی اساس شادی اندر توده غبرا مهیاست \*\*\* یا که اندر بوستانهای زمینی عیش برپاست

خود در این نوروز اندر هشت جنت شور و غوغاست \*\*\* فُدسیان را نیز در لاهوت، جشنی شادی افزاست

چون که این نوروز با میلاد مهدی توأمان شد

مصدر هر هشت گردون مبدأ هر هفت اختر \*\*\* خالق هر شش جهت، نور دل هر پنج مصدر

والی هر چار عنصر حکمران هر سه دختر \*\*\* پادشاه هر دو عالم، حُجَّتِ یکتای اکبر

آنکه جودش شهره نُه آسمان بل لا مکان شد

ص: 275

مُصطفی سیرت، علی فر، فاطمه عصمت حسن خو \*\*\* هم حسین قدرت، علی زهد و مُحَمَّد علم مَهْرُو

شاه جعفر فیض و کاظم حلم و هشتم قبله گیسو \*\*\* هم تقی تقوا، تقی بخشایش و هم عسکری مو

مهدی قائم که در وی جمع، اوصاف شهان شد

پادشاه عسکری طلعت، تقی حشمت تقی فر \*\*\* بو الحسن فرمان و موسی قدرت و تقدیر جعفر

علم باقر، زهد سجّاد و حسین تاج و افسر \*\*\* مجتبی حلم و رضیه عفت و صولت چو حیدر

مُصطفی اوصاف و مجلای خداوند جهان شد

جلوه ذاتش به قدرت تالی فیض مُقدّس \*\*\* فیض بی حدش به بخشش، ثانی مجلای اقدس

نورش از «کن» کرد بر پا هشت گردون مقرنس \*\*\* نطق من هر جا چو شمشیر است و در وصف شه اُخرس

لیک پای عقل در وصف وی اندر گِل نهران شد

دست تقدیرش به نیرو جلوه عقل مُجَرَّد \*\*\* آینه انوار داور، مظهر اوصاف احمد

حکم و فرمانش محکم، امر و گفتارش مُسَدَّد \*\*\* در خصایل ثانی اثنین ابو القاسم مُحَمَّد (ص)

آنکه از «یزدان خدا» بر جمله پیدا و نهان شد

روزگارش گرچه از پیشینیان بودی مؤخر \*\*\* لیک از آدم بُدی فرمائش تا عیسی مُقرّر

از فراز توده غبراء تا گردون اخضر \*\*\* وز طرازِ قبه ناسوت تا لاهوت، یکسر

بنده فرمانبرش گردید و عبدِ آستان شد

پادشاهها کار اسلام است و اسلامی پریشان \*\*\* در چنین عیدی که باید هرکسی باشد غزلخوان

بنگرم از هر طرف هر بیدلی سر در گریبان \*\*\* خسروا از جای برخیز و مدد کن اهل ایمان

خاصه این آیت که پُشت و ملجأ اسلامیان شد

راستی این آیت الله گر در این سامان نبودی \*\*\* کشتی اسلام را از مهر پُشتیبان نبودی

دشمنان را گر که تیغ حشمتش بر جان نبودی \*\*\* اسمی از اسلامیان و رسمی از ایمان نبودی

حَبّذا از یزد، کز وی، طالع این خورشید جان شد

جای دارد گر نهد رو آسمان بر آستانش \*\*\* لشکر فتح و ظفر گردد هماره جان فشانش

نیرِ اعظم به خدمت آید و هم اخترانش \*\*\* عبد درگه، بنده فرمان شود، نه آسمانش

چون که بر کشتی اسلامی یگانه پُشتیبان شد

حوزه اسلام کز ظلم ستمکاران زبون بود \*\*\* پیکرش بی روح و روح اقدسش از تن برون بود

روحش افسرده ز ظلم ظلم اندیشان دون بود \*\*\* قلب پیغمبر، دل حیدر ز مظلومیش خون بود

از عطایش باز سوی پیکرش روح روان شد

ابر فیضش بر سر اسلامیان گوهرفشان است \*\*\* باد عدلش از فراز شرق تا مغرب وزان است

داد علمش شهرهٔ دستان شهود داستان است \*\*\* حُجَّتْ کُبْرَى ز بعد حضرت صاحب زمان است

آنکه از جودش، زمین ساکن، گرایان آسمان شد

تا ولایت بر ولیّ عصر (عج) می باشد مُقَرَّر \*\*\* تا نبوّت را مُحَمَّد (ص)، تا خلافت راست حیدر

تا که شعر «هندی» است از شهید چون قند مُکَرَّر \*\*\* پوست زندان، رگ سنان و مُدّهٔ پیکان، موی نشتر

باد آن کس را که خصم جاهِ تو از انس و جان شد

ص: 279

بر سر کوی تو ای میزده دیوانه شدم \*\*\* عقل را راندم و وابسته میخانه شدم  
دور آن شمع دل افروز چو پروانه شدم \*\*\* به هوای شکن گیسوی تو شانه شدم  
درد دل را به که گویم که دوائی بدهد  
من که درویشم، میخانه بود منزل من \*\*\* دوستی رُخس آمیخته اندر گِل من  
از همه مُلک جهان، میکده شد حاصل من \*\*\* حق سرافکنده شود در قِبَل باطل من  
کاش میخانه به این تشنه صفائی بدهد  
مژده، ای ساکن بُتخانه که پیروز توئی \*\*\* یارِ آتشکده مستِ جهانسوز توئی  
خادم صومعه فتنه برافروز توئی \*\*\* واقفِ سرِ صنمخانه مرموز توئی  
شاید آن شاه، نوائی به گدایی بدهد

سر و سِرّی است مرا با صنم باده فروش \*\*\* گفت و گوئی است که نایش برسد بر دل گوش

پیر صاحب‌دل ما گفت: «از این رمز، خموش! \*\*\* هر دو عالم نکشد بار امانت بر دوش

دستِ تقدیر به می خواره نوائی بدهد»

ای گل باغ وفا! درد مرا درمان کن \*\*\* جُرعه ای ریز و مرا بنده نافرمان کن

راز می خوارگیم از همه کس پنهان کن \*\*\* گوشه چشم به حال من بی سامان کن

باشد آن شاهد دلدار سرائی بدهد

یادگاری که در آن منزل درویشان است \*\*\* درد عشاق قلندر، به همین درمان است

طایر قدس بر این منزل دل دربان است \*\*\* حضرت روحِ قُدُسُ مُنتظر فرمان است

تا که درویش خرابات صلائی بدهد

ص: 281



پرده برداشت ز اسرارِ ازل، پیرِ مغان \*\*\* باز شد در برِ رندان، گره فاشِ نهران

راز هستی بگشود از گرمِ درویشان \*\*\* غم فروریخت ز دامانِ بلندِ ایشان

دوست شاید که به دریوزه ردائی بدهد

ساغر از دست من افتاد، دوائی برسان \*\*\* راه پیدا نکنم، راهنمائی برسان

گر وفائی نبود در تو، جفائی برسان \*\*\* از من غم زده بر پیرِ ندائی برسان

که به این میزده در میکده جائی بدهد

ص: 282

ترجیع بند

اشاره

ص: 283



خم را بگشا به روی مستان \*\*\* بیزار شو از هواپرستان  
از من بپذیر رمزِ مستی \*\*\* چون طفلِ صبور، در دبستان  
آرام ده گل صفا باش \*\*\* چون ابر بهار در گلستان  
تاریخچه جمال او شو \*\*\* بشنو خبر هزارستان  
بردار پیاله و فروخوان \*\*\* بر می زدگان و تنگ دستان  
ای نقطه عطف راز هستی \*\*\* برگیر ز دوست، جامِ مستی

من شاهد شهر آشنایم \*\*\* من شاهر و عاشق گدايم  
فرمانده جمع عاشقانم \*\*\* فرمان بر يار بي وفايم  
از شهر گذشت نام و ننگم \*\*\* بازيچه دور و آشنایم  
مست از قدح شراب نابم \*\*\* دور از بر يار دلربايم  
سازنده دير عاشقانم \*\*\* بازنده رند بي نوایم  
این نغمه بر آمد از روانم \*\*\* از جان و دل و زبان و نايم  
ای نقطه عطف راز هستی \*\*\* برگير ز دوست جام مستی

ص: 286

رازی است درون آستینم \*\*\* رمزی است برون ز عقل و دینم

در زمره عاشقان سرمست \*\*\* بی قید ز عار صلح و کینم

در جرگه طیر آسمانم \*\*\* در حلقه نمله زمینم

در دیده عاشقان چنانم \*\*\* در منظر سالکان چنینم

دلباخته جمال یارم \*\*\* وارسته ز روضه برینم

با غمزه چشم گل عذاران \*\*\* بیزار ز ناز حور عینم

گویم به زبان بی زبانی \*\*\* در جمع بتان نازنینم

ای نقطه عطف راز هستی \*\*\* برگیر ز دوست جام مستی

ص: 287

برخاست ز عاشقی صفیری \*\*\* می خواست ز دوست دستگیری

اورا به شرابخانه آورد \*\*\* تا توبه کند به دست پیری

از عشق دگر سخن نگوید \*\*\* تا زنده کند دلش فقیری

درویش صفت اگر نباشی \*\*\* از دوری دلبرت بمیری

میخانه نه جای افتخار است \*\*\* جای گنه است و سربه زیری

با عشوه بگو به جمع یاران \*\*\* آهسته و لیک با دلیری

ای نقطه عطف راز هستی \*\*\* برگیر ز دوست جام مستی

ص: 288

ای صوت رسای آسمانی \*\*\* ای رمز ندای جاودانی  
ای قُلّه کوه عشق و عاشق \*\*\* وی مُرشد ظاهر و نهانی  
ای جلوّه کامل انا الحقّ \*\*\* در عرش مُرفّع جهانی  
ای مُوسی صعق دیده در عشق \*\*\* از جلوّه طور لا مکانی  
ای اصل شجر ظهوری از تو \*\*\* در پرتو سرّ سرمدانی  
برگویی به عشق سرّ لاهوت \*\*\* در جمع قلندران فانی  
ای نقطه عطف راز هستی \*\*\* برگیر ز دوست جام مستی

ص: 289



ای دورنمای پور آزر \*\*\* نادیده افول حق زِ منظر  
ای نار فراق بر تو گُلشن \*\*\* شد بر دُ و سلام از تو آذر  
بردار حجاب یار از پیش \*\*\* بنمای رُخش چو گل مُصوّر  
از چهره گل عذار دلدار \*\*\* شد شهر قلندران مُنوّر  
آشفته چه گشت پیچ زلفش \*\*\* شد هر دو جهان چو گل مُعطر  
بر گوش دل و روان درویش \*\*\* برگوی به صد زبان مُکرّر  
ای نقطه عطف راز هستی \*\*\* برگیر ز دوست جام مستی

ص: 290

در حلقهٔ سالکان درویش \*\*\* رندان صبور دوراندیش

راهب صفتان جام بر کف \*\*\* آن می زدگان فارغ از خویش

در جملهٔ زاهدان و می نوش \*\*\* در صورت عالمان و بد کیش

در راه رسیدن به دلدار \*\*\* بیگانه بود ز نوش یا نیش

فارغ بود از جهان به جامی \*\*\* در خلوت می خوران دل ریش

فریاد زند ز عشق و مستی \*\*\* بر پاک دلان مُرده از پیش

ای نقطهٔ عطف راز هستی \*\*\* برگیر ز دوست جام مستی

ص: 291







تاراج کرد روی گُلشن هستی مرا \*\*\* افزود چشم می زده اش مستی مرا

افروخت آتشی به روانم ز غمزه اش \*\*\* بر باد داد سرکشی و پستی مرا

افشانند زلف خم خم و چین چین خویش را \*\*\* خم کرد قامت من و تردستی مرا

آن دم که با صراحی می سوی من دوید \*\*\* برکند هستی من و سرمستی مرا

دست من بر سر زلفین تو بند است امشب \*\*\* باخبر باش که پایم به کمند است امشب

جان من در خور یک بوسه ای از لعل تو نیست \*\*\* قدس من! باز بگو بوسه به چند است امشب

لب من بر لب چون لعل تو، ای مایه ناز \*\*\* مگسی سوخته بنشسته به قند است امشب

ص: 296

## نوش باد!

فروغ روی تو در جام می فتاد امشب \*\*\* ز آفتاب شنیدیم «نوش باد» امشب

می و چغانه و روی نگار، طرفِ چمن \*\*\* خدای، هرچه از او خواستیم، داد امشب

ص: 297



قامت نازم که از سرو سہی دلکش تر است \*\*\* نوک مژگانت همی خونریزتر از خنجر است

از سرشکم گر به پا خیزد ز نو طوفان نوح \*\*\* ای خدایا! ناخدا اندر میانه رهبر است

نازپروردی که در بازارِ حُسن و دلبری \*\*\* قیمت یک طاقِ ابرویش ز یوسف برتر است

قَدِ دلجویت اندر گُلشنِ حُسنِ \*\*\* یکی سروی است کاندِر کاشمر نیست

در آئینه ی من آب زندگانی \*\*\* از آن شیرین دهن پاکیزه تر نیست

سری کان گویِ چوگانَت نباشد \*\*\* به چوگانش زَنَم آن را که سر نیست

اگر تخمِ مُحَبَّتِ جُز تو کارد \*\*\* ز بیخش برگَنَم، کان باثمر نیست

نَهالِ عشقت اندر قلب «هندی» \*\*\* بغیر از آه و حسرت، بارور نیست

ماه رمضان شد می و میخانه بر اُفتاد \*\*\* عشق و طرب و باده بوقت سحر اُفتاد

افطار به می کرد برم پیر خرابات \*\*\* گفتم که تو را روزه به برگ و ثمر اُفتاد

با باده وضوگیر که در مذهب رندان \*\*\* در حضرت حق این عملت بارور اُفتاد

فم بدکی نیست از برای مُحَصِّل \*\*\* سنگک نرم و کباب اگر بگذارد

حوزه علمیه دایر است و لیکن \*\*\* خانِ فرنگی مآب اگر بگذارد

هیكل بعضی شیوخِ قُدس مآب است \*\*\* عینک با آب و تاب اگر بگذارد

ساعت ده موقع مطالعه ماست \*\*\* پینکی و چُرت و خواب اگر بگذارد

هیچ دانی که ز هجران تو حالم چون شد \*\*\* جگرم خون و دلم خون و سرشکم خون شد

لب شیرین تو ای می زده فرهادم کرد \*\*\* جانم از هر دو جهان رسته شد و مجنون شد

تار و پودم به هو رفت و توانم بگسست \*\*\* تا به تار سر زلف تو دلم مفتون شد

ای پری روی که گلبرگِ ترت ساخته اند \*\*\* ز چه رو قلبِ ز خارا بتّرت ساخته اند؟!

پسر خاکِ بدین حُسن و لطافت؟ عجب است! \*\*\* ز بهشتی، نه ز خاکِ پدرت ساخته اند

ثمر خوب رخی بوسه شیرین باشد \*\*\* آخر ای سرو! برای ثمرت ساخته اند

احمد است از مُحَمَّد مُختار \*\*\* که حمیدش نگاهدار بُود (یا حمید بحق مُحَمَّد)

فاطی از عرش بطن فاطمه است \*\*\* فاطِر آسمانش یار بُود

حسن این میوه درخت حسن \*\*\* مُحسِنش یار پایدار بُود

یاسر از آل پاک سبطین است \*\*\* سر احسان ورا نثار بُود

علی از بُستان آل علی است \*\*\* علی عالیش شعار بُود

پنج تن از سلاله احمد \*\*\* شافع جمله هشت و چار بُود

دخترم شعر تازه خواست ز من \*\*\* معر گفتم که یادگار بُود

ص: 304

## ناله «هزار»

ز سبزه زار چمن بوی نوبهار آید \*\*\* ز ابر، چشمه ای از چشم اشکبار آید  
«هزار(1)» از غم دلدار ناله ها سر داد \*\*\* ز غنچه آه دل زار، صد هزار آید

## استخاره

بهار آمده دستار زهد پاره کنید! \*\*\* به پیش پیر مغان رفته استشاره کنید!  
سزد ز دانه انگور سُبچه ای سازید! \*\*\* برای رفتن میخانه استخاره کنید!

ص: 305

---

1- هزار یا هزاردستان: عندلیب خوش آوا



## پیام بلبل

بوسه زد باد بهاری به لب سبزه به ناز \*\*\* گفت در گوش شقایق، گل نسرين صد راز

بلبل از شاخه گل داد به عشاق پیام \*\*\* که در آید به میخانه عشاق نواز

## کوثر

بر لب کوثرم ای دوست ولی تشنه لبم \*\*\* در کنار منی از هجر تو در تاب و تبم

روز من با توبه شب آمد و شب با توبه روز \*\*\* در فراق رخ ماهت، گذرد روز و شبم

ص: 306

## دریای وصال

مست صهبای تو می باشم و اندر هوسم \*\*\* غرق دریای وصال توام و در طلبم  
پرتو نور چو خورشید تو اندر همه جا است \*\*\* جستجو در حرم و بُتکده؟! اندر عجبم

## خراب چشم

به یاد روی تو بیرون ز آشیانه شدم \*\*\* خراب چشم تو دیدم، خراب خانه شدم

برای دیدن مَهْطَلَعَتانِ محضر شیخ \*\*\* نیازمند به تَسْبِیحِ دانه دانه شدم

ص: 307

به آخر کلام رسیدیم (1)ت.

ای وازده ترهات بس کن \*\*\* تکرار مکررات بس کن

بریند زبان یاوه گوئی \*\*\* بشکن قلم و دوات بس کن

ای عاشق شهرت ای دغل باز \*\*\* بس کن تو خزعبلات بس کن

گفتار تو از برای دنیا است \*\*\* پیگیری مهملات بس کن

بردار تو دست از سر ما \*\*\* تکرار مکررات بس کن

تکرار مکررات بس کن \*\*\* تکرار مکررات بس کن

و سلام بر بندگان خداوند که بی نام و نشانند اولیائی تحت قبایی لایعرفهم غیرى

ص: 308

---

1- چون حضرت امام قدس سره این اشعار را در دفترچه های گوناگون و در حاشیه نامه ها و گاهی در روزنامه نوشته اند، لذا این جمله در پایان يك جلد از دفترها نوشته شده است.

گرفتم ساغری از دست مستی \*\*\* تعالی الله - چه - مستی و چه دستی

بشارت باد خاصان حرم را \*\*\* که قصد کعبه دارد بُت پرستی (1)

ص: 309

---

1- این دو بیت، منسوب به امام (س) است و نسخه ای دست نویس به خط ایشان، از این شعر موجود نیست. در نقلی دیگر، بیت دوم چنین آمده: بُتی چون تو کجا در پرده ماند \*\*\* مگر از ننگِ چون من بُت پرستی

عیب خود گوئیم؛ به عُمرم من نکردم بندگی \*\*\* این عبادتها بود سرمایه شرمندگی

دعوی «ایّاك نعْبُد» يك دروغی بیش نیست \*\*\* من که در جان و سرم باشد هوای بندگی

آنکه حمد از غیر حق مسلوب سازد در نماز

.....

فارغ از هر دو جهانم به گل روی علی \*\*\* از خُم دوست جوانم به خم موی علی

طی کُنم عرصه ملک و ملکوت از پی دوست \*\*\* یاد آرم به خرابات چو ابروی علی

## دخترم!

فاطمی از فاطمه خواهد سخنی \*\*\* بین چه میخواست - از مثل منی

آن که جبریل پیام آور اوست \*\*\* عارف منزلتش داور اوست

کیست در جمع رُسل جز احمد \*\*\* کاتب وحی وی از سوی احد

دخترم! دست بدار از دل من \*\*\* عشق من جوی در آب و گل من

ص: 312

با عشق رُخت خلیل را ناری نیست \*\*\* جویای تو با فرشته اش کاری نیست  
روی تو کعبهٔ دلِ عَشَّاقِ زنده است \*\*\* دلِ مُرده آن که طَیِّ طریق حجاز کرد  
بسترم بر در میخانه فکن تا ساقی \*\*\* ساغری آرد و دردم همه درمان سازد  
کاش از حلقهٔ زُلفت گرهی وامی شد \*\*\* تا چو من، زاهدِ دل گمشده، زُسوا می شد

ص: 313



شاعر اگر سعدی شیرازی است \*\*\* بافته های من و تو بازی است

در غم دوری رویش همه در تاب و تبند \*\*\* همه ذرات جهان در پی او در طلبند

حاصل عمر صرف شد، در طلب وصال تو \*\*\* با همه سعی اگر به خود - ره ندهی، چه حاصلم!؟

پیوسته تر از ابروی تو یافت نگردهد \*\*\* مشکین تری از گیسوی تو یافت نگردهد

آشفته تر از حال من زار نباشد \*

بُلبُل از دوری گل ناله و افغان بکند \*

از باد بهار بوی دلدار آمد \*

ص: 314

## قتیل دلبر

آسیر عشقم و این رُتبه پادشاه ندارد \*\*\* قتیل دلبرم و همچو جاه شاه ندارد  
اگر در آینه بینی جمال خویش بگویی \*\*\* آسیر عشق من آن کس که شد گناه ندارد  
اگر به گوشه قلبم نظر کنی تو ببینی \*\*\* لوای عشق به جایی زدم که راه ندارد  
قسم به عشق که هر عاشقی اسیر تو گردد \*\*\* گرش برانی از این در دگر پناه ندارد

## جور

از جور رضاشاه کجا داد کنیم \*\*\* زین دیو، بر که ناله بُنیاد کنیم  
آن دم که نفس بود، ره ناله ببست \*\*\* اکنون نفسی نیست که فریاد کنیم

## بُتِ عشوه گر

رندانه گاه از سر کویت گذر کنم \*\*\* شاید به زیر چشم به رویت نظر کنم  
تسبیح پارسایی و سجاده ریا \*\*\* در رهن باده چون نبود سیم و زر کنم  
آمد شدن به مدرسه ام نیست بعد از این \*\*\* جز آنکه جستجوی بُتی عشوه گر کنم  
در صحن مسجدم نبود راه غیر از آنک \*\*\* بر کوی می فروش از آن ره گذر کنم

## رهن باده

بیتی از یک غزل ناتمام  
بهار آمد و سجاده رهن باده کنیم \*\*\* به رغم شیخ ریا این عمل اعاده کنیم

توضیح:

«شناسنامه اشعار» که در مقدمه دیوان به آن اشاره شده است، جنبه تحقیقی و کاربردهای ادبی خاص دارد و به دلیل پرداختن به نکات تخصصی و صنایع ادبی بکار رفته در اشعار امام حجت قابل توجهی را به خود اختصاص داده است. بدین لحاظ «دیوان امام» با دو کیفیت متفاوت:

1 - مجموعه اشعار و شرح اصطلاحات

2 - مجموعه اشعار، شرح و اصطلاحات و شناسنامه سروده ها چاپ و منتشر گردید.

ص: 316

## شرح مختصر اصطلاحات

آب

در اصطلاح عرفا، به معنی «فیض» و «معرفت» است.

آبروی

در متون عارفانه، به معنی «الهامات غیبی» است که بر دل سالک وارد شود.

آدم

آدم ابوالبشر(ع) جامع جمیع اسماء خداوند و صفات الهی است. عرفا گویند که انسان، عالم صغیر است.

آشتی

در اصطلاح اهل معرفت، قبول عبادات سالک را گویند، با وسائط قربت.

آفاق

افق

آفتاب

در اصطلاح، گاه به معنی حیات است و گاه وجود (علی الاطلاق)؛ به معنی دانش و معرفت نیز آمده است. همچنین کنایه از اشراقات ربّانی است.

آینه

مراد، قلب انسان کامل است.

ابر

کنایه از حجابی است که مانع وصول بُود.

ابرار

نیکان و خوبان؛ در اصطلاح، بندگان خاص خداوندند که مدارجی از «سیر الی الله» را پیموده اند.

ابرو

از آن جا که صفت الهی، حاجب ذات اوست به «ابرو» تعبیر می گردد.

ابلیس

از ریشه ی ایلاس به معنی نومید کردن. همان است که آدم را در بهشت فریفت. ابلیس، مظهر تکبر و خودبینی است.

احوال

حال

اختیار

در برابر «جبر» است ولی در لسان عرفا آن

ص: 317

است که بنده آن چه را که حق اختیار می کند، انتخاب نماید.

## اخلاص

در لغت، خالص گردانیدن است و در اصطلاح، به معنی تصفیۀ عمل از تمام شوائب است.

## اِرم

باغی است که شداد، مستبّد ظالمی در یمن، در صحرای یمن (جنوب جزیره العرب) برای معارضه و برابری با بهشت خداوند بنا نهاد؛ گاه مقصود از باغ ارم، بهشت موعود است.

## اژدها

ماری افسانه ای، بس بزرگ و هولناک؛ که در اصطلاح، کنایه از «نفس اماره» است.

## اسامی

در بیشتر منابع عرفانی، مقصود از اسامی، همان «اسماء الله» است.

## اسرار

جمع «سرّ» به معنی راز است. و آن، گفت و گوی خاصی است که در میان مراد و مرید برقرار است. در معنی اخصّ، رازهای بین خداوند و بنده اوست.

## اسفار

از آثار معروف صدر المتأهلین (ملاصدرا) که هنوز در حوزه ها تدریس می شود. در عرفان، مراد سفرهای روحانی از خلق به حق، از حق به خلق، از خلق در حق و از حق در خلق است.

## اسم اعظم

بعضی گویند: همه اسمی خداوند، اسم اعظم اند. عدّه ای - از جمله میبیدی - گفته اند که اسم اعظم مختنفی از خلق است و رازی است بین ولیّ خدا و او. برخی هم گویند: اسم اعظم، کلمه ی «الله» است.

## اسماء حسنی

نامهای نیکوی خداوند؛ اهل معرفت گویند: همه نامهای خداوند، حسنی است.

## اشارت

در لغت، نشان دادن کسی یا چیزی با چشم یا انگشت؛ به رمز گفتن. در اصطلاح، خبر دادن از مراد است بدون عبارت و الفاظ.

اصحاب طریقت

در لغت به معنی «یاران راه» است و در بیان عرفا، آن کسان اند که در «سلوک الی الله» مجاهدت کنند.

ص: 318

## اعتکاف

گوشه نشین شدن، انزوا اختیار کردن؛ در اصطلاح، انزوا در زاویه مسجد به قصد عبادت و سلوک، همراه با قطع علائق دنیوی و بریدن از هواهای نفسانی.

## افق

در لغت، کرانه آسمان و جهان است و در اصطلاح، «افق مبین» مقام قلب است و «افق اعلیٰ» نهایت مقام روح.

## اکسیر

در لغت، همان کیمیاست یعنی جوهری که ماهیت جسمی را تغییر دهد، مثلاً مس را طلا کند. در اصطلاح عرفا، «انسان» را اکسیر نامیده اند (نظر به مقام خلافت الهی اش) و «انسان کامل» را اکسیر اعظم.

## نیز کیمیا

## الآ

به معنی بجز، مگر. جزیی از کلمه طیبیه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و مقصود، مقام ایمان به وحدانیت ذات حق است.

## الوان

جمع لون، به معنی رنگ. اهل طریقت از رنگها معانی خاصی را اراده کنند؛ چنان که

رنگ سیاه، اشاره به مقام کثرت است و رنگ آبی، به تعینات و صور مثالی اشاره دارد.

## امام

در لغت، به طور مطلق به معنی پیشواست. امام - فی الجملة - همان مقام خلافت الهی است.

## امانت

در لغت، راستی و درستکاری، امین بودن و نیز ودیعه است؛ و در اصطلاح اهل معرفت، عبارت از اطاعت حق است یا عدالت یا ولایت یا امامت. «بار امانت»، ناظر است به آیه ی 72 سوره ی «احزاب» که عرفا در تفسیر آن می گویند: امانت، همان عهد و پیمان الهی است که در روز الست، میان خالق و خلق استوار شده است. بعضی هم گویند که امانت الهی، عشق است.

## أنس

در لغت، خو گرفتن است و در اصطلاح عرفا، عبارت است از التذاذ باطن به مطالعه کمال محبوب.



در لغت، فقط خود را دریافتن است و در اصطلاح، توجه به وجود خود است همراه با

ص: 319

غفلت از حق؛ و سزاوار است که ائیت عبد از میان برخیزد.

اهل دل

اهل معنی نیز گفته اند و مقصود، کسانی است که دل آنان به انوار خدای تعالی نورانی شده باشد.

اهل نظر

مقصود، اهل کشف و شهودند.

باده

در لغت، شراب است و در زبان اهل عرفان، غلیان عشقِ ناشی از تجلیات پی در پی است که از این روی آن را «باده ی عرفان» گفته اند.

بادیه

بیابان برهوت؛ در اصطلاح، راههای دشوار و طاقت فرسایی است که سالکان طریقت را در پیش است.

نیز بیابان

بار امانت

امانت

باطن

این واژه در برابر ظاهر است و نیز از نامهای

خدای تعالی بشمار است. در لغت، پنهان و اندرون و داخل هر چیز را گویند.

بارغ ارم

اَرم

بُت

که به عربی «صنم» خوانده می شود، در اصطلاح عرفا، مقصود و مطلوب سالک و نیز مظهریت هستی مطلق، یعنی: خدای تعالی است. در وجه منفی، دوستی نفس است.

بتخانه

محلّ نگاهداری بت؛ و در اصطلاح، باطن عارف کامل است که در آن شوق و ذوق و معارف الهیّه بسیار باشد.

بتکده

محلّ نگاهداری بتان؛ در اصطلاح، همان مفهومی را دارد که از «بتخانه» اراده می شود، منتها اخصّ از آن است.

بحر

در لغت، دریاست؛ و کنایه از هستی مطلق، و نیز وحدت وجود است. همچنین دریا به معنی انسان کامل آمده؛ هستی مطلق هم بدین اعتبار که جهان امواج اوست، به کار

ص: 320

رفته است. از «بحر هستی»، تجلیات قدسی الهی را اراده کرده اند.

بدنامی

در اصطلاح اهل سلوک، به معنی مرتبه و حال ملامتی است و نشانه قطع تعلق از غیر خداست.

برزخ

در لغت به معنی چیزی است که در میان دو چیز حایل باشد. بالاخص آن چه میان دنیا و آخرت حایل شود، برزخ نامیده می شود.

برق

درخشش ناگهانی شیء است و در اصطلاح نوری است که از لوازم در برابر سالک آشکار می شود و او را به پیشگاه قرب خداوند - به منظور سیر فی الله - فرا می خواند.

بسط

در لغت، فراخی و وسعت و در برابر قبض است و در اصطلاح اهل سلوک، انبساط قلب است در اثر عنایات جمال.

نیز قبض

بشارت

در لغت، خبر خوش است و در اصطلاح،

مژده وصل محبوب.

بصیرت

دیدن است و در لسان عرفا، نیرویی است که دل را به نور قدسی منور کند تا به وسیله آن، حقایق اشیا را مشاهده نمایند.

بُعد

در لغت، دوری و در اصطلاح عبارت است از دوری بنده از مکاشفه و مشاهده.

بلا

در لغت، گرفتاری و آزمایش است و در لسان عرفا، عبارت است از ظهور امتحان حق نسبت به بنده خود، به سبب ابتلای وی به رنج و مشقت.

در بیان اهل عرفان، به معنی فیض و جذبۀ باطن است.

بیابان

این واژه در اصطلاح اهل معرفت، کنایه از حیرت و سرگردانی سالک است؛ و نشان از مقام «حیرت» دارد.

بی خودی

در اصطلاح اهل عرفان، مقام سکر است که

ص: 321

در آن، سالک در شهود حق از خود اثری نمی یابد.

بیدل

دل از دست داده را گویند که در عاشقی و شیدایی، بی فراست باشد.

بی رنگی

مقام و عالمی را گویند که در آن، تمام تعینات از میان برخاسته، نشانی از دوگانگی و کثرت در میان نباشد.

بیماری

در اصطلاح عرفا، قلق و انزعاج (ناآرامی) درونی سالک را گویند.

پاکبازی

آن است که سالک هرچه به دست آرد، در راه خدا ارزانی دارد و دل بدان مشغول نسازد.

پرده

همان حجاب است و موانعی را گویند که میان عاشق و معشوق باشد، و هر چیز که مطلوب را بپوشاند.

پیاله

ظرفی که برای نوشیدن مایعات از آن استفاده

کنند و در اصطلاح اهل سلوک، کنایه از محبوب است در آن وقت که تجلی آثاری را طلب کنند.

پیر

گاه به معنی مرشد و گاه به مفهوم قطب است. به معنی عقل و رند خراباتی نیز به کار رفته است.

پیر خرابات

عبارت از مرشد کامل است که مرید را به ترک رسوم و عادات فرا می خواند و به راه فقر و فنا رهسپار می سازد.

پیر مغان

پیر طریقت را گویند و کنایه از رهبر کامل روحانی است.

پیمانہ

در لغت، ظرف و کاسه ای است که بدان، چیزها را پیمانه کنند و یا در آن بیاشامند. در اصطلاح، دل عارف است که انوار غیبی در آن مشاهده شود.

تابِ زلف

در اصطلاح، کتمان اسرار الهی و نیز سختی های طریقت را گفته اند.

ص: 322

تجريد

در لغت، تنها ساختن و تنهایی را گویند و در اصطلاح، به معنی خالی شدن قلب و جان سالک است از ماسوی الله.

تجلّی

در لغت به معنی ظاهر شدن و جلوه کردن است و در اصطلاح، آن چه از انوار غیبی بر دل سالک آشکار شود. به تعبیری، تجلّی عبارت است از ظهور افعال و اسماء و صفات و ذات الهی در سالک.

تسبیح

منزه و پاک دانستن خداوند از صفات و تعلّقات مادی و آن چه در پیشگاه خداوندی لایق نباشد.

تقدیر

در لغت، اندازه گرفتن و تعیین مقدار است و قضا و فرمان معین الهی؛ در اصطلاح، ترک اختیار است و، آن که سالک بداند که آن چه خدا خواهد همان شود.

تلبیس

پوشاندن، پنهان کردن و مکر نمودن است و چیزی را به خلاف حقیقت آن به خلق نمایاندن.

توبه

بازگشتن است و در اصطلاح، رجوع از مخالفت فرمان حق تعالی به موافقت است.

توفیق

در لغت، موافق کردن اسباب است و در اصطلاح، قرار دادن خدای تعالی در کار بنده آن چه دوست دارد و بدان خشنود است.

توکل

در لغت، تکیه کردن و اعتماد به دیگری است؛ در اصطلاح، اعتماد بدان چه نزد خدای تعالی است و مایوس شدن از آن چه در دست مردمان است.

جام

احوال، و نیز مجلای تجلیات الهیه و مظاهر انوار نامتناهی را گویند.

جان



مراد از جانُ روح انسانی، نفسِ رحمانی و تجلیات حق است.

جانان

در لغت، معشوق و محبوب است و در اصطلاح، ذات جلیل الهی است به صفت قیومی.

ص: 323

## جان جهان

همان جانان است و مقصود، حضرت حق است در مقام استغناى مطلق.

## جبروت

در لغت، عظمت و بزرگی است؛ در اصطلاح، فاصلهٔ جهان مُلک و ملکوت را گویند که از آن به عالم اسماء و صفات نیز تعبیر شده است.

## جَبَل

در لغت، کوه است و در اصطلاح، مظهر حق تعالی است؛ چرا که موسی - علیه السلام - خدای را به تجلّی در کوه طور مشاهده کرد.

## جذبہ

در لغت، کشش و گیرایی است؛ و در اصطلاح، تقرّب و نزدیکی بنده است به خدای تعالی، بدون طی منازل و مراحل معمول در سلوک.

## جَرَس

در لغت، زنگ و درای و آواز نرم است و نیز زنگی که در کاروان به گردن اسب یا شتر ببندند. در اصطلاح، خطاب الهی است با صفت قهر و جلال.

## جرعه

یک آشام از آب و شراب و امثال آن؛ در اصطلاح، اسرار و مقامات احوالی را گویند که در سلوک از سالک پوشیده مانده باشد.

## جلوه

## تجلّی

## جمال

در لغت، نیکو صورت شدن و نیک گشتن است و در اصطلاح، ظاهر کردن کمالات معشوق است به منظور زیادتى رغبت و طلب عاشق، از راه لطف.

## جَنّت

در لغت به معنی بهشت است و در اصطلاح عرفا، مقام تجلیات را گویند.

## جنون

در لغت به معنی دیوانگی است و در اصطلاح، ظفر احکام عشق را گویند بر صفات عاشق که مقام محفوظ است.

جهل

در لغت، نادانی است و در اصطلاح عارفان به معنی مرگِ دلی است که از فهم حقایق به دور است.

ص: 324

چاه زمزم

چاهی است در مکه، و نزد اهل معنی کنایه از عین الیقین است.

چاه کنعان

چاهی که برادران یوسف، وی را در آن انداختند و در اصطلاح اهل معرفت، کنایه از جهان تاریک و ظلمانی است.

چشم

در اصطلاح سالکان و اهل عرفان، اشارت به شهود حق است.

چلیپا

در لغت به معنی خاج و صلیب است که مسیحیان، همراه با شبیه عیسی مسیح - علیه السلام - به گردن می آویزند. در ادب عرفانی، کنایه از زلف معشوق است و مظهر جلال الهی.

چنگ

سازی بسیار قدیمی با 46 سیم که با انگشت نواخته می شود. در ادب عرفانی، اصولاً هر یک از آلات موسیقی، راز و رمزی است و مراد از آن، التفات دل به عالم ملکوت است.

چهره

در اصطلاح اهل باطن، تجلیات را گویند که سالک به کیفیت آن آگاه شود و علم او در وی باقی بماند.

حال

در لغت، کیفیت و چگونگی است و در اصطلاح، وارد قلبی را گویند بدون قصد و اکتساب.

حجاب

پرده

حُسن

در لغت، نیکویی و جمال است و در اصطلاح، جمعیت کمالات را گویند در یک ذات؛ و این جز حق تعالی را نباشد.

حق

در لغت، ضدّ باطل و نیز سزاوار بودن است و در اصطلاح، عبارت از وجود مطلق است.

حکمت

در لغت، به معنی دانایی و معرفت است و در اصطلاح، علم به حقایق اشیا و اوصاف و خواص و احکام آنها، آن طور که هست.

ص: 325

خال

مبدأ و منتهای کثرت، وحدت است و خال، اشارت بدان است که در اصطلاح اهل معرفت، همان نقطه وحدت است.

خانقاه

آن جا که صوفیان در آیند و ذکر گویند، به جهر و فریاد. و چون آنچه کنند ظاهر است، اهل معرفت پیوسته بدانان تاخته اند.

خرقه

در لغت به معنی جامه ضخیم، کهنه و چند تکه است که اهل فقر پوشند.

خضری

از بندگان برگزیده خدای تعالی، که بعضی وی را از پیامبران بنی اسرائیل و برخی بنده ای از بندگان شایسته خدا دانسته اند. به فرموده قرآن کریم (کهف / 65) موسی - علیه السلام - به امر خدا نزد خضر رفت تا از او علم بیاموزد. البته در کتاب الهی، نام وی نیامده است.

در اصطلاح عرفا، نیز پیر طریقتی است که زنده جاوید است و سالک را به آب حیات - که در ظلمت جای دارد- ارشاد می کند.

خُفّاش

جانوری پستاندار مثل موش که می تواند پرواز کند. مجازاً اشاره به کسانی است که از دریافت حقایق - هر چند روشن - قاصرند.

خلوت

در لغت، جای خالی از غیر و نیز تنهایی معنی می دهد و در اصطلاح، آن است که فرد با خدای تعالی خلوت کند و جز یاد او غیری را به دل راه ندهد. در شریعت اسلام، به خلاف دیگر آیین ها، در اموری چون خلوت گزیدن، افراط و تفریط راه ندارد.

خُم

در لغت ظرفی است که در آن شراب یا سرکه ریزند و از جنس سفال است؛ در اصطلاح اهل ذوق، کنایه از بدایت سلوک است که سالک چون خم در جوش و خروش است.

خَمّار

در لغت به معنی می فروش است و در اصطلاح، پیر کامل و مرشد واصل را گویند.

خَمّخانه

محلّ نگاهداری خمره های شراب؛ ادبای عارف، عالم تجلیات ظاهر را در قلب، و جایگاه استقرار عشق و غلبات آن را خمخانه



گویند.

خودبینی

در لغت، خودخواهی و شیفته خود بودن است؛ در فرهنگ عرفانی، ضدّ خدابینی است.

خورشید

در اصطلاح اهل معرفت، انوار حاصل از تجلیات الهی و نیز مقام وحدت است؛ چنانچه ماه اشاره به کثرت است.

خوف

یعنی ترس؛ از جمله منازل و مقامات طریق آخرت است. «خائف» آن است که صرفاً از خدا، و نیز از اعمال و نیات سوء خود، بترسد.

خیال

در لغت، پندار و گمان است و در اصطلاح، غلبه ی خواطر نفسانی بر دل سالک.

خیمه

در لغت، چادر و سراپرده است و در اصطلاح عارفان، مرتبه حجاب و جهان وجود است.

دایره وجود

در اصطلاح عرفا، بمعنی جهان وجود و نیز

مقام عشق است.

درویش

در لغت، بینوا و فقیر است و در اصطلاح، کسی است که نسبت به دنیا و تعلقات آن اعتنا نکند.

دست

در اصطلاح، صفت قدرت حق را گویند.

دست افشاندن

اظهار وجد و شادی است و در اصطلاح اهل عرفان کنایه از ترک دنیاست.

دل



همان قلب است که در لسان عرفا محل و مخزن اسرار الهی است؛ و نیز به معنی نفس ناطقه آمده است.

دلبر

در لغت، آن است که دل را برآید و در لسان عرفا، آن را گویند که دل در ذیل تجلیات وی نورانی گردد.

دلدار

در لغت، آن که دل در گرو اوست و مجازاً معشوق را گویند.

ص: 327

دیر

اقامتگاه زاهدان و راهبان.

دیر مغان

محلّ اجتماع روحانیان زردشتی است و در ادب عرفانی، کنایه از مجلس اهل معرفت است.

دیو

موجودی افسانه‌ای در اساطیر ایران که نماد زشتی و بدی است. در فارسی، معادل شیطان است و نمودار صفات رذیله.

دیوانه

دیوزده، مجنون. در ادب عرفانی کسی را گویند که واله و سرگشته‌ی عشق و وادی سلوک است.

دیوانگی

در اصطلاح، نهایت تسلیم عاشق است در برابر قضای عشق.

ذکر

در لغت، یاد کردن است و در اخلاق و عرفان، به زبان یا دل، خدای را یاد داشتن. به بیان دیگر: ذکر، استیلا‌ی مذکور بر دل است؛ و اقسامی دارد.

ذوق

در لغت، چشیدن است و در اصطلاح، حالتی است ثمره‌ی تجلّی و نتیجه‌ی واردات.

ربّ الارباب

ارباب، جمع ربّ است و ربّ به معنی پروردگار و صاحب است. مقصود از «ربّ الارباب»، صرف ذات اقدس الهی است.

رضا

در لغت، خشنودی است و در اصطلاح، رفع کراهت و تحمّل مرارت احکام قضا و قدر. به تعبیری، رضا - که مقام اصلان است - خروج از رضای نفس و باز آمدن در رضای حقّ است.

رقص

حرکات خاصی که درویشان با شرایطی ویژه اجرا کنند و آن را «سماع» نیز گویند. در اصطلاح عارفان، کنایه از سیر سالک است به سوی کمال.

رمز

امر پوشیده؛ در اصطلاح عارفان، معانی باطنی را گویند که در کلام ظاهر مخفی است و نامحرمان را بدان دسترسی نیست.

ص: 328

رند

به معنی زیرک، و نیز لایبالی و بی قید است.

در اصطلاح، کسی است که جمیع کثرات و تعینات ظاهری، امکانی، اعیان و صفات را از خود دور ساخته باشد.

روی

وجه و چهره است؛ و در اصطلاح، تجلیات را گویند که سالک به کیفیت آن آگاه شود و علم آن در وی بماند.

ریا

در لغت به معنی دورویی و تظاهر به نیکی است و در اصطلاح عرفا، آن است که در اعمال و عبادات ظاهری و باطنی، نظر به خلق داشته باشند و از حق دور مانند.

زاهد

کسی که از دنیا روی گرداند. در تعبیر مذموم آن، پارسایی است که ظاهر شریعت را گرفته از باطن آن بی خبر است.

زلف

مویی که گرد گوش و جلو پیشانی روید. و کنایه است از غیب هویت که هیچ کس را بدان راه نیست.

زُنَّار

رشته ای متصل به صلیب که مسیحیان به گردن خود آویزند. در اصطلاح، علامت یکرنگی و متابعت راه یقین است.

زُهد

در لغت، از چیزی روی گردانیدن است و در اصطلاح، ترک نعمت دنیا و آخرت، و بی رغبتی به آن است که برخی بدان متظاهرند.

ساغر

پیاله شراب است؛ و مراد از آن در متون عرفانی، دل عارف است که انوار غیبی در آن مشاهده گردد.

ساقی

آب دهنده، کسی که شراب در ساغر ریزد. در ادب عرفانی، مراد از آن، کنایه از فیاض مطلق است و گاه مجازاً به امام علی ابن ابیطالب - علیه السلام - گفته شده است. گاه مرشد کامل را نیز - به استعاره - ساقی گفته اند.

به معنی رونده است و در عرفان، کسی است که پیوسته رو به سوی خدای تعالی سیر کند.

ص: 329

سایه

کنایه از جهان ظاهری و دنیای اَعْرَاض است. توجّه و التفات را نیز گفته اند.

سبو

کوزه است؛ و کنایه از جام وحدت است که از منبع فیض مطلق، هر کس را سهمی دادند.

سحاب

به معنی ابر است و کنایه از فیض الهی.

سحر

زمانی بین نیمه ی شب و طلوع آفتاب. مقام راز و نیاز سالک را سحر گویند. نیز تالّؤ انوار حق را سحر نامیده اند.

سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى

یعنی درخت سدر آخرین. درختی است در بهشت الهی.

سَرَاب

آب نما؛ در اصطلاح اهل معنی، کنایه از دنیا و امتعه ی دنیوی است.

سرگشته

سالکی که در طریق وصال حق، شیفته و

حیران و مفتون است.

سروش

پیام رسان و هاتِفِ غیبی.

سفر

در اصطلاح، قیام و توجّه دل است به پروردگار؛ و با «سیر» مترادف است.

نیز اسفار

سفینه

به معنی کشتی، و رمزی است از کالبد آدمی.

سُکر (مستی)

در اصطلاح عرفا، به معنی ترک قیود ظاهری و باطنی و توجه به حق است.

سلوک

به معنی رفتن است و در عرفان، طیّ مدارج خاص است از سوی سالک راه حق، تا به مقام وصل و فنا برسد.

سَماع

در لغت، شنیدن است؛ به معنی سرور و

ص: 330

پایکوبی و دست افشانی نیز آمده است.

سیل

در اصطلاح اهل عرفان، غلبهٔ احوال بر دل سالک است.

سینه

در لسان عرفا، صفت علم الهی را گویند.

شاهد

یعنی گواه؛ در اصطلاح، تجلی را گویند و نیز به معنی مرد کامل، مرشد، و ولیّ به کار رفته است.

شبِ قدر

شبی است که قرآن کریم، در آن بر پیامبر اکرم (ص) فرود آمد و «از هزار ماه برتر است». در لسانِ اهل عرفان، شبی است که سالک به تجلیات خاص واصل می شود و وصول وی در معرفت آغاز می گردد.

شراب

می، باده. در ادبیات عرفانی، به طور مطلق، کنایه از سکر محبت و جذبۀ حق است. عشق و ذوق سکر را نیز به شراب تشبیه کرده اند.

شراب معرفت

مقصود باده ی خدایی، شراب الهی و شراب فضیلت است؛ و نیز مقصود، همان معرفت است که خداوند به هر که خواهد عطا کند.

شَطْح

سخنانی است که در حال وجد و بی خودی از اهل معرفت صادر گردد و شنیدن آن بر ارباب ظاهر، سخت دشوار آید و بدگمانی و انکار را سبب شود.

شفا

از مهم ترین آثار دانشمند بزرگ سدهٔ پنجم، ابوعلی سیناست و شامل بخشهای منطق، طبیعیات، ریاضیات و الهیات است.

شکر

ادای سپاس است؛ و در اخلاق و عرفان، اعتراف به نعمتهاست، به دل و زبان.



شمع

نور خدای تعالی را گویند و نیز به معنی وجود آدمی، باطن، عمل باطنی، عمل نیک و بد آدمی است.

شور

در لغت، آشوب و فریاد است و در اصطلاح،

ص: 331

حالتی است مخصوص عارفان و سالکان، که نتیجه‌ی دوام حضور و یا حالی است؛ و اغلب در سماع، عارض می‌شود. نیز نام یکی از 7 دستگاه موسیقی اصیل ایران است.

شوق

در لغت، آرزومندی و میل خاطر است و در اصطلاح، میل مفرد و انس با تجلیات است.

شهود

حاضر شدن، دیدن چیزی. در اصطلاح، رؤیت حق است و عالم شهود، همان عالم شهادت است.

شهید

به معنی کسی است که در راه خدا به شهادت رسیده باشد؛ در ادبیات عرفانی، کسی است که در پرتو تجلیات معشوق، محو شود.

شیخ

به معنی مرد کهن سال است، و به معنی پیر، مرشد، مراد و بزرگ طایفه نیز آمده است.

شیدا

شدت غلیان عشق و عاشقی را گویند که عاشق، خویش را فراموش سازد.

صاحب الزمان

صاحب وقت و حال. کسی که خارج از حکم زمان و متصرفات گذشته و آینده، به حقایق امور آگاه باشد. نیز از القاب معروف پیشوای شیعیان، ولی و حجت خدا بر زمین، حضرت ولی الله الاعظم، امام عصر (عج) است.

صاعقه

آتش است که از ابر بیفتد و در اصطلاح عرفا، لهیب محبتی است که محب را به یک لحظه بسوزاند.

صبا

بادی که از سمت مشرق می‌وزد، مقابل دبور. در اصطلاح، عنایات و نفعات رحمانی را اراده کنند.

صبر

در لغت به معنی تحمل و شکیبایی است و در اصطلاح، ترک شکایت از سختی بلا نزد غیر خداست.

در اصطلاح اهل معرفت، ضدّ وحدت و تفرّد است. صحبت، از آداب طریقت بشمار می آید.

ص: 332

صَحْو

در لغت به معنی هوشیاری است. صحو و سکر دو صفت اند در بنده؛ و پیوسته بنده از خدای خود محجوب است تا اوصاف وی فانی گردد.

صَدْر

یعنی سینه؛ و در اصطلاح، روح آدمی را گویند.

صراط

پلی است که در روز حشر، خلق باید از آن بگذرند و به رضوان وارد شوند.

صَعَق (صَعَقَه)

آن است که آدمی از صدای شدید رعد، بی هوش شود. در اصطلاح اهل معنی، فنای در حق است در مقام تجلی ذاتی.

صفا

در لغت، زلالی و پاکی است و در اصطلاح عرفا، پاکی طبع از زنگار کدورت و رذایل است. نیز مکانی است در مکه که طی فاصله این مکان تا «مروه» (مکان دیگری در مکه) را - که از فرایض ایام حج است - «سعی» می نامند.

نیز مروه

صومعه

عبادتگاه راهبان است و در اصطلاح، مقام تفرّد و تجرّد از ماسوی الله است.

طوبی

نام درختی است در بهشت. در اصطلاح، «مقام طوبی» مقام انس به خدای تعالی است.

طور

طور سینا یا طور سینین، که کوه بیت المقدس نیز نامیده می شود و در فلسطین واقع است. خداوند در این کوه بر موسی (ع) تجلی کرد. نیز کنایه از سینه ای است که به اسلام گشوده شود.

ظلمت آباد

کنایه از عالم سفلی و جهان طبیعت است.

ظلمات

یعنی تاریکی‌ها (جمع ظلمت). گفته‌اند: مقصود از آن، دنیا است که تاریک و ظلمانی است.

ظهور

بروز و نمود چیزی را ظهور آن گویند و ظهور حق یعنی تجلی آن.

ص: 333

عارف

به معنی شناسنده است و در اصطلاح اهل عرفان، کسی است که به مرتبه‌ی شهود ذات و اسماء و صفات حق تعالی رسیده باشد.

عرفان

شناخت است و در اصطلاح، راه و روشی است که طالبان حق و سالکان طریقت، برای نیل به مقصود و شناسایی حق برمی‌گزینند.

عاشق

در اصطلاح اهل سلوک، جوینده‌ی باری تعالی که جز محبوب حقیقی، هیچ‌کس را نخواهد و نجوید.

عاکف

عاکف شدن، همان اعتکاف است.

نیز اعتکاف

عشق

محبت مفراط است و در عرفان، دوستی حق را گویند با وجود طلب تمام. اهل معرفت، تمام هستی و وجود کاینات و حرکت افلاک را زائیده‌ی عشق می‌دانند.

عید

به معنی جشن و روز جشن است؛ در

اصطلاح، چیزی است که از تجلی جمال بر قلب سالک عاید شود.

غمزه

حالتی را گویند که از بر هم زدن و بازگشودن چشم دلربایان پدیدار شود؛ و در اصطلاح، بر هم زدن چشم کنایه از عدم التفات و گشودن چشم اشاره به مردم‌پروری و دلنوازی است.

فغان

در لغت، ناله و فریاد است و در اصطلاح، ظاهر ساختن احوال درونی.

فقر

در لغت به معنی درویشی و ناداری است و در اصطلاح عرفا، خَلْو کَلِّی را گویند از مُسَوِّی الله.

فکر (تفکّر)

در لسان عرفا، اندیشه کردن در خدای تعالی است، به سبب التفات در آثار صنع الهی.

فنا

در لغت، نیستی و محو شدن است و در اصطلاح، فنای بنده در حق؛ بدین معنی که

ص: 334

بشریت بنده در ربوبیت حق محو و فانی گردد.

فیض

در لغت به معنی بسیاری و بخشش است و در اصطلاح اهل معنی، القای چیزی در دل از طریق الهام است.

قَابَ قَوْسَيْنِ

در لغت به معنی فاصله‌ی دو سر کمان است؛ و مأخوذ از قرآن کریم (نجم / 9) است. در اصطلاح اهل عرفان، اشاره به مقام قرب الهی است.

قبض

در لغت به معنی گرفتگی است و در اصطلاح اهل سلوک، حالتی است ناگوار در برابر بسط، و نتیجه‌ی هیبت جلال است.

نیز بسط

قد و قامت

مراد، امتداد حضرت الهیّت، یعنی برزخ و جوب و امکان است.

قطب

میزان و ملاک چیزی، شیخ یا مهتر قوم؛ در اصطلاح، رهبر بزرگ اهل طریقت را

گویند.

قلندر

در لغت بی‌مبالات و لاقید است، و در اصطلاح اهل سلوک، کسی است که خود را از هر دو جهان آزاد کرده در تجرید و تفرید به کمال رسیده و در تخریب عادات و عبادات می‌کوشد.

کاسه

کنایه از جام معرفت و ساغر محبت است که سالکان الی الله را از باده‌ی وحدت سرمست گرداند.

کامل

کسی است که از خود فانی و در بقای حق، باقی شده باشد.



در لغت، موضع امر و نهی خدای و مُلک و تدبیر و قدرت اوست و نیز علم او؛ و در اصطلاح، عالم تجلّی صفات خاص است.

در لغت، ناز و غمزه و اشارت به چشم است و در اصطلاح، تجلّی جلالی است.

کشف

در لغت به معنی پرده برگرفتن و برهنه کردن است و در اصطلاح عرفا، ظهور آن چه در خفا باشد.

کعبه

در عُرف، خانهٔ خدا در مکه است و آنان که استطاعت دارند بدان جا می روند. در اصطلاح، مقام وصل و نیز التفات و توجّه دل را به حق تعالی گویند.

کلیسا

عبادتگاه مسیحیان؛ در اصطلاح، کلیسا و کنشت کنایه از عالم معنی است.

کنار

در لغت، آغوش و وصال را گویند و در اصطلاح اهل سلوک، دریافت اسرار و دوام مراقبت آن را گویند.

کنشت

عبادتگاه یهودیان است و در اصطلاح، مقام ظهور را گویند؛ و نیز کنایه از عالم معنی است.

کوه

جبل

کوی خرابات

مراد، مقام فنا و بی خودی است.

کوی میکده

نیز کوی خرابات

کیمیا

دانشی کهن که امروزه «شیمی» خوانده می شود؛ گذشتگان گمان می کردند که ماده ای کشف خواهند کرد که در تغییر ماهیت جسم مؤثر است و مثلاً مس را طلا خواهد کرد؛ این مادهٔ خیالی، کیمیا نام داشت. در اصطلاح، کنایه از انسان کامل است.

کیمیای سعادت

در اصطلاح اهل معنی، تهذیب اخلاق است و تزکیه نفس.

گوهر

به معنی اصل، نژاد، و سنگ گران بهاست؛ و در اصطلاح، حقیقت انسان کامل است.

گوی

به معنی شیء گرد و مدور است و در اصطلاح، مجبوری و مقهوری سالک است تحت حکم تقدیر.

ص: 336

گیسو

در اصطلاح، رشته ای که در طریق طلب، سالک را به حق می رساند.

لا

یعنی نه؛ جزیی از کلمه ی طیبه ی «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و اشاره است به نفی همه عوالم غیر الهی، از انیت تا عبادت اصنام.

لاهورت

عالمی فوق همه عوالم که اختصاص به حضرت حق دارد. در اصطلاح، لاهوت عبارت است از حیات ساری در عالم ممکنات، و رحمتی همواره جاری به سوی همه عوالم دیگر.

لب

در اصطلاح، اشاره به نفس رحمانی است که به اعیان، افاضه ی وجود می کند.

لیلةالقدر

شب قدر

ماه روی

مظهر تجلیات، اعم از این که در حال بی خودی باشد یا هشیاری.

مجرد

تنها و تک افتاده؛ در اصطلاح، آن کسی است که از متاع دنیایی و علایق این جهانی بریده باشد، خود را از رذایل پیراسته کرده برای سیر الی الله مهیا شده باشد.

محاسبه

در لغت، به حساب یکدیگر رسیدن است و در اخلاق و عرفان، مرحله ای است که پس از توبه تحقق می پذیرد و رسیدگی به اعمال نیک و بد خود است.

محبوب

مورد محبت، و دوست داشتنی. به طور مطلق، حضرت حق را گویند.

محراب

در لغت، جای حرب و مبارزه است و جایی است در مساجد که امام جماعت برای نماز می ایستد. در اصطلاح عرفا، هر مطلوب و مقصودی که دل خلق بدان روی کند، محراب نامیده می شود.

محنت

در لغت، به رنج افتادن است و در اصطلاح، از لوازم سلوک است همراه با صبر.

ص: 337

در لغت به معنی زایل کردن و نیست گرداندن است و در اصطلاح، زوال اوصاف عادت است.

مراد

کسی یا چیزی که مرید در طلب اوست و در اصطلاح، کسی است که قوّت ولایت در او به مرتبه تکمیل ناقصان رسیده باشد.

مراقبت

در لغت، پیوسته مواظب بودن است و در اصطلاح، آن است که سالک دل و جان را از کارهای ناپسند و پست برحذر دارد و مراقبت کند.

مرشد

ارشادکننده؛ در اصطلاح، مظهر عقل را «مرشد» و مظهر نفس را «دلیل» گویند.

مَرَّوَه

مکانی در مکه، در نزدیکی «صفا»، مراسمی که بین صفا و مروه انجام می‌گیرد و به صورت «هَرَوَلَه» است، «سعی» نام دارد.

مرید

کسی که مطلب و مقصدی را اراده کرده؛ در

اصطلاح اهل سلوک، مرید کسی است که از اراده خویش مجرّد شده و از ما سِوَى الله بریده باشد.

مژّه

اشاره به نیزه و پیکان و تیری است که از کرشمه و غمزه معشوق به سینه عاشق رسد و در اصطلاح، حجاب سالک در ولایت است.

مست

کسی است که صفات درونی خویش را فرو می‌گیرد و مستغرق در سُکر معرفت می‌شود.

مستی

در اصطلاح، فرو گرفتن عشق، صفات درونی و بیرونی را گویند.

مشاهده

دیدن و شهود کردن است و در اصطلاح، شهود تجلّی ذات را گویند.

کسی که شوق به مطلبی دارد و در آن جهت، به نهایت عشق و شیفتگی رسیده است. نزد عارفان، کسی است که شوق وافر به لقای حق دارد.

ص: 338

مشکوة

ظرفی بلورین بوده که در آن چراغ می نهاده اند و در اصطلاح، مراد از آن، نفس است.

مطرب

طرب ساز؛ در اصطلاح، فیض رسان را گویند.

معرفت

در لغت به معنی شناخت است و در اصطلاح عارفان، شناخت خداوند است به نور باطن و به استمداد حق.

معشوق

کسی است که به او عشق می ورزند و مراد از معشوق حقیقی، ذات حق تعالی است.

مُغان

پیشوای زردشتیان را «مغ» گویند که «مغان» جمع آن است.

نیز پیر مغان و دیر مغان

مقام

عبارت از منزلت و مرتبتی است که بنده به واسطه آداب خاص و تحمل سختی بدان نایل می شود؛ در مقابل حال است.

ملکوت

عالم برزخ و مثال است و بین عالم ناسوت (مُلک) و جبروت واقع است. عرفا از آن به عالم غیب و معنی تعبیر کرده اند.

موی

در اصطلاح، مقصود از موی، ظاهر کردن هویت را گویند. و نیز، طریق طلب است و حبل المتین عارف.

می

شراب است و در اصطلاح، فیض الهی است که شامل سالک شود و سکر معرفت است که اهل طریق را دست دهد.

میخانه

مقصود از میخانه، عالم لاهوت و نیز باطن عارف کامل است که در آن، شوق و ذوق و عوارف الهی بسیار باشد.



جایی که در آن می نوشند؛ در اصطلاح، مقام مناجات را گویند به طریق محبت.

ناز

در اصطلاح، نیروبخشیدن معشوق است عاشقان را در عشق و محبت. و نیز التفات و

ص: 339

پاسخ نیاز سالک را ناز گویند.

ناقوس

زنگ دیر و کلیساهای را گویند و در اصطلاح، کنایه از توبه و انابت و زهد و عبادت است.

ناله

در اصطلاح اهل سلوک، مناجات را گویند.

نسیم

باد ملایم است و در اصطلاح، آن چه اِخبار از عنایت حق دهد.

نظر

نگاه و دیدن است؛ و در اصطلاح اهل معرفت، التفات و توجه در حقایق موجودات است و نیز التفات الهی بر سالک راه حق، و توجه بنده به حق را هم گویند.

نفس

در تعریف نفس گفته اند: جوهری مجرد است که در ذات به ماده نیازی ندارد ولی در فعل به ماده نیازمند است. عرفا گفته اند: نفس، زندان روح و دنیا، زندان نفس است.

نقاب

موانعی را گویند که معشوق را از عاشق دور

دارد و نیز سدّی است در سلوک، که سالکان را پدیدار شود.

نور

در عرفان، حق تعالی نور حقیقی و مطلق است؛ به حکم آیه ی مبارکه: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (نور / 35).

نیستی

در لسان عرفا، آن است که سالک در راه حق فانی شود و از هستی خویش هیچ نبیند.

وادی ایمن

وادی است که در آن موسی(ع) را ندای حق رسید؛ و در اصطلاح سالکان، عبارت است از طریق تصفیهٔ دل.

وَجَد

شادی و نشاط؛ در لسان عرفا، عبارت از چیزی است که بدون جهد بر قلب وارد شود. و نیز گویند: برقه‌های درخشنده‌ای است که به سرعت خاموش شود.

وجود

وجود، همان هستی است. وجود را به دریایی مَوَاج تشبیه کرده‌اند که هر موجی از آن به صورت موجود و نفس انسانی ظهور کند.

ص: 340

وجه

در لغت، روی و چهره است و نزد اهل معرفت، اعتبار ذات و جهت فیاضیت ذات حق است.

وحدت

در لغت به معنی یگانگی و یکتایی است و در اصطلاح، مقصود از وحدت حقیقی، وجود حق است. وحدت وجود یعنی آن که وجود، واحد حقیقی است و وجود اشیاء، تجلی حق به صورت اشیاء است.

وطن

در اصطلاح، استقرار بنده است در حال و مقامی خاص.

وقت

وقت، آن است که بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود، چنان که واردی از حق بر دل وی پیوندد. و نیز احوالی چون توکل، تسلیم و رضا است که بر سالک وارد می شود.

ولایت

در لغت، فرمانروایی و نیز دوستداری است و در اصطلاح، قیام عبد برای حق در حال فنای

از خود است و به تعبیری، فنای بنده در حق و بقای وی به حق.

هجر

در لغت، دوری است و در اصطلاح، التفات ظاهری و باطنی سالک است به غیر حق؛ و نیز غیبت از تجلیات ذاتی.

هشیاری - هوشیاری

در اصطلاح اهل سلوک و عرفان، مقام توحید و استقامت سالک را گویند و با «صحو» مترادف است.

هوا (هوی)

در لغت به معنی آرزو و میل نفس است و در اصطلاح، گرایش به امیال نفسانی و روی گردانی از روحانیات و التفات به مادیات.

یم

در لغت به معنی دریاست و در اصطلاح، به معنی دریای هستی است که همان رحمت و اسعۀ حق تعالی بشمار می آید.

نيز بحر، دريا

ص: 341

## فہرست اعلام (اشخاص)

آدم (ع) 277، 182، 180، 94، 70

آیت اللہ - حائری یزدی

پنج مصدر (پنج تن، صلوات اللہ علیہم) 275

امام محمد باقر (ع) 276

امام محمد تقی (ع) 276

امام موسی کاظم (ع) 276، 255

انگلیسی [- رضا خان] 266

ایاز 132

بلیقیس 107

بو الحسن امام - رضا (ع)

پور آزر (ابراہیم «ع») 290

ابو القاسم محمد - محمد (ص)

احمد - محمد (ص)

احمد (خمینی) 304، 205

ادریس 261

اسکندر 156

امام (خمینی) 309، 308، 172، 111

امام جعفر صادق (ع) 276

امام حسن عسکری (ع) 276

امام حسن مجتبیٰ (ع) 304، 276

امام حسين (ع) 276

امام رضا (ع) 225، 276

امام زمان (عج) 263، 262، 260، 279، 276، 275، 271، 265، 332

امام سجّاد (ع) 276

امام عصر - امام زمان (ع)

امام عليّ بن ابي طالب (ع) 261، 254، 311، 304، 279، 278، 276

امام عليّ نقى (ع) 276

ائمّة هدى (ع) 30

ابليس 172

ابن سينا 331، 115، 44

ابو عليّ سينا - ابن سينا

پيامبر خدا - محمّد (ص)

پيغمبر - محمّد (ص)

پيمبر - محمّد (ص)

تقى - امام محمّد تقى (ع)

توران 263

جعفر - امام جعفر صادق (ع)

حائرى يزدي، آيت الله شيخ عبد الكريم 278، 271، 267، 262

حسن - امام حسن مجتبى (ع)

حسن (خمينى - نوه حضرت امام) 304

حسين - امام حسين (ع)

حضرت زهرا - فاطمة زهرا (س)

حضرت صاحب زمان - امام زمان (عج)

حيدر - امام علي بن ابي طالب (ع)

ختم الاوصيا - امام زمان (ع)

ختم المرسلين - محمد (ص)

خسرو (پرويز) 129، 116، 98، 75، 154

خضر (ع) 326، 139، 92

خليل (حضرت ابراهيم «ع») 114، 88، 313، 261، 174، 163

خير المرسلين - محمد (ص)

داود (ع) 261، 171، 114

دخت موسى جعفر - فاطمة معصومه (س)

رسول اكرم - محمد (ص)

رسول خدا - محمد (ص)

رضيّه - فاطمة زهرا (س)

روح الامين 56

روح قدس 281

زليخا 98، 89

زهرا - فاطمة زهرا (س)

پيامبر اكرم - محمد (ص)

ساسانيان 271

سالار توران [- اشكوبوس] 263



سبطين (حسن و حسين، عليهما السلام) 304

سجّاد - امام سجّاد (ع)

سعدى 314

سفينة نوح 260

سكندر - اسكندر

سلطاني (طباطبائي)، آيت الله سيّد محمد باقر 205، 197

ص: 342

سلمان (فارسی) 267

سليمان (ع) 265، 107، 92، 76

سيستاني [- رستم] 263

شه ايران [- اسفنديار] 263

شه جم 271

شه طوس - امام رضا (ع)

شيرين 221، 200، 159، 98، 75، 302، 247

شيطان 208، 180، 172، 115

صاحب الزمان - امام زمان (عج)

صدّام 195

صدر، آيت الله سيّد صدر الدّين 205، 197

عبد الكريم - حائري يزدي

عسكري - امام حسن عسكري (ع)

علي - امام علي بن ابي طالب (ع)

علي - امام سجّاد (ع)

علي (خميني - نوه حضرت امام) 304

عيسى (ع) 178، 176، 114، 89، 277، 261، 255

فاطمه زهرا (س) 255، 254، 253، 312، 276

فاطمه طباطبائي 196، 194، 193، 204، 203، 202، 198، 197، 244، 237، 232، 209، 205، 312، 304

فاطمه معصومه (س) 254، 253

فرعون 178

فرہاد 159، 154، 129، 98، 75، 274، 247، 231، 221، 200، 302

قائم آل محمد - امام زمان (عج)

قیصر 129، 272

کاظم - امام موسی کاظم (ع)

کریم - حائری یزدی

کسری 129

کنعان 119

کی [- کیخسرو] 99

کیقباد 129

فاطمی - فاطمہ طباطبائی

لسان الغیب - حافظ

لیلی 274

مانی 264

مجتبی - امام حسن مجتبی (ع)

مجنون 154، 113، 98، 91، 63، 274، 168

محمد - امام محمد باقر (ع)

[حضرت] محمد بن عبد اللہ (ص) 205، 261، 260، 255، 254، 206، 279، 278، 277، 276، 262، 312، 304

مصطفی - محمد (ص)

منصور [- حسین بن منصور حالج] 52، 246، 226، 155، 142، 82

موسی، موسی عمران (ع) 115، 107، 246، 231، 208، 178، 174، 289، 261، 255

موسی، موسی جعفر - امام موسی کاظم (ع)

مهدی، مهدی آخر زمان، مهدی قائم - امام زمان (عج)

ناپلئون 272

نقی - امام علی نقی (ع)

نمرود 114

نوح 261، 260، 180، 178، 44، 298

ولی عصر - امام زمان (عج)

هند 128، 271

یاسر 247

یاسر (خمینی - نوه حضرت امام) 304

یعقوب 153

یوسف 162، 153، 119، 98، 89، 298، 180

ص: 343

## فهرست اعلام (مکانها، کتابها و...)

آنورس 271

تخت سلیمان یا سلیمانی 148، 128، 247، 196

ترکستان 271

انجیل 255

ایران 271، 264

باغ ارم - ارم

بلغار 271

تاج خسروکی (کیخسرو) 148

تاج کیانی 265

خرداد - نیمه خرداد

دیوان امام 315

تورات 255

جام جم 148، 99

جبال، جبل - طور

جام 116، 99

جمهوری اسلامی 197، 195، 193، 206

جیحون 113

چین 258

حبش 271

حجاز 313، 171، 166

حرم (بيت الحرام) 309، 307، 42

حوزه علمیه قم 301، 278، 267

زمزم 145

نیمه خرداد 154

وادی ایمن 169

هند 271، 128

یزد 278

سکه صاحبقرانی 266

سودان 271

شفاء 44

شیراز 257، 128

صفا 171، 160، 145، 137، 43

طور (جبال، جبل) 161، 115، 52، 228، 210، 208، 178، 174، 289، 246، 231، 229

طور سینا، طور سینین - طور

طوس 128

عمان 271

غازان 271

فتوحات 51

فرات 239

فلسطین 333

قرآن کریم 260، 241

قفقاز 271

قم 256, 257, 262, 301

کاشمر 299

کعبه 195, 212, 256, 309, 313, 145, 147, 164, 171, 176, 60, 71, 108, 137, 140

کوثر 83, 149, 256, 306

مدینه 256

مروه 160

مشعر 256

مصباح [الانس] 51

منا (منی) 43

نگارستان چین 258

ص: 344







● آب زندگانی

قد دلجویت اندر گلشن حُسن

یکی سروی است کاندر «کاشمر» نیست

هَزَجِ مَسَدَسٍ مَقْصُورٍ

مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ

.--U--- / U--- / U

قطعه / 5 بیت / عراقی

از اشعار دوران شباب حضرت امام(س)

قافیه: کاشمر، تر... - «ر»، حرف رویّ

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، مراعات نظیر

● آتش عشق

کیست کاشفتهٔ آن زلف چلیپا نشود

دیده ای نیست که بیند تو و شیدا نشود

رَمَلٍ مُّثَمَّنٍ مَّخْبُونٍ مَّحْذُوفٍ

فَلَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

-U-- / UU-- / UU-- / UU-

غزل / 7 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: چلیپا، شیدا... - «الف»، حرف رویّ

ردیف: نشود

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، إغراق، مراعات نظیر

● آتش فراق

بیدل کجا رود، به که گوید نیاز خویش؟

با ناکسان چگونه کند فاش راز خویش؟

مُضَارِعِ مُتَمَّنِّ أَحْرَبِ مَكْفُوفِ مَحْذُوفِ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتُ

U -- U / - U - U / U -- U / - U -- .-

غزل / بیت / عراقی

جمادی الاوّل / 1407 / دی 1365

قافیه: نیاز، راز...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِي

- «ر»، حَرْفِ رَوِيّ

ردیف: خویش

هنر شعری و بلاغی: جناس، التقات، تضادّ (مطابقه)

● آرزوها

در دلم بود که آدم شوم اما نشدم

بی خبر از همه عالم شوم اما نشدم

رَمَلِ مُتَمَّنِّ مَحْبُونِ مَحْذُوفِ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

ص: 347

-U--/UU--/UU--/UU-

غزل / بیت 9 / عراقی

7 ذیقعدہ 1405 / 5 مرداد 1364

قافیه: آدم، عالم... - «م»، حرف روی

ردیف: شوم اما نشدم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، إغراق، رَدِّ مَطْلَع

● آفتاب نیمه شب

ای خوبرخ که پرده نشینی و بی حجاب

ای صد هزار جلوه گر و باز در نقاب

مُضَارِعِ مُتَمَّنِّ أَحْرَبِ مَكْفُوفِ مَقْصُورِ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتُ

.-U/-U-U/U--U/-U--

غزل / بیت 8 / عراقی

5 جمادی الاول 1407 / 19 دی 1365\* [1]

قافیه: حجاب، نقاب...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ب»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، مراعات نظیر، تَرْصِيع، جِنَاس

● آن روز

آن روز که ره به سوی میخانه برم

یاران، همه را، به دلّ و مسند سپرم

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/U- U/U--U/U --

رباعی / 2 بیت / عراقی

12 جمادی الثانی 1405 / 14 اسفند 1363

قافیه: برم، سپرم ...

- «ر»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره، مُوشِحٌ مُشَوِّشٌ (فاطمی)

● آن کیست؟

آن کیست که روی تو به هر کوی ندید

آوای تو در هر در و منزل نشنید

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَهْتَمُّ\*\* [2] مصراع اول

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعُولٌ

--U/U- U-/U-- U/U --.

ص: 348

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ أَهْتَمَ مصراع دّوم

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعُولُ

.-U/ U-- U/ U--U/ U --

رباعی / 2 بیت / عراقی

از سروده های حضرت امام(س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی

قافیه: ندید، نشنید...

- «ی»، رِذْفِ اصلی

- «د»، حرف رویّ

هنر شعری و بلاغی: مبالغه

● آواز سروش

بر در میکده پیمانۀ زدم، خرقه به دوش

تا شود از کفم آرام و، رود از سر هوش

رَمَلٍ مُثَمَّنٍ مَخْبُونٍ مَقْصُورٍ

فَاعِلَاتُنَّ / فَعِلَاتُنَّ / فَعِلَاتُنَّ / فَعِلَاتُنَّ

.-U--/ U U--/ U U--/ U U -

غزل / 6 بیت / عراقی

رجب 1405 / فروردین 1364

قافیه: دوش، هوش...

- «و»، رِذْفِ اصلی

- «ش»، حرف رویّ

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس مکرّر

● آینه جان

بر در می‌کده بگذشته ز جان آمده ام

پشت پایی زده بر هر دو جهان آمده ام

رَمَلِ مُثَمَّنٍ مَّخْبُونٍ مَحْذُوفٍ

فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعِلُنْ.

-U--/ UU--/ UU--/ UU -

غزل / بیت 7 / عراقی

از اشعار دوران شباب حضرت امام(س)

قافیه: جان، جهان...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوِّی

ردیف: آمده ام

هنر شعری و بلاغی: جناس، رَدُّ الصِّدْرِ إِلَى الْعَجْزِ، تشبیه، تلمیح، تضادّ (مطابقه)

● اخگر غم

آن که ما را جفت با غم کرد، بنشانید فرد

دیدی آخر پرسشی از حال زار ما نکرد؟!

رَمَلِ مُثَمَّنٍ مَّقْصُورٍ

فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعِلاتُ

-U--/- U--/- U--/- U -

غزل / بیت 7 / عراقی

از اشعار دوران جوانی حضرت امام(س)

قافیه: فرد، نکرد...

ص: 349



- «ر»، حرف قید

- «د»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)، مراعات نظیر، تضمین، تشبیه، جناس

● از باد بهار...

از باد بهار، بوی دلدار آمد

.....

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرُ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَع

-- U - U - U / U - U - U - / -

مصراعى از يك رباعى گمشده / عراقى

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: دلدار

«الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف: آمد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، حُسن مطلع

● از دست تو...

از دست تو در پیش که، فریاد برم؟

از دادستان همچو تویی داد برم؟

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعْلُنْ

--U/U-- U/U-- U/U--

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثاني 1405 / اسفند 1363

قافیه: فریاد، داد...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «د»، حرف رویّ

ردیف: برم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، اقتباس

● استخاره

بهار آمده، دستار زهد پاره کنید

به پیش پیر مغان رفته استشاره کنید

مُجْتَبًّ مُثَمَّنٍ مَّحْبُوبٍ مَّقْصُورٍ

مَفَاعِلُنْ / فَعِلَاتُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعِلَاتُ

.-U-U- / UU-- / U-U- / UU

غزل کوتاه / 2 بیت / عراقی

در فاصله سالهای 1340 تا 1355 ق/ 1309 تا 1324 ش\* [3]

قافیه: پاره، استشاره...

- «الف»، رَدْف اصلی

ص: 350

- «ر»، حرف رویّ

- «ه»، حرف وصل

ردیف: کنید

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، مراعات نظیر، استعاره

● اسرار جان

ای دوست! پیر می‌کده از راه می رسد

با یک گل شکفته به همراه می رسد

مَضَارِعُ مُتَمَّنِّ أَحْرَبِ مَكْفُوفٍ مَحْذُوفٍ

مَفْعُولُ/فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ/ فَاعِلُنْ

--U/-U -U/U --U/-U --.

غزل / 9 بیت / عراقی

11 جمادی الثانی 1409 / 29 دی 1367

قافیه: راه، همراه ...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ه»، حرف رویّ

ردیف: می رسد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه، جناس زائد، تضاد (مطابقه)، تنسیق الصفات، استعاره، کنایه

● اسیر

فخر است برای من فقیر تو شدن

از خویش گسستن و اسیر تو شدن

هَرَجَ مُتَمَّنِّ أَحْرَبِ مَقْبُوضِ مَكْفُوفِ مَجْبُوبِ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَل

- U/ U -U -/ U --U/ U --

رباعی / 2 بیت / عراقی

12 جمادی الثانی 1405 / 14 اسفند 1363

قافیه: فقیر، اسیر...

- «ی»، رَدْفِ اصلی

- «ر»، حرفِ رویّ

ردیف: تو شدن

هنر شعری و بلاغی: مراعاتِ نظیر، اغراق، اقتباس، مَوْشَح مرتّب (فاطی)

● اسیر نفس

فاطی! اگر از طارم اعلا گذری

از خاک گذشته، از ثریا گذری

هَزَجِ مُثَمَّنِ أَخْرَبِ مَكْفُوفِ مَجْبُوبِ مصراعِ اوّل

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَل

- U/ U -- U/ U -- U/ U --

هَزَجِ مُثَمَّنِ أَخْرَبِ مَقْبُوضِ مَكْفُوفِ مَجْبُوبِ

مصراعِ دوّم

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَل

- U/ U -U -/ U --U/ U --

رباعی / 2 بیت / عراقی

1404 / خرداد 1363

قافیه: اعلا، ثریاً... - «الف»، حرف رویّ

ص: 351

ردیف: گذری

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، اقتباس

● افسوس!

افسوس که عمر در بطالت بگذشت

با بار گنه، بدون طاعت بگذشت

هَرَجَ مُثَمَّنٌ أَحْرَبَ مَقْبُوضِ أَزَلِّ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَاغْ

U / U - U - / U -- .- / - - -

رباعی / 2 بیت / عراقی

از سروده های اخیر حضرت امام(س)\* [4]

قافیه: بطالت، طاعت... - «ت»، حرف روی

ردیف: بگذشت

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

● ... اگر بگذارد

قم بدکی نیست از برای محصل

سنگک نرم و کباب اگر بگذارد

مُنْسَرِحٌ مُثَمَّنٌ مَطْوِيٌّ مَجْحُوفٌ

مُفْتَعِلُنْ / فَاِعِلَاتُ / مُفْتَعِلُنْ / فَعْ

- / - U U - / - U - U / - U U -

قطعه / 4 بیت / عراقی و هندی

از اشعار ایام جوانی و دوران طلبگی حضرت امام(س)

قافیه: کباب، خواب...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ب»، حرفِ رَوِّی

ردیف: اگر بگذارد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جمع

● انتظار

از غم دوست، در این می‌کده فریاد کشم

دادرسی نیست که در هجر رخس داد کشم

رَمَلِ مُثَمَّنٍ مَخْبُونٍ مَحْذُوفٍ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

-U --/ UU--/ UU--/ UU -

غزل / بیت 7 / عراقی

از سروده های حضرت امام(س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی

قافیه: فریاد، داد...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «د»، حرفِ رَوِّی

ردیف: کشم

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه) تلمیح

● ای پیر!

ای پیر! بیا به حقّ من پیری کن

حالم ده و دیوانه زنجیری کن







- «ی»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

● ایمان

آن را که زمین و آسمانش جا نیست

بر عرش برین و کرسی اش مأوا نیست

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ أَزَلٌّ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَاغٌ

.- / --- U / U - U - / U - -

رباعی / 2 بیت / عراقی

رمضان 1404 / خرداد 1363

قافیه: جا، مأوا... - «الف» حرف روی

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، اغراق

● ای مهر!

ای مهر! طلوع کن که خواهیم همه

در هجر رخت در تب و تابیم همه

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ مَكْفُوفٍ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعَلٌ

- U / U - U - / U - - U / U - -

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: خوایم، تایم...

- «الف»، رذف اصلی

- «ب»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

- «م»، حرف خروج

ص: 353

ردیف: همه

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه

● باده

ماه رمضان شد، می و میخانه برافتاد

عشق و طرب و باده، به وقت سحر افتاد

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَّقْصُورٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلٌ / مَفَاعِلٌ / مَفَاعِلٌ

.--U/U--U/U--U/U--

غزل کوتاه / 3 بیت / عراقی

29 شعبان 1407 / 8 اردیبهشت 1366

قافیه: بر، سحر... \_ «ر»، حرف روی

ردیف: افتاد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره

● باده الّست

هشیاری من بگیر و مستم بنما

سرمست ز باده الّستم بنما

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعْلٌ

.-U/U-U-/U--U/U--

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: مستم، الستم...

- «س»، حرف قید

- «ت»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

ردیف: بنما

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، تضاد (مطابقه)

● باده حضور

در لقای رخس ای پیر مرا یاری کن

دستگیری کن و پیری کن و غمخواری کن

رَمَلٍ مَّتَمَّنٍ مَّخْبُونٍ مَّحْذُوفٍ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-U--/UU--/UU--/UU-

غزل کوتاه / 7 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: یاری، غمخواری...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف: کن

هنر شعری و بلاغی: تکرار، حشو ملیح، جناس، مراعات نظیر

● باده عشق

من خراباتیم از من سخن یار مخواه

گنگم، از گنگ پریشان شده گفتار مخواه

رَمَلٍ مَثْمَنٍ مَخْبُونٍ مَّقْصُورٍ

ص: 354

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

.--U --/ UU--/ UU--/ UU -

غزل / 5 بیت / عراقی

5 جمادی الاول 1407 / 19 دی 1365\* [5]

قافیه: یار، گفتار...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حرفِ رَوِّی

ردیف: مخواه

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه) تشبیه

● باده هوشیاری

برگیر جام و جامه زهد و ریا درآر

محراب را به شیخ ریاکار واگذار

مُضَارِعِ مُنَمَّنِ أَخْرَبِ مَكْفُوفِ مَقْصُورِ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتُ

-U/- U- U/ U--U/- U --

غزل / 7 بیت / عراقی

10 رجب 1409 / 28 بهمن 1367

قافیه: درآر، واگذار...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حرفِ رَوِّی

هنر شعری و بلاغی: جناس زائد، مراعات نظیر

● بارِ امانت

غمی خواهم که غمخوارم تو باشی

دلی خواهم، دل آزارم تو باشی

هَزَجٌ مُّسَدَّسٌ مَّحْذُوفٌ

مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعُولُنْ

--U---/ U ---/ U

غزل / 7 بیت / عراقی

رجب و شعبان 1409 / اسفند 1367

قافیه: غمخوارم، آزارم...

- «الف»، رَدْفٌ اصْلِيٌّ

- «ر»، حرفِ رَوِيٍّ

- «م»، حرفِ وِصْلٍ

ردیف: تو باشی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح

● بارِ یار

اکنون که در می‌کده بسته است به رویم

بهرتر که غم خویش، به خمّار بگویم

هَزَجٌ مُّثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَّحْذُوفٌ

مُفْعُولٌ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعُولُنْ

--U/ U--U/ U-- U/ U --

غزل / 6 بیت / عراقی



شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: رویم، بگویم...

- «و»، رَدْف اصلی

ص: 355

- «ی»، حرف رویّ

- «م»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: جناس، مراعات نظیر

● با عشقِ...

با عشق رخت «خلیل» را ناری نیست

جویای تو با فرشته اش کاری نیست

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَزَلِّ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَاغٌ

-- U / U- U- U- / U- /-.

بیتی از یک رباعی گمشده / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: ناری، کاری

- «الف»، رَدْفِ اصلی

- «ر»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، اقتباس، جناس مطرّف

● باغ زیبایی

ای روی تو نوربخش خلوتگاهم

یاد تو فروغِ دل ناآگاهم

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَبْتَرِ\* [6]

مَفْعُولُ مَفَاعِلِنَ / مَفَاعِلَيْنَ / فَع

-- U- / U- U- / U- ----

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: خلوتگاهم، ناگاهم...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ه»، حرفِ رَوِّی

- «م»، حرفِ وِصْلِی

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، تشبیه

● با که گویم

با که گویم غم دیوانگی خود، جز یار

از که جویم ره میخانه بغیر از دلدار؟

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مُشَعَّثٌ مَقْصُورٌ\*\* [7]

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

- U U - / U U - / U U - / U - .

غزل / 7 بیت / عراقی

رجب و شعبان 1410 / اسفند 1367

قافیه: یار، دلدار

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حرفِ رَوِّی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، رَدُّ الصِّدْرِ إِلَى الْعَجْزِ، تکرار، حسن تخلّص



● بُت

با چشم منی، جمال او نتوان دید

با گوش تویی، نغمه او کس نشنید

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَزَلِّ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَاغ

U -- / - U / U - / - U / - .

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: دید، نشنید...

- «ی»، رَدْفِ اصلی

- «د»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)، مراعات نظیر

● بُت یکدانه

خرم آن روز که ما عاکف میخانه شویم

از کف عقل برون جسته و دیوانه شویم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مَقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُ

U U - / U U - / U U - / U - .

غزل / 6 بیت / عراقی

شعبان 1405 / اردیبهشت 1364

قافیه: میخانه، دیوانه...

- «الف»، رَدْفِ اصْطِلَى

- «ن»، حَرْفِ رَوَى

- «ه»، حَرْفِ وَصَلِ

ردیف: شویم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه

● برای احمد\* [8]

احمد است از محمّد مختار

که حمیدش نگاه دار بود

خَفِيفٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ (مَقْصُورٌ)

فَاعِلَاتُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعِلُنْ (فَعِلَان)

(U U - (U U - / U - U - / U - .)

قطعه / 7 بیت / عراقی

ذیحجه 1406 / آذر 1365

قافیه: نگاهدار، پایدار...

- «الف»، دَوَم، رَدْفِ اصْطِلَى

- «ر»، حَرْفِ رَوَى

ردیف: بود

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر

● بردار حجاب!

تا کوس «أنا الحق» بزنی، خودخواهی

در سرّ هویتش تو ناآگاهی



هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ أَبْتَرُ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلٌ / مَفَاعِيلُنْ / فَع

-- / ---U / U-- U / U --

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: خواهی، آگاهی...

- «الف»، رَدْفِ اصْلَی

- «ه»، حرفِ رَوِّی

- «ی»، حرفِ وِصْلِ

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، اقتباس

● بستم...

بستم بر در میخانه فکن تا ساقی

ساغری آرد و دردم همه درمان سازد

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-U-- / UU-- / UU-- / UU -

بیتی از یک غزل مفقود / عراقی

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: هر دو کلمه «درمان» و «سازد» احتمال دارد...

درمان:

- «الف»، رَدْفِ اصْلَی



- «ن»، حرف رویّ

سازد:

- «الف»، رِذْف اصلی

- «ز»، حرف رویّ

- «د»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)، مراعات نظیر، استعاره

● بشارت باد!

گرفتم ساغری از دست مستی

تعالی الله - چه مستی و چه دستی!

هَزَجٌ مُّسَدَّسٌ مَّحْذُوفٌ

مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعُولُنْ

--U --- / U--- / U

غزل کوتاه / 2 بیت / عراقی

از اشعار قدیمی حضرت امام(س)

قافیه: مستی، دستی...

- «س»، حرف قید

- «ت»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: جناس مُطَرَّف، استعاره، لفّ و نشر، مراعات نظیر

● بلای هجران

هیچ دانی که ز هجران تو حالم چون شد

جگرم خون و دلم خون و سرشکم خون شد

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مُشَعَّثٌ مَقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ (فَعِلَاتُنْ) / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَع

ص: 358

.U--(U U--) U U /--/-- / -- U U -

غزل کوتاه / 3 بیت / عراقی

جمادی الثانی و رجب 1409 / بهمن 1367

قافیه: چون، خون...

- «و»، رَدْف اصلی

- «ن»، حرف رویّ

ردیف: شد

هنر شعری و بلاغی: جناس تامّ، مراعات نظیر، جناس مُطَرَّف

● بلبِل از...

بلبِل از دوری گل، ناله و افغان بکند

.....

رَمَل مُثَمَّن مَحْبُون مَحْذُوف

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

.-U--/ U U--/ U U--/ U U -

مصراعى از يك غزل گمشده / عراقى

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: افغان...

- «الف» رَدْف اصلی

- «ن»، حرف رویّ

ردیف: بکند

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، مراعات نظیر

● بنما نظری!

ای شادی من، غصّه من، ای غم من

ای زخم درون من و ای مرهم من

هَزَجٌ مُّثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَّجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعْلٌ

--U/U-- U/U --U/U --

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: غم، مرهم... - «م»، حرف روی

ردیف: من

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)

● بوی نگار

آن ناله ها که از غم دلدار می کشم

آهی است کز درون شرربار می کشم

مُضَارِعٌ مُّثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَحْذُوفٌ

مَفْعُولٌ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلُنْ

--U/-U-U/U --U/-U --

غزل / 7 بیت / عراقی

از سروده های امام(س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی

قافیه: دلدار، شرربار، ...

- «الف»، رذف اصلي

- «ر»، حرف روي

ص: 359

ردیف: می کشم

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر، جناس خطّ

● بهار

بهار آمد که غم از جان برد، غم در دل افزون شد

چه گویم کز غم آن سرو خندان، جان و دل خون شد

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ سَالِمٌ

مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ

--- U --- / U --- / U --- / U

غزل / 6 بیت / عراقی

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: افزون، خون...

- «و»، رَدْفِ اصْلِيّ

- «ن»، حَرْفِ رَوِيّ

ردیف: شد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تکرار، تلمیح، استعاره

● بهار آرزو

بر در میکده ام پرسه زنان خواهی دید

پیر دل باخته با بختِ جوان خواهی دید

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَنحُبُونٌ مَقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

- / UU - / UU - / UU - / UU -

غزل / 6 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / بهمن 1365

قافیه: زنان، جوان...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ن»، حرف رویّ

ردیف: خواهی دید

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر

● بهار جان

بهار آمد، جوانی را پس از پیری ز سر گیرم

کنار یار بنشینم، ز عمر خود ثمر گیرم

هَزَج مُثَمَّنْ سالم

مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ

---U ---/ U---/U---/U

غزل / 6 بیت / عراقی

رجب 1407 / اسفند 1366

قافیه: سر، ثمر... - «ر»، حرف رویّ

ردیف: گیرم

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر

● بیدار شو!

غیر ره دوست، کیّ توانی رفتن؟

جز مدّحت او کجا توانی گفتن





هَرَجَ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ أَبْتَرِ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَع

--U/-U-U/-U---/-

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: رفتن، گفتن...

- «ف»، حرف قید

- «ت»، حرف روی

- «ن»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس

● بی راهه

علمی که جز اصطلاح و الفاظ نبود

جز تیرگی و حجاب چیزی نفزود

هَرَجَ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ مَكْفُوفِ أَهْتَمَ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعُولُ

--U/U--U/-U-U/U-.

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: نبود، نفزود...

- «و»، رَدْفِ اصْلِی

- «د»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

● بی قرار

یاران! دل دردمند ما را نگرید

طوفان کشنده بلا را نگرید

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ مَكْفُوفٍ أَهْتَمَّ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعُولٌ

--U/U--U/-U-U/U-.

رباعی / 2 بیت / عراقی

10 جمادی الثانی 1405 / 12 اسفند 1363

قافیه: ما، بلا...

- «الف»، حرف روی

ردیف: را نگرید

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، مُوشِحٌ مُشَوِّشٌ (فاطی)

● بیگانه خویش

تا روی تو را دیدم و دیوانه شدم

از هستی و هرچه هست بیگانه شدم

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٍ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/U--U/U--U/U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: دیوانه، بیگانه...

- «الف»، ردّف اصلی

- «ن»، حرف رویّ

- «ه»، حرف وصل

ردیف: شدم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره

● پرتو حُسن

ص: 361

خواست شیطان بد کند با من، ولی احسان نمود

از بهشتم برد بیرون، بسته جانان نمود

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

-U- /--U-/- - U-/- - U-.

غزل / 6 بیت / عراقی

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: احسان، جانان...

- «الف» دوّم، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوّیّ

ردیف: نمود

هنر شعری و بلاغی: جناس تامّ، جناس ناقص، جناس مطرف، تلمیح

● پرتو خورشید

مژده ای مرغ چمن! فصل بهار آمد باز

موسم می زدن و بوس و کنار آمد باز

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

-UU/- - UU/- - UU/- -U-.

غزل / 7 بیت / عراقی

رجب 1407 / اسفند 1365

قافیه: بهار، کنار...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حَرْفِ رَوِّی

ردیف: آمد باز

هنر شعری و بلاغی: حَسَنِ مَطَّلَع، مراعات نظیر، تشبیه

● پرتو عشق

عشق اگر بال گشاید به جهان حاکم اوست

گر کند جلوه در این کون و مکان حاکم اوست

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَحْبُونٌ مَقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُ

-UU/-- UU/-- UU/--U.-

غزل / 6 بیت / عراقی

رجب 1405 / فروردین 1364

قافیه: جهان، مکان...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حَرْفِ رَوِّی

ردیف: حاکم اوست

هنر شعری و بلاغی: تَضَادٌّ (مطابقه)، مراعات نظیر، تشبیه، اغراق

● پرچم

این عید سعید، عید حزب الله است

دشمن ز شکست خویشتن آگاه است

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَزَلِّ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَاعُ

--U/-U-U/U ---/-.

ص: 362

رباعی / بیت 2 / عراقی

28 جمادی الثانی 1404 / 12 فروردین 1363

قافیه: الله، آگاه...

- «الف» دوّم، رَدْف اصلی

- «ه»، حرف رویّ

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس

● پرده نشین

این قافله از صبح ازل سوی تو رانند

تا شام ابد نیز به سوی تو روانند

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَقْصُورٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ

--U/U-- U/U -- U/U --.

غزل / 6 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: رانند، روانند...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ن» اوّل، حرف رویّ

- «ن» دوّم، حرف وصل

- «د»، حرف خروج

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، لفّ و نشر

● پرواز جان

گر به سوی کوچۀ دلدار راهی باز گردد

گر به بخت خفته ام با من دمی همساز گردد

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ سَالِمٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

--U/--U/--U/--U--

غزل/ 6 بیت/ عراقی

جمادی الثانی 1407 / بهمن 1365

قافیه: باز، دمساز...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ز»، حَرْفِ رَوِّی

ردیف: گردد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح، جناس

● پریشان

تا تکیه گهت عصای برهان باشد

تا دیدگهت کتاب عرفان باشد

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَبْتَرِ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعْ

--U/-U-U/-U-- -/-

رباعی/ 2 بیت/ عراقی

جمادی الاوّل 1405 / بهمن 1363



قافیه: برهان، عرفان...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوّی

ردیف: باشد

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، ترصیح

ص: 363

● پناه

فربادرس ناله درویش تویی

آرامی بخش این دل ریش تویی

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ مصراع اول

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلٌ / مَفَاعِيلٌ / فَعَلٌ

--U/U-- U/U -- U/U-

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَمَ أَشْتَرٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ مصراع دوم

مَفْعُولُنْ / فَاعِلُنْ / مَفَاعِيلٌ / فَعَلٌ

-- /-U/U-- U/-U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

10 جمادی الثانی 12/1405 اسفند 1363

قافیه: درویش، ریش...

- «ی»، رِذْفِ اصْلِی

- «ش»، حَرْفِ رَوِیِّ

ردیف: تویی

هنر شعری و بلاغی: مبالغه، مُوسَّحٌ مرتَّب (فاطی)

● پناهی نرسید!

ای پیر! مرا به خانقاهی برسان

یاران همه رفتند، به راهی برسان

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ أَهْتَمٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلٌ / فَعُولٌ

--U/U-- U/-U - U/U - .

رباعی / 2 بیت / عراقی

12 جمادی الثانی 1405 / 14 اسفند 1363

قافیه: خانقاهی، راهی...

- «الف» رِذْفِ اصْلِی

- «ه»، حَرْفِ رَوِّی

- «ی»، حَرْفِ وَصْلِی

ردیف: برسان

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، مُوشِحٌ مُشَوِّشٌ (فاطمی)

● پند

تا دوست بُود، تو را گزندی نَبُود

تا اوست، غبار چون و چندی نبود

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ مَكْفُوفٍ مَجْبُوبٍ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/U-- U/-U - U/U -

رباعی / 2 بیت / عراقی

1404 / خرداد 1363

قافیه: گزندی، چندی...

- «ن»، حَرْفِ قَيْدِی

- «د»، حَرْفِ رَوِّی

- «ی»، حَرْفِ رَوِّی

ردیف: نبود

هنر شعری و بلاغی: جناس، استعاره

ص: 364

● پیام بلبل

بوسه زد باد بهاری به لب سبزه به ناز

گفت در گوش شقایق، گل نسرین صد راز

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتٌ

-UU/U- - U/- - UU/- - U-.

غزل کوتاه / 2 بیت / عراقی

از سروده های دوران جوانی حضرت امام(س)

قافیه: ناز، راز...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِي

- «ز»، حَرْفِ رَوِيّ

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره

● پیر مغان

عهدی که بسته بودم با پیر می فروش

در سال قبل - تازه نمودم دوباره دوش

مُضَارِعٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَّقْصُورٌ

مَفْعُولٌ / فَاعِلَاتٌ / مَفَاعِيلٌ / فَاعِلَاتٌ

- -U-/U- - U/-U - U-/U -.

غزل / 8 بیت / عراقی

از اشعار دوران جوانی حضرت امام(س)

قافیه: فروش، دوش...

- «و»، رَدْفِ اصْلِی

- «ش»، حرفِ رَوّی

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، مراعات نظیر،

جناس، استعاره

● پیوسته تر از...

پیوسته تر از ابروی تو یافت نگرده

مشکین تری از گیسوی تو یافت نگرده

آشفته تر از حال من زار نباشد

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَحْذُوفٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلٌ / مَفَاعِيلٌ / فَعُولُنْ

--U/U-- U/U -- U/U --.

[احتمالاً] بخشی از یک مسقط 5/1 بیت/عراقی

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه بیت اول: ابروی، گیسوی...

- «و»، حرفِ رَوّی

- «ی»، حرفِ وصل

ردیف بیت اول: تو یافت نگرده

قافیه مصراع آخر: زار

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حرفِ رَوّی

ردیف مصراع آخر: نباشد

هنر شعری و بلاغی: تَنسِيقُ الصِّفَاتِ، تشبیه

● تشنه پاسخ

ای دوست! هر آن چه هست، نور رخ توست

فریادرسِ دل، نظر فرخ توست

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ مَكْفُوفٍ مَجْبُوبٍ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

ص: 365

--U/U-- U/-U - U/U -

رباعی/2 بیت/عراقی

16 جمادی الثانی 1405 / 18 اسفند 1363

قافیه: رخ، فرّخ... - «خ»، حرف رویّ

ردیف: توست

هنر شعری و بلاغی: جناس، مراعات نظیر، مُوشِح مُشَوِّش (فاطمی)

● تکرار مکرّرات

ای وازده! ترّهات بس کن

تکرار مکرّرات بس کن

هَزَجٌ مُسَدَّسٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ مَحْذُوفٍ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / فَعُولُنْ

--U/-U - U/U --

قطعه ای غزل گونه/6 بیت/عراقی

28 شعبان 1407 / 7 اردیبهشت 1366

قافیه: ترّهات، مکرّرات...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ت»، حرف رویّ

هنر شعری و بلاغی: بس کن

● ثنای حق

ذرات جهان ثنای حق می گویند

تسبیح کنان لقای او می جویند



هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ أَزَلٌّ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَاغٌ

--U/-U - U/U --- / -.

رباعی/2 بیت/عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: می گویند، می جویند...

- «و»، رَدْفِ اصْلِی

- «ی»، حَرْفِ رَوِّی

- «ن»، حَرْفِ وَصْلِ

- «د»، حَرْفِ خُرُوجِ

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره

● جام

عاشق نشدی اگر که نامی داری

دیوانه نه ای اگر پیامی داری

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ أَبْتَرٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَاغٌ

--U/-U-U/U --- / -.

رباعی/2 بیت/عراقی

جمادی الاوّل 1405 / بهمن 1363

قافیه: نامی، پیامی...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «م»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

ردیف: داری

هنر شعری و بلاغی: جناس مُطَرَف

ص: 366

● جام ازل

ما زاده عشقیم و پسر خوانده جامیم

در مستی و جانبازی دلدار تمامیم

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَقْصُورٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلٌ / مَفَاعِيلٌ / فَعُولَانُ

-- U/U-- U/U-- U/U--.

غزل / 7 بیت / عراقی

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: جامیم، تمامیم...

- «الف»، رِذْفِ اصْلِی

- «م» اَوَّلِ، حَرْفِ رَوِّی

- «ی»، حَرْفِ وَصْلِ

- «م» دَوِّمِ، حَرْفِ خُرُوجِ

هنر شعری و بلاغی: حُسْنُ مَطَّلَعِ، تَضَادُّ (مطابقه)، مراعات نظیر، جناس

● جام جان

در دلم بود که جان در ره جانان بدهم

جان ز من نیست که در مُقَدَّمِ او جان بدهم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/-- UU/-- UU/-- -- U-

غزل / 6 بیت / عراقی

قافیه: جانان، جان...

- «الف»، رَدْفِ اصلی

- «ن»، حرفِ رویّ

ردیف: بدهم

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر، جناس زائد

● جام جم

با گلرخان بگوئید، ما را به خود پذیرند

از عاشقان بی دل همواره دست گیرند

مُضَارِعُ مُثَمَّنٍ أَحْرَبُ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُنْ / مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُنْ

--U- / U -- / --U- / U --

غزل/ 6 بیت/ عراقی

از سروده های حضرت امام(س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی

قافیه: پذیرند، گیرند...

- «ی»، رَدْفِ اصلی

- «ر»، حرفِ رویّ

- «ن»، حرفِ وصل

- «د»، حرفِ خروج

هنر شعری و بلاغی: حسن مَطَّلَع، مراعات نظیر، جناس زائد

● جام چشم

تاراج کرد روی گلش هستی مرا

افزود چشم می زده اش مستی مرا

ص: 367

مُضَارِعٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَحْذُوفٌ

مَفْعُولٌ / فَاعِلَاتٌ / مَفَاعِيلٌ / فَاعِلُنْ

--U-/U-- U/U-U-/U-

غزل/ 4 بیت/ عراقی

از سروده های اخیر امام(س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی

قافیه: هستی، مستی...

- «س»، حرف قید

- «ت»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

ردیف: مرا

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه، اغراق، مبالغه

● جامه دران

من خواستارِ جام می از دست دلبرم!

این راز با که گویم و این غم کجا برم؟

مُضَارِعٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَحْذُوفٌ

مَفْعُولٌ / فَاعِلَاتٌ / مَفَاعِيلٌ / فَاعِلُنْ

--U-/U-- U/U-U-/U-

غزل/ 5 بیت/ عراقی

رجب 1407 / اسفند 1365

قافیه: دلبرم، برم...

- «ر»، حرف رویّ

- «م»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: حسن مَطَّلَع، مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)

### ● جان جهان

به تو دل بستم و غیر تو کسی نیست مرا

جز تو ای جان جهان، دادرسی نیست مرا

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَعِلَاتُنْ (فَاعِلَاتُنْ) / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

UU/- - UU/- - UU/(- - U-) - - UU-

غزل/ 6 بیت/ عراقی

از اشعار اخیر امام(س)\* [9]

قافیه: کسی، دادرسی...

- «س»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

ردیف: نیست مرا

هنر شعری و بلاغی: جناس، اغراق، تشبیه، مراعات نظیر

### ● جفا

فولاد، دلی که آه نرمش نکند

یا ناله دلسوخته گرمش نکند

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ مَكْفُوفٍ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ

- - U/U - - U/-U-U/U -

رباعى/2 بيت/عراقى

جمادى الثانى 1405 / اسفند 1363

ص: 368



قافیه: نرمش، گرمش...

- «ر»، حرف قید

- «م»، حرف رویّ

- «ش»، حرف وصل

ردیف: نکند

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس مُطَرَف، مُوَشَّح مُشَوَّش (فاطی)

● جلوهٔ جام

ای کاش دوست درد دلم را دوا کند

گر مهربانیم ننماید، جفا کند

مُضَارِعِ مُتَمَّنِّ أَحْرَبِ مَكْفُوفِ مَحْذُوفِ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلُنْ

--U-/U-- U/U-U-/U-

غزل / بیت 7 / عراقی

رجب 1409 / بهمن 1367

قافیه: دوا، جفا...

- «الف»، حرف رویّ

ردیف: کند

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، جناس، مراعات نظیر

● جلوهٔ جمال

کوتاه سخن! که یار آمد

با گیسوی مشکبار آمد

هَرَجٌ مُسَدَّسٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَحذُوفٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / فَعُولُنْ

--U/-U-U/U --

غزل/9 بیت/عراقی

29 شعبان 1405/30 اردیبهشت 1364\* [10]

قافیه: یار، مشکبار...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حرفِ رَوِّی

ردیف: آمد

هنر شعری و بلاغی: رَدِّ مَطْلَعِ، تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، تشبیه

● جلوه حق

موسی! نشده، کلیم کی خواهی شد؟

در طور رهش مقیم کی خواهی شد؟

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعٌ

--U/-U-U/U -- -/-

رباعی/2 بیت/عراقی

شعبان 1404/ اردیبهشت 1363

قافیه: کلیم، مقیم...

- «ی»، رَدْفِ اصْلِی

- «م»، حرفِ رَوِّی

ردیف: کی خواہی شد؟

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر، ترصیح

ص: 369

● جلوه دیدار

عاشقم، عاشق رخسار توام

پرده برگیر، که من یار توام

رَمَلٌ مُسَدَّسٌ مَخْبُونٌ مَحْدُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/-- UU/-- U-

غزل / 7 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: یار، رخسار...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حرفِ رَوّی

- ردیف: توام

هنر شعری و بلاغی: مبالغه، مراعات نظیر، تشبیه، استعاره

● جمالِ مطلق

فاطی، ز علائق جهان دل برکن

از دوست شدن به این و آن دل برکن

هَزَجٌ مُشَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَبْتَرِ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعْ

--U/-U-U/U -- -/-

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: جهان، آن...

- «الف»، رَدْفِ اصلی

- «ن»، حرفِ رویّ

ردیف: دل برکن

هنر شعری و بلاغی: مراعاتِ نظیر

● جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی ما جاوید است

دشمن ز حیات خویشتن نومید است

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضَ أَزَلِّ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَاغٌ

./-U/-U-U/U -- -/-

رباعی / بیت 2 / عراقی

28 جمادی الثانی 1404 / 12 فروردین 1363

قافیه: جاوید، نومید...

- «ی»، رَدْفِ اصلی

- «د»، حرفِ رویّ

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: مراعاتِ نظیر

● جمهوری ما

جمهوری ما نشانگر اسلام است

افکار پلید فتنه جو یان خام است

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ أَزَلَّ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَاغٌ

./-U/-U-U/U -- -/-

رباعي / بيت 2 / عراقی

28 جمادی الثانی 1404 / 12 فروردین 1363

ص: 370

قافیه: اسلام، خام...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «م»، حرفِ رَوّی

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: جناس

● جوینده تو

ای یاد تو روخ بخش جانِ درویش

ای مهر جمال تو دوی دلِ ریش

هَرَجِ مُثَمَّنٍ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَزَلِّ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَاغْ

./-U/-U-U/U -- -/-

رباعی / بیت 2 / عراقی

12 جمادی الثانی 1405 / 14 اسفند 1363

قافیه: درویش، ریش...

- «ی»، رَدْفِ اصْلِی

- «ش»، حرفِ رَوّی

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، إغراق

● چراغ

ای عقده گشای دل دیوانه من

ای نور رخت چراغ کاشانه من

هَرَجِ مُثَمَّنٍ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ مَكْفُوفِ مَجْبُوبِ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/U-- U/-U-U/U-

رباعی/2 بیت/عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: دیوانه، کاشانه...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوِّی

- «ه»، حرفِ وِصْلِی

ردیف: من

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه

● چراغ فطرت

فاطمی که به قول خویش اهل نظر است

در فلسفه کوشش بسی بیشتر است

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ مَكْفُوفِ أَهْتَمِ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعُولٌ

.--U/U-- U/-U-U/U-

رباعی/2 بیت/عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: نظر، بیشتر...

- «ر»، حرفِ رَوِّی

ردیف: است



هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر

● چشم بیمار

من به خال لب‌ت ای دوست گرفتار شدم

چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

ص: 371

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَحذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/--UU/--U-

غزل / بیت 7 / عراقی

از سروده های اخیر حضرت امام (س)\* [11]

قافیه: گرفتار، بیمار...

- «الف»، رِذْفِ اصْلِی

- «ر»، حَرْفِ رَوِّی

ردیف: شدم

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، اغراق، مراعات نظیر، تشبیه

● چه کنم؟

«فرهاد» م و سوز عشق «شیرین» دارم

امید لقاء یار دیرین دارم

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَبْتَرِ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعْ

--U/-U-U/U -- -/-

رباعی / بیت 2 / عراقی

16 جمادی الثانی 1405 / 18 اسفند 1363

قافیه: شیرین، دیرین...

- «ی»، اَوَّلِ رِذْفِ اصْلِی

- «ر»، حَرْفِ رَوِّی

- «ی» دوّم، حرف وصل

- «ن»، حرف خروج

ردیف: دارم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح، مُوشَّح مرتّب (فاطمی)

● حاصل...

حاصل عمر صرف شد در طلب وصال تو

با همه سعی اگر به خود ره ندهی، چه حاصلم؟!

رَجَزٌ مُنَمَّنٌ مَطْوِيٌّ مَخْبُونٌ

مُفْتَعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / مُفْتَعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ

-- U-U/-UU-/-U-U/-UU

بیتی از یک غزل مفقود/عراقی

از اشعار اخیر حضرت امام(س)

قافیه: حاصلم

- «الف»، الف تأسیس

- «ص»، حرف دخیل

- «ل»، حرف رویّ

- «م»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: رَدُّ الصَّدْرِ إِلَى الْعَجْزِ

● حجاب

آنان که به علم فلسفه می نازند

بر علم دگر به آشکارا تازند

هَزَجَ مُشَمَّنًا أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ أَبْتَر

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَع

ص: 372

--U/-U-U/U -- -/-

رباعی / بیت 2 / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: می نازند، تازند...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ز»، حرف رویّ

- «ن»، حرف وصل

- «د»، حرف خروج

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

● حجاب اکبر

فاطمی که به علم فلسفه می نازد

بر علم دیگر به آشکارا تازد

هَرَجَ مُثَمَّنَ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ ابْتَر

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَع

--U/-U-U/U -- -/-

رباعی / بیت 2 / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: می نازد، تازد...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ر»، حرف رویّ

- «د»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

● حدیث دل

بر سر کوی تو ای می زده دیوانه شدم

عقل را راندم و وابسته میخانه شدم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَّحْذُوفٌ (مَقْصُورٌ)

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ / (فَعِلَاتٌ)

(-UU) -UU/--UU/--U-.)

مُسَمَّطٌ مَخْمَسٌ / 8 بند/ عراقی

از اشعار اخیر حضرت امام (س)\* [12]

قافیه مصراع پنجم هر بند: فدایی، صفایی...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ی»، اَوَّلِ، حَرْفِ رَوِّی

- «ی»، دَوِّمِ، حَرْفِ وَصْلِ

ردیف مصراع پنجم هر بند: بدهد

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)، استعاره، تلمیح، جناس، مراعات نظیر، تشبیه

● حَذَرٌ

فاطمی! به سوی دوست سفر باید کرد

از خویشان خویش گذر باید کرد

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٍ أَزَلَّ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُنْ / فَاعٌ

--U/U--U/U-- --/-.

رباعی/2 بیت/عراقی

شعبان 1404/ اردیبهشت 1363

قافیه: سفر، گذر...

- «ر»، حرف رویّ

ردیف: باید کرد

هنر شعری و بلاغی: اغراق، مراعات نظیر

● حسرت روی

امشب از حسرت رویت دگر آرامم نیست

دلَم آرام نگیرد که دلارامم نیست

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَجْنُونٌ مَقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

.-UU/-- UU/-- UU/-- U-

غزل/6 بیت/عراقی

از سروده های ایّام شباب حضرت امام(س)

قافیه: آرامم، دلارامم...

- «الف»، دوّم، ردّف اصلی

- «م» اوّل، حرف رویّ

- «م» دوّم، حرف وصل

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: جناس، مراعات نظیر، ردّالصدر إلى العجز

● حُسْنِ خْتَام

ألا يا أيُّهَا الساقِي! ز می پر ساز جامم را

که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ سَالِمٌ

مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ

U/---U/---U/---U---

غزل/ 8 بیت/ عراقی

11 جمادی الثانی 1409 / 29 دی 1367

قافیه: جامم، نامم...

- «م» اول، حرف روی

- «م» دوم، حرف وصل

ردیف: را

هنر شعری و بلاغی: حسن مَطَّلَع، اقتباس، تضمین، تنسيق الصِّفَات، جناس، تشبیه، تضادّ (مطابقه)

● خَارِ رَاه

این فلسفه را که علم اعلا خوانی

برتر ز علوم دیگرش می دانی

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَيْتَرِ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعْ

--U/-U-U/U----/-

رباعی/ 2 بیت/ عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363



قافیه: خوانی، می دانی...

- «الف»، رَدْفِ اصلی

- «ن»، حرفِ رویّ

- «ی»، حرفِ وصل

هنر شعری و بلاغی: اغراق

ص: 374

● خانقاه دل

الا يا أَيُّهَا السَّاقِي، برون بر حسرت دلها

که جامت حل نماید یکسره اسرار مشکلها!

هَزَج مُثَمَّنَ سَالِم

مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ

U/ --- U/ --- U/ --- U ---

غزل / بیت 7 / عراقی

10 جمادی الثانی 1409 / 28 دی 1367

قافیه: دلها، مشکلها...

- «ل»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

- «الف»، حرف خروج

هنر شعری و بلاغی: حسن مَطَّلَع، اقتباس، تضاد (مطابقه)، مراعات نظیر، تضمین

● خانه عشق

خانه عشق است و منزلگاه عشاق حزین است

پایه آن برتر از دروازه عرش برین است

رَمَل مُثَمَّنَ سَالِم

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

-U/- - -U/- - -U/- - -U - -

غزل / بیت 6 / عراقی

رجب 1407 / اسفند 1365

قافیه: حزین، برین...

- «ی»، ردّف اصلی

«ن»، حرف رویّ

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، اغراق، تنسیق الصّفات

● خبر

ای دوست! به روی دوست بگشای دری

صاحب نظرا! به مستمندان نظری

هَرَجَ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ مَكْفُوفٍ مَجْبُوبٍ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلُ

-- U / U -- U / -U - U / U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: دری، نظری...

- «ر»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

«هنر شعری و بلاغی: التّفات، تکرار

● خراب چشم

به یاد روی تو بیرون ز آشیانه شدم

خراب چشم تو دیدم، خراب خانه شدم

مُجَبَّتٌ مُثَمَّنٌ مَحْبُونٌ مَحْذُوفٌ

مَفَاعِلُنْ / فَعِلَاتُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعِلُنْ

U/-U-U/- - UU/-U-U - -

غزل کوتاه ناتمام / 2 بیت / عراقی

ص: 375

از اشعار ایام جوانی حضرت امام (س)

قافیه: آشیانه، خانه...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ن»، حرف رویّ

- «ه»، حرف وصل

ردیف: شدم

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، مراعات نظیر

● خرقه تزویر

ماییم و یکی خرقه ی تزویر و دگر هیچ

در دام ریا بسته به زنجیر و دگر هیچ

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَقْصُورٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / (فَعُولَان)

--U)--U/U--U/U--U/U--U/U--U)--U)--U)

غزل / 8 بیت / عراقی

ذیحجه 1405 / شهریور 1364

قافیه: تزویر، زنجیر...

- «ی»، رَدْف اصلی

- «ر»، حرف رویّ

ردیف: و دگر هیچ

هنر شعری و بلاغی: تنسیق الصّفات، مراعات نظیر، جناس، استعاره

● خرقه فقر

بر در می‌کده ام دست فشان خواهی دید

پای کوبان چو قلندر منشان خواهی دید

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتٌ

-UU/- - UU/- - UU-.

غزل/6 بیت/عراقی

جمادی الاوّل 1407 / بهمن 1365

قافیه: (دست) فشان، (قلندر) منشان...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِي

- «ن»، حَرْفِ رَوِيّ

قافیه: خواهی دید

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر

● خِضْرُ رَاه

چه شد که امشب از این جا گذارگاه تو شد

مگر که آه من خسته، «خضر» راه تو شد

مُجْتَبِئٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَحْذُوفٌ

مَفَاعِلُنْ / فَعِلَاتُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعِلُنْ

U/-U-U/- - UU/-U-U-

غزل/6 بیت/عراقی

از اشعار دوران جوانی حضرت امام(س)

قافیه: گذارگاه، راه...

- «الف»، ردّف اصلى

- «ه-»، حرف روى

ردیف: توشد

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، تلمیح، جناس

ص: 376

● خلوت عشاق

فَرِّخْ آن رُوزِ کِه از این قفس آزاد شوم

از غم دوری دلدارِ رهم، شاد شوم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَّحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/-- UU/-- UU/-- U-

غزل / 5 بیت / عراقی

رجب 1405 / فروردین 1364

قافیه: آزاد، شاد...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «د»، حرفِ رَوِّی

ردیف: شوم.

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، تلمیح، مراعات نظیر، تضاد (مطابقه)

● خلوت مستان

در حلقهٔ درویش ندیدیم صفایی

در صومعه، از او نشنیدیم ندایی

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَّحْذُوفٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعُولُنْ

--U/U-- U/U-- U/U

غزل / 6 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365



قافیه: صفایی، ندایی...

- «الف»، حرف رویّ

- «ی» اوّل، حرف وصل

- «ی» دوم، حرف خروج

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، ترصیع، جناس

● خُم می

دکّه عطرفروش است و یا معبر یار

ماه روشنگر بزم است و یا روی نگار

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتٌ

-UU/- - UU/- - UU/- - U.-

غزل/6 بیت/عراقی

جمادی الثانی 1407/ بهمن 1365

قافیه: یار، نگار...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حرف رویّ

هنر شعری و بلاغی: مبالغه، مراعات نظیر، تشبیه

● خودبین

گر نیست شوی، کوس «أناالحق» زنی

با دعوی پوچ خود، معلق زنی

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَّكْفُوفٌ مَّجْبُوبٌ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَل

--U/U--U/-U-U/U-

ص: 377

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: اَنَا الْحَقُّ، مَعْلَقٌ... - «ق»، حرف رویّ

ردیف: افتاد

هنر شعری و بلاغی: اقتباس، استعاره، تلمیح

● خورشید

بردار حجاب تا جمالش بینی

تا طلعت ذات بی مثالش بینی

هَرَجَ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرَّ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعَّ

--U/-U-U/U -- -/-

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1405 / بهمن 1363

قافیه: جمالش، بی مثالش...

- «الف»، رِذْفِ اصْلِی

- «ل»، حرف رویّ

- «ش»، حرف وصل

ردیف: بینی

هنر شعری و بلاغی: جناس، مراعات نظیر

● خورشید جهان

بیدار شو ای یار از این خوابِ گران

بنگر رخ دوست را به هر ذره عیان

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/U-- -U/-U-U/U-

رباعی / بیت 2 / عراقی

از سروده های اخیر حضرت امام(س)\* [13]

قافیه: گران، عیان...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوِّی

هنر شعری و بلاغی: جناس زائد، مراعات نظیر، تضاد (مطابقه)

● دام دل

افتاده به دام شمع، پروانه دل

حاشا که رها کند غمش خانه دل

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/U-- -U/-U-U/U-

رباعی / بیت 2 / عراقی

10 جمادی الثانی 12/1405 اسفند 1363

قافیه: پروانه، خانه...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوِّی

- «ه-»، حرف وصل

ردیف: دل

ص: 378

هنر شعری و بلاغی: جناس مطرف، استعاره، موشح مرتب (احمد)

● دخترم!

فاطمی از فاطمه خواهد سخنی

بین چه می خواهد - از مثل منی

رَمَلِ مُسَدَّسِ مَحْبُونِ مَحْدُوفِ (مَقْصُورِ)

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ (فَعِلَاتُ)

(-UU)-UU/- - UU/- - U -.)

مثنوی / 4 بیت / عراقی

از اشعار اخیر حضرت امام (س)، پس از پیروزی انقلاب اسلامی\* [14]

قافیه: هر بیت قافیه ای جداگانه دارد.

ردیف: در بیت دوم «اوست» در بیت چهارم «من»

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، التفات

● در توصیف بهاران

مژده! فروردین ز نو بنمود گیتی را مسخر

جیشش از مغرب زمین بگرفت تا مشرق سراسر

رَمَلِ مُتَمَّنِّ سَالِمِ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

-U-/- - U-/- - U-/- - U-/-

مُسَمَّطِ مَحْمَسِّ / 26 بند / خراسانی

در فاصله سالهای 1340 تا 1355 ق / 1309 تا 1324 ش\*\* [15]

قافیه مصراع پنجم هر بند: حکمران، نهان...

- «الف»، رَدْفِ اصْطِلَى

- «ن»، حَرْفِ رَوَى

ردیف مصراع پنجم هر بند: شد

هنر شعری و بلاغی: تشبیب، تشبیه، بَرَاعَتِ إِسْتِهْلَالِ، تَلْمِيحِ، اَنْوَاعِ جِنَاسِ، تَجْنِيسِ مَعَ التَّرْصِيعِ، تَضَادِّ (مطابقه)، حُسْنِ تَخْلِصِ و...

● درگاه جمال

هر کجا پا بنهی، حسن وی آن جا پیدا است

هر کجا سر بنهی، سجده گه آن زیبا است

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَحْبُونٌ مَقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

-U- / -UU- / -UU- / -UU-

غزل / 6 بیت / عراقی

رجب 1407 / اسفند 1365

قافیه: پیدا است، زیبا است...

- «الف»، حَرْفِ رَوَى

ص: 379

- «س»، حرف وصل

- «ت»، حرف خروج

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه، جناس

● در مدح ولیّ عصر (عج)

دوستان! آمد بهار عیش و فصل کامرانی

مژده آورده گل و خواهد ز بلبل مژدگانی

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ سَالِمٌ

فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ

-U-/- -U-/- -U-/- -U-/-

قصیده 43 بیت / خراسانی

از سروده های ایام تحصیل حضرت امام (س) در قم\* [16]

قافیه: کامرانی، مژدگانی...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، مراعات نظیر، تشبیه، ترصیح، تلمیح، تسجیع، انواع جناس، تضادّ (مطابقه) و...

● در وصل

ای دوست! بین حال دل زار مرا

وین جانِ بلا دیده بیمار مرا

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلٌ / مَفَاعِيلٌ / فَعَلٌ



--U/U-- U/U-- U/U--

رباعی / بیت 2 / عراقی

جمادی الاوّل 1405 / بهمن 1363

قافیه: زار، بیمار...

- «الف»، ردّف اصلی

- «ر»، حرف رویّ

ردیف: مرا

هنر شعری و بلاغی: جناس مکرّر

● در هوای دوست

من در هوای دوست گذشتم ز جان خویش

دل از وطن بریدم و از خاندان خویش

مُضَارِعِ مُثَمَّنٍ أَحْرَبِ مَكْفُوفِ مَقْصُورِ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتُ

--U-/U-- U/U-U-/U-

غزل کوتاه / 4 بیت / عراقی

از اشعار دوران جوانی حضرت امام(س)\*\* [17]

قافیه: جان، خاندان...

- «الف»، ردّف اصلی

- «ن»، حرف رویّ

ص: 380

ردیف: خویش

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح

● دریا و سراب

ما را رها کنید در این رنج بی حساب

با قلب پاره پاره و با سینه ای کباب

مُضَارِعِ مُثَمَّنِ أَحْرَبِ مَكْفُوفِ مَقْصُورِ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتُ

--U-/U-- U/U-U-/U-.

غزل / 9 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1407 / 1365

قافیه: حساب، کباب...

- «الف»، رَدْفِ اصْلَی

- «ب»، حَرْفِ رَوِّی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضاد (مطابقه)، تشبیه

● دریای جمال

سَرِ زلفت به کناری زن و رخسار گشا

تا جهان محو شود، خرقة کشد سوی فنا

رَمَلِ مُثَمَّنِ مَخْبُونِ مَحْذُوفِ

فَاعِلَاتُنْ (فَاعِلَاتُنْ) / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَعْلُنْ

UU/-- UU/-- UU/(--U)-- UU-

غزل / 8 بیت / عراقی

قافیه: گشا، فنا...

- «الف»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)، مبالغه

● دریای عشق

افسانه ی جهان، دل دیوانه ی من است

در شمع عشق، سوخته پروانه ی من است

مُضَارِعٌ مُنَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَحْذُوفٌ (مَقْصُورٌ)

مَفْعُولٌ/فَاعِلَاتٌ/مَفَاعِيلٌ/فَاعِلُنْ (فَاعِلَاتٌ)

(-U-)-U-/U-- U/U-U-/U-.)

غزل / بیت 6 / عراقی

از سروده های حضرت امام (س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی\* [18]

قافیه: دیوانه، پروانه...

- «الف»، رِذْفِ اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف: من است

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه، استعاره

● دریای فنا

کاش روزی به سر کوی توام منزل بود

که در آن شادی و اندوه مراد دل بود



رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

-UU/- - UU/- - UU/- - U-

غزل / 8 بیت / عراقی

رجب 1405 / فروردین 1364

قافیه: منزل، دل... - «ل»، حرف روی

ردیف: بود

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، تنسیق الصفات، تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر

● دریای وصال

مست صهبای تو می باشم و اندر هوسم

غرق دریای وصال توام و در طربم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَّحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

-UU/- - UU/- - UU/- - U-

قطعه (غزل کوتاه ناتمام) / 2 بیت / عراقی

از سروده های اخیر حضرت امام (س)\* [19]

قافیه: طربم، عجبم...

- «ب»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، ترصیع، استعاره

● دریای هستی

در غم عشقت فتادم، کاشکی درمان نبودی

من سر و سامان نجویم، کاشکی سامان نبودی

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ سَالِمٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

-U-/- - U-/- - U-/- - U-/-

غزل / 6 بیت / عراقی

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: درمان، سامان...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِي

- «ن»، حَرْفِ رَوِيّ

ردیف: نبودی

هنر شعری و بلاغی: ترصیع، تلمیح، جناس ناقص، مراعات نظیر

● دُرِّ يَتِيمٍ

فاطی که به نور فطرت آراسته است

از قید حجاب عقل پیراسته است

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ أَرْلٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعُولٌ

-.U/U- - U/-U-U/U-.

رباعی / 2 بیت / عراقی

رمضان 1408 / اردیبهشت 1367

قافیه: آراسته، پیراسته...

- «الف»، رَدْفِ اصْطِلَى

ص: 382

- «س»، رَدْفِ زَائِد

- «ت»، حَرْفِ رَوِيّ

- «ه-»، حَرْفِ وَصَل

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، مراعات نظیر

● دعوی اخلاص

گر تو آدم زاده هستی، «عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ» چه شد

«قَابَ قَوْسَيْنِ» ت کجا رفته است، «أَوَاذُنِي» چه شد؟!

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلُنْ

-U-/- - U-/- - U-/- - U-

غزل / بیت / عراقی

جمادی الثانی 1407 / بهمن 1365

قافیه: اسما، ادنی... - «الف» (ممدود و مقصور)، حرف روی

ردیف: چه شد

هنر شعری و بلاغی: اقتباس، تلمیح، جناس، تشبیه

● دلجویی پیر

دست آن شیخ بیوسید که تکفیرم کرد

مُحْتَسِبٌ رَا بِنَوَازِيدُ كِه زَنْجِيرِمُ كَرْدُ

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مَقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُ



-UU/- - UU/- - UU/- - U-

غزل / 6 بیت / عراقی

رجب و شعبان 1409 / اسفند 1367

قافیه: تکفیرم، زنجیرم...

- «ی»، رَدْف اصلی

- «ر»، حرف رویّ

- «م»، حرف وصل

ردیف: کرد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح

● دل خواب

چشم تو و خورشید جهان تاب کجا

یاد رخ دلدار و دل خواب کجا

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَّجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلٌ / مَفَاعِيلٌ / فَعْلٌ

--U/U- - U/U- - U/ U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

16 رمضان 1404 / 26 خرداد 1363

قافیه: تاب، خواب...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ب»، حرف رویّ

ردیف: کجا

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره

● دور فکن!

«فرهاد» شو و تیشه بر این کوه بزن

از عشق، به تیشه ریشه ی کوه بکن

ص: 383

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/U- - U/-U- U/U-

رباعی / بیت 2 / عراقی

از سروده های اخیر حضرت امام (س) \* [20]

قافیه: بزن، بکن...

- «ن»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، تشبیه

● دوست

غیر از درِ دوست در جهان کی یابی؟

جز او به زمین و آسمان کی یابی؟

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعٌ

--U/- U-U/U- - - / -

رباعی / بیت 2 / عراقی

از اشعار جدید اخیر حضرت امام (س) \*\* [21]

قافیه: جهان، آسمان...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِي

- «ن»، حرف روی

ردیف: کی یابی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

● دیار دلدار

کوکورانہ به میخانہ مرو، ای ہشیار

خانہ ی عشق بُود، جامہ تزویر درآر

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتٌ

.-U U/- - UU/- - UU/- - U-

غزل/ 6 بیت/ عراقی

رجب 1407 / اسفند 1365

قافیه: ہشیار، در آر...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حرفِ رَوِّی

هنر شعری و بلاغی: حسن مطلع، جناس، مراعات نظیر، استعاره

● دیار قدس

دست از دلم بدار کہ جانم به لب رسید

اندر فراق روی تو روزم به شب رسید

مُضَارِعٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَّقْصُورٌ

مَفْعُولٌ / فَاعِلَاتٌ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتٌ

. -U-/U- - U/U - U-/U - .

غزل/ 6 بیت/ عراقی

11 جمادی الثانی 1409 / 29 دی 1367

قافیه: لب، شب... - «ب»، حرفِ رَوِّی

ردیف: رسید

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح، تضادّ (مطابقه)

ص: 384

● دیدار یار

عشق نگار سرّ سویدای جان ماست

ما خاکسار کوی تو، تا در توان ماست

مُضَارِعُ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْنُوفٍ مَقْصُورٍ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِلُ / فَاعِلَاتُ

-. /U - U/U - -U-/U - -

غزل/ 6 بیت/ عراقی

جمادی الثانی 1407 / دی 1365

قافیه: جان، توان...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوِّی

ردیف: ماست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه، استعاره

● راحت دل

ای یاد تو راحت دل درویشان

فریادرسانِ مشکل دوریشان

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَزَلٍ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَاغٌ

-. / - - / U - U/U - - -

رباعی/ 2 بیت / عراقی

12 جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: دل، مشکل... - «ل»، حرف روی

ردیف: درویشان

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر، مُوشِح مُشَوِّش (فاطی)

● راز بگشا!

مرغ دل پر می زند تا زین قفس بیرون شود

جان به جان آمد توانش تا دمی مجنون شود

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَحْدُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلُنْ

-U-/- - U-/- - U-/- - U-

غزل / 6 بیت / عراقی

رجب 1407 / اسفند 1365

قافیه: بیرون، مجنون...

- «و»، رِذْفِ اصْلِی

- «ن»، حرف روی

ردیف: شود

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس، تشبیه، تلمیح

● راز گشایی

بس کن این یاوه سرایی، بس کن

تا به کی خویش ستایی؟ بس کن

رَمَلٌ مُسَدَّسٌ مَخْبُونٌ مَحْدُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/- - UU/- - U -

غزل/9 بيت /عراقى

جمادى الثاني 1407 / بهمن 1365

ص: 385



قافیه: (یاوه) سرایی، (خویش) ستایی...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ی» اوّل، حرفِ رَوّیّ

- «ی» دوم، حرفِ وصل

ردیف: بس کن

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر

● راز مستی

بگشای در که یار ز خُم نوش جان کند

راز درونِ خویش ز مستی عیان کند

مُضَارِعِ مُتَمَّنِّ أَحْرَبِ مَكْفُوفِ مَحْذُوفِ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلُنْ

--U -/U - - U/U - U-/U -

غزل / بیت / عراقی

جمادی الثانی 1409 / بهمن 1367

قافیه: جان، عیان...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوّیّ

ردیف: کند

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)، جناس

● راز نهان

داستان غم من، راز نهانی باشد

آن شناسد که ز خود یکسره فانی باشد

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَّحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/- - UU/- - UU/- - U -

غزل / 7 بیت / عراقی

از سروده های حضرت امام(س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی

قافیه: نهانی، فانی...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوِّی

- «ی»، حرفِ وَصْلِی

ردیف: باشد

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، جناس ناقص، مراعات نظیر

● راه

فصلی بگشا که وصف رویت باشد

آغازگر طوره مویت باشد

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعٌ

-- U/-U - U/U --- /-

رباعی / 2 بیت / عراقی

12 جمادی الثانی 1405 / 14 اسفند 1363

قافیه: رویت، مویت...

- «و»، رذف اصلی

- «ی»، حرف رویّ

- «ت»، حرف وصل

ص: 386

ردیف: باشد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس، مُوشَّح مرتَّب (فاطی)

● راه دیوانگی

فرزانه شو و ز فرّ خود غافل شو

از علم و هنر گریز کن، جاهل شو

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَبْتَرِ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعْ

--U/-U-U/U -- -/-

رباعی / 2 بیت / عراقی

10 جمادی الثانی 1405 / 12 اسفند 1363

قافیه: غافل، جاهل...

- «الف»، الف تأسیس

- «ف»، و «ه»، حرف دخیل

- «ل»، حرف رویّ

ردیف: شو

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، مُوشَّح مرتَّب (فاطی)

● راه معرفت

آن کس که ره معرفت الله پوید

پیوسته ز هر ذره خدا می جوید

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفِ أَبْتَرِ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُ / مَفَاعِلُنْ / فَعْ

--U/U-- U/U -- -/-

رباعی / بیت 2 / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: پوید، می جوید...

- «و»، رذف اصلی

- «ی»، حرف روی

- «د»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، اقتباس

● راه و رسم عشق

آن که سر در کوی او نگذاشته، آزاده نیست

آن که جان نفکنده در درگاه او، دلداده نیست

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُ

.-U-/- -- U-/- -- U-/- -- U -

غزل / بیت 7 / عراقی

رجب 1407 / اسفند 1365

قافیه: آزاده، دلداده...

- «الف»، رذف اصلی

- «د»، حرف روی

- «ه-»، حرف وصل

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)

ص: 387

● رخ خورشید

عیب از ماست اگر دوست ز ما مستور است

دیده بگشای که بینی همه عالم «طور» است

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مَقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتٌ

-U - UU/- - UU/- - UU/- .

غزل / 9 بیت / عراقی

از سروده های حضرت امام(س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی

قافیه: مستور، طور...

- «و»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حَرْفِ رَوِّی

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر، التفات، جناس، موشح مرتب (علی کوچولو)

● رسوای تو

پروانه شمع رخ زیبای توام

دلباخته قامت رعناى توام

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُ / فَعْلٌ

- U/U - - U/- U- U/U -

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادى الثانی 1405 / اسفند 1366

قافیه: زیبای، رعنا... ..

- «الف، حرف روی»

- «ی»، حرف وصل

ردیف: توام

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه، استعاره

● روز وصل

غم مخور ایام هجران رو به پایان می رود

این خُماری از سرِ ما می گساران می رود

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَحْدُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلُنْ

-U-/- - U-/- - U-/- - U-

غزل/ 6 بیت/ عراقی

بهمن 1365

قافیه: پایان، می گساران... ..

- «الف» دوّم، رَدْفِ اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف: می رود

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)، جناس مکرّر

● روی تو... ..

روی تو کعبه دل عشاق زنده است

دل مرده آن که طیّ طریق حجاز کرد



مُضَارِعِ مُثَمَّنِ أَحْرَبِ مَكْفُوفِ مَقْصُورِ

ص: 388

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتُ

.-- U-/U-- - U/U- U-/ U -

بیتی از یک غزل مفقود/عراقی

از سروده های جدید حضرت امام(س)\*[22]

قافیه: حجاز

- «الف»، رِذْفِ اصْلِی

- «ز»، حَرْفِ رَوِّی

ردیف: کرد

هنر شعری و بلاغی: مبالغه، مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)

● روی یار

این رهروان عشق کجا می روند زار؟

ره را کناره نیست، چرا می نهند بار؟

مُضَارِعِ مُنَمَّنِ أَحْرَبِ مَكْفُوفِ مَقْصُورِ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتُ

.-- U-/U-- - U/U- U-/ U -

غزل/ 6 بیت/عراقی

رجب 1407 / اسفند 1365

قافیه: زار، بار...

- «الف»، رِذْفِ اصْلِی

- «ر»، حَرْفِ رَوِّی

هنر شعری و بلاغی: غلو، ترصیع، تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، جناس، تشبیه

● رها باید شد!

از هستی خویشتن رها باید شد

از دیو خودی خود، جدا باید شد

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرُ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعَلٌ

--U/-U-U/U-- -/-

رباعی / بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: رها، جدا...

- «الف»، حرف رویّ

ردیف: باید شد

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، استعاره

● رهروان

برخیز! که رهروان به راهند همه

پیوسته به سوی جایگاهند همه

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعَلٌ

--U/-U-U-U--

رباعی / بیت / عراقی

17 شوال 1404 / 26 تیر 1363

قافیه: راهند، جایگاهند...

- «الف»، حرف اصلی

- «هـ»، حرف رویّ

- «ن»، حرف وصل

- «د»، حرف خروج

ص: 389

ردیف: همه

هنر شعری و بلاغی: تشبیه

● زنجیر دل

جز گُل روی تو امید به جایی نبود

درد عشق است بغیر تو دوا بی نبود

رَمَلٌ مُتَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/- -UU/- -UU/- -U-

غزل/ 6 بیت / عراقی

از سروده های حضرت امام(س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی

قافیه: جایی، دوا بی...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ی» اوّل، حرفِ رَوّی

- «ی» دوّم، حرفِ وِصل

ردیف: نبود

هنر شعری و بلاغی: ترصیع، جناس، مراعات نظیر، تشبیه

● ساحل وجود

عاشق روی توام، دست بدار از دل من

به خدا جز رخ تو حل نکند مشکل من

رَمَلٌ مُتَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/- -UU /- -UU/- -U-

غزل/ 8 بیت /عراقی

از اشعار اخیر حضرت امام(س)\*[23]

قافیه: دل، مشکل...

- «ل»، حرف رویّ

ردیف: من

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، ترصیح،

مراعات نظیر

● ساغر فنا

تا در جهان بود اثر از جای پای تو

تا نغمه ای بود به فلک از ندای تو

مُضَارِعٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَحْذُوفٌ

مَفْعُولٌ / فَاعِلَاتٌ / مَفَاعِيلٌ / فَاعِلُنْ

- -U-/U- -U /U-U-/U-

غزل/ 5 بیت /عراقی

9 جمادی الثانی 1407 / 19 بهمن 1365

قافیه: پای، ندای...

- «الف»، رِذْفِ اصْلِی

- «ی»، حرف رویّ

ردیف: تو

هنر شعری و بلاغی: تَسْبِيقُ الصِّفَاتِ، مراعات نظیر، استعاره



● سایه

ای قرّهما! بر سر من سایه فکن

فریادرس و وجودم از پایه فکن

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ مصراع اول

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلٌ / مَفَاعِيلٌ / فَعَلٌ

-- U/U -- U/U -- U/U --

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ سایر مصراعها

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلٌ / فَعَلٌ

-- U/U -- U/-U-U/U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: سایه، پایه...

- «الف»، رِذْفِ اصْلِی

- «ی»، حَرْفِ رَوِیِّ

- «ه-»، حَرْفِ وَصْلِ

ردیف: فکن

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره، مُوشِحٌ مُشَوِّشٌ (فاطی)

● سایه سرو

ابرو و مژه او تیر و کمان است هنوز

طرّه گیسوی او عطر فشان است هنوز

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مَقْصُورٌ



فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُ

-U-/- - UU/- - UU/- - U-

غزل / 6 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1407 / بهمن 1365

قافیه: کمان، نشان...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ن»، حرف رویّ

ردیف: است هنوز

هنر شعری و بلاغی: لفّ و نشر مشوّش، مراعات نظیر، غلوّ، تشبیه، اقتباس، تلمیح

● سایه عشق

بی هوای دوست، ای جان دلم، جانی ندارم

دردمندم، عاشقم، بی دوست درمانی ندارم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ سَالِمٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

-U-/- - U-/- - U-/- - U-/-

غزل / 8 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: جانی، درمانی...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ن»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

ردیف: ندارم

هنر شعری و بلاغی: حشو ملیح، مراعات نظیر، جناس مکرر

ص: 391

● سایه لطف

بوی گل آید از چمن، گویی که بار آن جا بود

در باغ جشنی دل پسند از یاد او برپا بود

رَجَزٌ مُّثَمَّنٌ سَالِمٌ

مُسْتَفْعِلُنْ / مُسْتَفْعِلُنْ / مُسْتَفْعِلُنْ / مُسْتَفْعِلُنْ

--U-- / -U-- / -U-- / -U--

غزل / بیت 6 / عراقی

رجب 1407 / اسفند 1350

قافیه: آن جا، برپا ... - «الف»، حرف روی

ردیف: بود

هنر شعری و بلاغی: جناس زائد، تضاد (مطابقه)، مراعات نظیر، اقتباس

● سبوی دوست

عمری گذشت و راه نبردم به کوی دوست

مجلس تمام گشت و ندیدیم روی دوست

مُضَارِعٌ مُّثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَّقْصُورٌ

مَفْعُولٌ / فَاعِلَاتٌ / مَفَاعِيلٌ / فَاعِلَاتٌ

. --U-/U-- -U /U-U-/U-

غزل / بیت 7 / عراقی

جمادی الثانی 1407 / بهمن 1365

قافیه: کوی، روی ...

- «و»، ردیف اصلی

- «ی»، حرف رویّ

ردیف: دوست

هنر شعری و بلاغی: حُسْنُ مَطَّلَع، مراعات نظیر، جناس

● سبوی عاشقان

برخیز مطربا که طرب آرزوی ماست

چشم خراب یار وفادار سوی ماست

مُضَارِعُ مُثَمَّنٍ أَحْرَبُ مَكْفُوفٍ مَقْصُورِ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتُ

. - -U-/U- -U /U-U-/U-

غزل / 8 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1409 / بهمن 1367

قافیه: آرزوی، سوی...

- «و»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

ردیف: ماست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح، تشبیه

● سخن دل

عاشق دوست ز رنگش پیداست

بیدلی از دل تنگش پیداست

رَمَلٌ مُسَدَّسٌ مَخْبُونٌ مَقْصُورِ

فَاعِلَاتُ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُ



-U-/--UU/-UU/-UU.

غزل / 6 بیت / عراقی

از سروده های دوران جوانی حضرت امام(س)

قافیه: رنگش، تنگش...

- «ن»، حرف قید

- «گ»، حرف روی

- «ش»، حرف وصل

ردیف: پیداست

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، جناس، مراعات نظیر، تضاد (مطابقه)

● سرپرده عشق

باید از بردن او جامه به تن پاره کنم

درد دل را به چه انگیزه توان چاره کنم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَّحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-U-/--UU/-UU/-UU-

غزل / 6 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1409 / بهمن 1367

قافیه: پاره، چاره...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حرف روی

- «ه-»، حرف وصل

ردیف: کنم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، اغراق، تشبیه

● سرّ جان

با که گویم راز دل را، کس مرا همراز نیست

از چه جویم سرّ جان را، در به رویم باز نیست

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُ

- U- / - - U- / - - U- / - - U- .

غزل / 7 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: همراز، باز...

- «الف»، ردّف اصلی

- «ز»، حرف رویّ

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه

● سرّ عشق

ما ز دل بستگی حیلۀ گران بی خبریم

از پریشانی صاحب نظران بی خبریم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُ

. -U- / - - UU / - - UU / - - U-

غزل / 6 بيت / عراقى

جمادى الثانى 1407 / بهمن 1365

قافيه: (حيله) گران، (صاحب) نظران...

- «الف»، ردف اصلى

ص: 393



- «ن»، حرف رویّ

ردیف: بی خبریم

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر

● سرود عشق

بهار آمد و گلزار نورباران شد

چمن ز عشق رخ یاز لاله افشان شد

مُجْتَثِّ مُثَمَّنٍ مَحْبُونِ أَصْلَمِ

مَفَاعِلُنْ / فَعِلَاتُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَع لُنْ

U - U / -UU / -U - U - / - -

غزل / 5 بیت / عراقی

از اشعار اخیر حضرت امام (س)\* [24]

قافیه: (نور) باران، (لاله) افشان...

- «الف»، ردّف اصلی

- «ن»، حرف رویّ

ردیف: شد

هنر شعری و بلاغی: حُسنِ مَطَّلَع، مراعات نظیر، تشبیه

● سفر

از هستی خویشتن گذر باید کرد

زین دیو لعین صرف نظر باید کرد

هَزَجٍ مُثَمَّنٍ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَزَلِّ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَاغ

. - -U /-U -U/U- - - /-

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: گذر، (صرف) نظر...

- «ر»، حرف رویّ

ردیف: باید کرد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه

● سفر عشق

با دل تنگ به سوی تو سفر باید کرد

از سر خویش به بتخانه گذر باید کرد

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتٌ

. -UU/-- UU /--UU/- - U-

غزل / 9 بیت / عراقی

11 جمادی الثانی 1409 / 29 دی 1367

قافیه: سفر، گذر...

- «ر»، حرف رویّ

ردیف: باید کرد

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر، اغراق، تشبیه

● سلطان عشق

گر سوز عشق در دل ما رخنه گر نبود



مُضَارِعٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَقْصُورٌ

مَفْعُولٌ / فَاعِلَاتٌ / مَفَاعِيلٌ / فَاعِلَاتٌ

. - -U-/U- -U/U-U-/U-

غزل / بیت 7 / عراقی

جمادی الثانی و رجب 1409 / بهمن 1367

قافیه: (رخنه) گر، نظر...

- «ر»، حرف رویّ

ردیف: نبود

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر، استعاره

● سوی او

ذرات وجود، عاشق روی ویند

با فطرت خویشتن ثناجوی ویند

هَرَجَ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ أَهْتَمَ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلٌ / فَعُولٌ

. - -U/U- -U/-U-U/U-U-

رباعی / بیت 2 / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: روی، (ثنا) جوی...

- «و»، رِذْفِ اصْلِيّ

- «ی»، حرف رویّ

ردیف: ویند



بيت مفرد / عراقى

ذیحجہ 1406 / مرداد 1365

ص: 395

قافیه: شیرازی، بازی...

- «الف»، رَدْفِ اصلی

- «ز»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

ردیف: است

● شب وصل

یک امشی که در آغوش ماه تابانم

ز هرچه در دو جهان است روی گردانم

مُحْتَتِّ مُثَمَّنْ مَخْبُونِ مَحْذُوفِ

مَفَاعِلُنْ / فَعِلَاتُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعِلُنْ

UU/-U-U /- -UU/-U-U-

غزل / بیت 7 / عراقی

از اشعار دوران شباب حضرت امام(س)

قافیه: تابانم، (روی) گردانم...

- «الف»، رَدْفِ اصلی

- «ن»، حرف رویّ

- «م»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح، تضادّ (مطابقه)

● شرح پریشانی

درد خواهم، دوا نمی خواهم

غصّه خواهم، نوانمی خواهم

حَفِيفٌ مَّخْبُونٌ مَّحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعِلُنْ

- UU/-U-U/(- - UU)/- - U-

غزل/ 10 بیت/عراقی

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: دوا، نوا...

- «الف»، حرف رویّ

ردیف: نمی خواهم

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، تلمیح، مراعات نظیر، جناس

● شرح جلوه

دیده ای نیست نبیند رخ زیبای تورا

نیست گوشی که همی نشنود آوای تورا

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَّحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعِلُنْ

- UU/- - UU /- - UU/- - U-

غزل/ 9 بیت/عراقی

رجب 1405 / فروردین 1364

قافیه: زیبای، آوای...

- «الف»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

ردیف: تورا



هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه، تضادّ (مطابقه)

ص: 396

● شمس کامل

صف بیارایید رندان! رهبر دل آمده

جان برای دیدنش، منزل به منزل آمده

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَحذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

-U-/- -U-/- -U-/- -U-/-

غزل / بیت 7 / عراقی

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: دل، منزل...

- «ل»، حرف رویّ

ردیف: آمده

هنر شعری و بلاغی: جناس ناقص، تلمیح، مراعات نظیر

● شمع محفل

ای روی تو شمع محفل بیماران

ای یاد تو مرهم دل بیماران

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَزَلْ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَاعٌ

--U/-U-U/U-- -/-

رباعی / بیت 2 / عراقی

جمادی الاوّل 1405 / بهمن 1363

قافیه: محفل، دل...

- «ل»، حرف رویّ

ردیف: بیماران

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه

● شمع وجود

آید آن روز که من هجرت از این خانه کنم

از جهان پر زده در شاخِ عدم لانه کنم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَّحْدُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-U- -UU/- -UU/- -UU/-

غزل / 6 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: خانه، لانه...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرف رویّ

- «ه-»، حرف وصل

ردیف: کنم

هنر شعری و بلاغی: براعت استهلال، مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)

● شهره شهر

به کمند سر زلفِ تو گرفتار شدم

شهره شهر به هر کوچه و بازار شدم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَّحْدُوفٌ

فَعِلَاتُنْ (فَاعِلَاتُنْ) / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

UU/--UU/--UU / (--U-)--UU -

غزل / بیت 6 / عراقی

شعبان 1405 / اردیبهشت 1364

ص: 397

قافیه: گرفتار، بازار...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حرفِ رَوّی

ردیف: شدم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس، تضادّ (مطابقه)

● شیرین

در محفل دوستان بجز یاد تو نیست

آزاده نباشد آن که آزاده تو نیست

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ أَهْتَمَّ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعُولٌ

. - -U/U- -U /-U-U/U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: یاد، آزاد...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «د»، حرفِ رَوّی

ردیف: تو نیست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تکرار، تلمیح، جناس مُذَيَّل

● شیفتگان

این شیفتگان که در صراطند همه

جوینده چشمه حیاتند همه

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/U-- -U/-U-U/U--

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: صراطند، حیاتند...

- «الف»، رَدْفِ اصْلَی

- «ط» و «ت»، حرفِ رَوِّی

- «ن»، حرفِ وِصْلِ

- «د»، حرفِ خُرُوجِ

ردیف: همه

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر

● صاحبِ درد

ما زاده عشقیم و فزاینده دردم

با مدعی عاکفِ مسجد به نبردم

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَقْصُورٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعُولَانْ

--U/U-- -U/U-- -U/U--

غزل / 8 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: دردم، نبردم...

- «ر»، حرف قید

- «د»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

- «م»، حرف خروج

ص: 398

هنر شعری و بلاغی: ترصیع، جناس زائد، مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)

● صبح امید

عشقت اندر دل ویرانه ما منزل کرد

آشنا آمد و بیگانه مرا زین دل کرد

رَمَلٌ مُتَمَنِّمٌ مَّحْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُ

-UU/- - UU/- - UU/- - U -.

غزل / 6 بیت / عراقی

حدود 1353 ق / 1322 ش

قافیه: منزل، دل...

- «ل»، حرف رویّ

ردیف: کرد

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، ردّ القافیه، استعاره، تشبیه

● طیب عشق

غم دل با که گویم که مرا یاری نیست

جز تو ای روحِ روان هیچ مددکاری نیست

رَمَلٌ مُتَمَنِّمٌ مَّحْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ (فَاعِلَاتُنْ) / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُ

UU / - - UU / - - UU / (- - U -) - - UU -.

غزل / 7 بیت / عراقی

ذیحجه 1406



قافیه: یاری، (مدد) کاری...

- «الف»، رِذْف اصلی

- «ر»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تکرار، تشبیه، تضادّ (مطابقه)

● طریق

فاطمی که طریق ملکوتی سپرد

خواهد ز مقام جَبَروتی گذرد

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

- -U / U- - U/- U-U/ U -

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: سپرد، گذرد...

- «ر»، حرف رویّ

- «د»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

● طریق عشق

فراق آمد و از دیدگان فروغ ربود

اگر جفا نکند یار، دوستیش چه سود؟

مُجْتَبَأُ مَثَمَّنٍ أَخْرَبَ مَقْصُورٌ

ص: 399

مَفَاعِلُنْ / فَعِلَاتُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعِلَاتُ

UU/-U-U/- -- UU/-U-U-.

غزل / 6 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1409 / دی 1367

قافیه: ربود، سود...

- «و»، رَدْفِ اصْلِی

- «د»، حَرْفِ رَوِّی

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، استعاره، مُوشِح مُرْتَّب (فاطی طباطبایی)

● طفل طریق

ای پیر طریق! دستگیری فرما

طفلیم، در این طریق پیری فرما

هَزَجٌ مُشَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَّقْبُوضٌ أَبْتَرٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَع

-- U/-U-U/U-- -- / -

رباعی / 2 بیت / عراقی

16 جمادی الثانی 1405 / 18 اسفند 1363

قافیه: دستگیری، پیری...

- «ی»، اوّل، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حَرْفِ رَوِّی

- «ی» دوّم، حَرْفِ وِصْلِی

ردیف: فرما

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)، مراعات نظیر، مُوشِح مُشَوِّش (فاطی)

● طور

ای دوست! مرا خدمت پیری برسان

فریادرسا! به دستگیری برسان

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعْلٌ

-- U / U -- -U / U -- -U / U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: پیری، دستگیری...

- «ی» اول، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ی» دوم، حرف وصل

ردیف: برسان

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح

● طوطی وارا!

فاطی که به دانشکده ره یافته است

الفاظ چند را به هم بافته است

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ أَهْتَمَّ مَصْرَاعٌ أَوَّلٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعْلٌ

-- U / U -- -U / U -- -U / U-

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَمٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ أَهْتَمَ مَصْرَاعٌ دَوَمٌ

مَفْعُولُنْ / مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / فَعُولٌ

ص: 400

رباعی / 2 بیت / عراقی

رمضان 1404 / خرداد 1363

قافیه: یافته، بافته...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ف»، رَدْفِ زَائِد

- «ت»، حَرْفِ رَوِّی

- «ه»، حَرْفِ وَصْلِ

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

● طوفان

فاش است به نزد دوست، راز دل من

آشفته دلی و رنج بی حاصل من

هَرَجَ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

-- U/U -- -U/- U-U/U -

رباعی / 2 بیت / عراقی

16 جمادی الثانی 1405 / 18 اسفند 1363

قافیه: دل، حاصل... - «ل»، حَرْفِ رَوِّی\* [25]

ردیف: من

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، مُوشِحٌ مُرْتَبٌ (فاطی)

● عارف!؟

آن کس که به زعم خویش عارف باشد

غَوَاصٍ به دریای معارف باشد

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَبْتَرِ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعَّ

-- U/- U-U/U-- -- / -

رباعی / بیت 2 / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: عارف، معارف...

- «الف»، الف تأسیس

- «ر»، حرف دخیل

- «ف»، حرف روی

ردیف: باشد

هنر شعری و بلاغی: جناس

● عاشق دلباخته

سِرْ حُمٌ باد سلامت که به من راه نمود

ساقی باده به کف، جان من آگاه نمود

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مَقْصُورٌ

فَعِلَاتُنْ (فَاعِلَاتُنْ) / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

UU /-- UU/- -UU/(- - U-)- - UU-

غزل / بیت 5 / عراقی

رجب و شعبان 1410 / اسفند 1367

قافیه: راه، آگاه...

- «الف»، رذف اصلی

- «ه»، حرف رویّ

ردیف: نمود

ص: 401



هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس مُدَّیِّل، تشبیه

● عاشق سوخته

پرده بردار ز رخ، چهره گشا، ناز بس است

عاشق سوخته را دیدن رویت هوس است

رَمَلٌ مُتَمَّنٌّ مَحْبُونٌ مَقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُ

- UU / - - UU / - - UU / - - U - .

غزل / 6 بیت / عراقی

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: بس، هوس... «س»، حرف روی

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: جناس زائد، مراعات نظیر

● عبادت

عیب خود گویم، به عمرم من نکردم بندگی

این عبادتها بود سرمایه شرمندگی

رَمَلٌ مُتَمَّنٌّ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

-U- / - - U- / - - U- / - - U- / - - U-

قطعه (شبه غزل) 5/2 بیت / عراقی

بهمن 1365

قافیه: بندگی، شرمندگی...

- «ن»، حرف قید

- «ه» در بنده و شرمنده، حرف روی و «گ» به نیابت، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، اقتباس

### ● عروس صبح

امشب که در کنار منی خفته چون عروس

زنهار تا دریغ نداری کنار و بوس

مُضَارِعُ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَقْصُورٌ

مَفْعُولٌ / فَاعِلَاتٌ / مَفَاعِيلٌ / فَاعِلَاتٌ

-- U-/U --U/ U-U-/U -.

غزل / بیت 7 / عراقی

از سروده های حضرت امام(س) در ایام جوانی

قافیه: عروس، بوس...

- «و»، رَدْفِ اصْلِي

- «س»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: حسن مطلع، تضاد (مطابقه)، مراعات نظیر، تلمیح، اقتباس

### ● عشق

آن دل که به یاد تو نباشد، دل نیست

قلبی که به عشقت نطید، جز گل نیست

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَزَلٌّ مِصْرَاعٌ أَوَّلٌ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَاع

--U/- U-U/U-- -/- .

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ أَزَلَّ مصراع های دَوَم و چهارم

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِلُنْ / فَاع

. --U/U-- U/U-- -/-

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ أَهْتَمَ مصراع سَوَم

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِلُنْ / فَعُولُ

-- U/U- -U/ U- -U/U -.

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1405 / بهمن 1363

قافیه: دل، گل...

- «ل»، حرف رویّ

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه

● عشقِ چاره ساز

حدیث عشق تو باد بهار باز آورد

صَبَا ز طَرْفِ چمن، بوی دلنواز آورد

مُجْتَثِّ مُثَمَّنٌ مَحْبُونٌ مُشَعَّثٌ مَقْصُورٌ

مَفَاعِلُنْ / فَعِلَاتُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعْلَات

U-U/- -- UU/- U- U-/- --.

غزل کوتاه / 4 بیت / عراقی

از اشعار اخیر حضرت امام(س)\*[26]

قافیه: باز، دلنواز...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ز»، حرف رویّ

ردیف: آورد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، التفات، استعاره

● عشق دلدار

چشم بیمار تو ای می زده بیمارم کرد

حلقه گیسویت ای یار گرفتارم کرد

رَمَلٌ مُتَمَّنٌ مَحْبُونٌ أَصْلَمَ مَسْبِغٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعْلَان

- UU/- - UU/- - U - - / - - .

غزل / بیت 7 / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: بیمارم، گرفتارم...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ر»، حرف رویّ

- «م»، حرف وصل

ردیف: کرد

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، تلمیح، مراعات نظیر، ترصیع

● عشق مسیحادم

بلبیل از جلوۀ گل، نغمۀ «داوود» نمود

نغمه اش دردِ دلِ غمزده بهبود نمود

ص: 403

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُ

UU /- - UU/- - UU/- - UU-.

غزل / 6 بیت / عراقی

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: داوود، بهبود...

- «و»، رِذْفِ اصْلَى

- «د»، حَرْفِ رَوَى

ردیف: نمود

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، جناس مُطَرَّف

● عطر یار

ما ندانیم که دل بستۀ اویم همه

مست و سرگشته آن روی نکویم همه

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

- UU /- - UU/- - UU/- - U-

غزل / 6 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1407 / بهمن 1365

قافیه: اویم، نکویم...

- «و»، حَرْفِ رَوَى

- «ی»، حَرْفِ وَصَل

- «ی» دَوَم، حرف خروج

- «م»، حرف مزید

ردیف: همه

هنر شعری و بلاغی: اغراق، تشبیه، مراعات نظیر

● عقل و عشق

ای عشق! بیار بر سرم رحمت خویش!

ای عقل! مرا رها کن از زحمت خویش

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ أَهْتَمَّ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعُولٌ

-- U / U -- U / -U - U / U -.

رباعی / بیت 2 / عراقی

جمادی الاوّل 1405 / بهمن 1363

قافیه: رحمت، زحمت...

- «ت»، حرف رویّ

ردیف: خویش

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، جناس خطّ

● علی (ع)

فارغ از هر دو جهانم، به گل روی علی

از خُمِ دوستِ جوانم، به خَمِ موی علی

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَنخَبُونَ مَحذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

- UU / - - UU / - - UU / - - U -

غزل / کوتاه / 2 بیت / عراقی

از سروده های اخیر حضرت امام (س)\* [27]

قافیه: روی، موی...

ص: 404



- «و»، رَدْفِ اصْلِی

- «ی»، حَرْفِ رَوِّی

ردیف: علی

هنر شعری و بلاغی: جناس ناقص، تشبیه، استعاره، مُوشَّحِ مُرْتَبِ (فاطی)

● عیان

فارغ اگر از هر دو جهان گردیدی

از دیدهٔ این و آن نمان گردیدی

هَزَجِ مُثَمَّنِ اَخْرَبِ مَكْفُوفِ اَبْتَرِ

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُنْ / فَعَّ

-- U/U-- U/U-- -- / -

رباعی / بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: جهان، نمان...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حَرْفِ رَوِّی

ردیف: گردیدی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، مُوشَّحِ مُرْتَبِ (فاطی)

● عید

این عید سعید، عید اَسْعَدِ باشد

مَلَّتْ به پناه لطفِ احمد باشد

هَزَجِ مُثَمَّنِ اَخْرَبِ مَقْبُوضِ اَبْتَرِ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعَّ

--U/-U - U/U-- -/-.

رباعی / بیت 2 / عراقی

28 جمادی الثانی 1404 / 12 فروردین 1363

قافیه: اسعد، احمد...

- «د»، حرف رویّ

ردیف: باشد

هنر شعری و بلاغی: جناس، مراعات نظیر

● عید نوروز

باد نوروز وزیده است به کوه و صحرا

جامه عید بپوشند، چه شاه و چه گدا

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

- UU /-- UU/-- UU/-- U-

غزل / بیت 7 / عراقی

رجب و شعبان 1410 / اسفند 1367

قافیه: صحرا - گدا... - «الف»، حرف رویّ

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر

● غرق کمال

آن روز که عاشق جمالت گشتم

دیوانه روی بی مثالت گشتم

هَزَجٌ مُّشَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرُ

ص: 405

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعَّ

--U/-U-U/U-- --/ --

رباعی / بیت 2 / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: جمالت، مثالت...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ل»، حرفِ رَوِّی

- «ت»، حرفِ وِصْلِی

ردیف: گشتم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

● غمزه دوست

جز سر کوی تو ای دوست، ندارم جایی

در سرم نیست بجز خاک درت سودایی

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ أَصْلَمٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعُّ لُنْ

--UU/--UU/--U-- --/ --

غزل / بیت 7 / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: جایی، سودایی...

- «الف»، حرفِ رَوِّی

- «ی»، اوّل، حرفِ وِصْلِی

- «ی» دَوَم، حرف خروج

هنر شعری و بلاغی: حشو ملیح، مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)، تشبیه

● غم یار

باده از پیمانۀ دلدار هشیاری ندارد

بی خودی از نوش این پیمانۀ بیداری ندارد

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ سَالِمٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

- U- / - - U- / - - U- / - - U- - .

غزل / 6 بیت / عراقی

رجب / 1407 / اسفند 1365

قافیه: هشیاری، بیداری...

- «الف»، رِذْفِ اصْلِي

- «ر»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

ردیف: ندارد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه، تضادّ (مطابقه)

● فارغ

فَرِّخِ رَوْزِي كِه فَارَغِ از خويش شوي

از هر دو جهان گذشته، درويش شوي

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ اَخْرَمَ اَشْتَرُ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مصراع اول

مَفْعُولُنْ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلُنْ

---/-U/U-- U/-U-

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ سَائِرُ مَصْرَاعِهَا

ص: 406

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلْ

--U/U-- U/-U-U/U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

10 جمادی الثانی 1405 / 12 اسفند 1363

قافیه: خویش، درویش...

- «ی»، رَدْفِ اصلی

- «ش»، حرفِ رویّ

ردیف: شوی

هنر شعری و بلاغی: حُسْنِ مَطْلَع، مُوَشَّحِ مَرْتَبِ (فاطمی)

● فارغ از عالم

فقر، فخر است اگر فارغ از عالم باشد

آن که از خویش گذر کرد، چه اش غم باشد

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ أَصْلَمٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعْلُ لُنْ

--U-- / --UU-- / --UU-- / --UU--

غزل / 5 بیت / عراقی

21 جمادی الاوّل 1409 / 10 دی 1367

قافیه: عالم، غم... - «م»، حرفِ رویّ

ردیف: باشد

هنر شعری و بلاغی: ترجمه و اقتباس، تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر

● فتوای من

سر کوی تو - به جان تو قسم - جای من است

به خم زلف تو، در میکده مأوای من است

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

UU /- - UU /- - UU /- - UU -.

غزل / بیت 7 / عراقی

ذیحجه 1406 / مرداد 1365

قافیه: جای، مأوای...

- «الف»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف: من است

هنر شعری و بلاغی: حشو ملیح، مراعات نظیر، تضاد (مطابقه)، تشبیه، تلمیح

● فراق یار

از تو - ای می زده - در میکده نامی نشنیدم

نزد عشاق شدم، قامت سرو تو ندیدم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

- UU /- - UU /- - UU /- - U - -

غزل / بیت 6 / عراقی

جمادی الثانی 1407 / بهمن 1365

قافیه: نشنیدم، ندیدم...



- «ی»، ردّف اصلی

- «د»، حرف رویّ

- «م»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: اغراق، حشو ملیح، تشبیه، ترصیح، مراعات نظیر

ص: 407

● فرزانه من!

از دیدۀ عاشقان، نھان کی بودی؟

فرزانه من! جدا ز جان کی بودی؟

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرُ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَع

-- U/-U-U/ U --- / -

رباعی / 2 بیت / عراقی

16 جمادی الثانی 1405 / 18 اسفند 1363

قافیه: نھان، جان...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوِّی

ردیف: کی بودی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه، مُوشِحٌ مُشَوِّشٌ (فاطمی)

● فروغ رخ

آن کس که رخس ندید، خفاش بُود

خورشید، فروغِ رخِ زیباش بود

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ مصراع اول

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعَلٌ

-- U/U -- U/-U-U/U-

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ مصراع دوم

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعَلٌ

--U/U-- U/U--U/U--

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: خفّاش، زیباش، فاش

- «الف»، ردّف اصلی

- «ش»، حرف رویّ

ردیف: بود

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر

● فریاد

از درد دلم بجز تو کی باخبر است؟

یا با من دیوانه، که در بام و در است؟

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ أَهْتَمَّ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعُولٌ

--U/U-- U/-U - U/U -.

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: (با) خبر، در...

- «ر»، حرف رویّ

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: جناس، استثناء، مُوَشَّحٌ مُشَوَّشٌ (فاطی)

● فریادرس

در هیچ دلی نیست بجز تو هوسی

ما را نبود بغیر تو دادرسی

ص: 408

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعْلٌ

--U/U-- U/-U-U/U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الاول 1405 / بهمن 1363

قافیه: هوسی، دادرسی...

- «س»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)، استدراک

● فریاد ز من

ای پیر! هوای خانقاهم هوس است

طاعت نکند سود، گناهم هوس است

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ أَهْتَمَ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعْلٌ

-- U/U -- U/-U-U/U-.

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: خانقاهم، گناهم...

- «الف»، رِذْفِ اصْلِی

- «ه-»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

ردیف: هوس است

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)، مُوشِح مُشَوِّش (فاطی)

● فصل طَرَب

دست افشان به سر کوی نگار آمده ام

پای کوبان ز پی نغمه تار آمده ام

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/-- UU/-- UU/-- U -

غزل / بیت / عراقی

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: نگار، تار...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِيّ

- «ر»، حرفِ رَوِيّ

ردیف: آمده ام

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، ترصیع، مراعات نظیر،

● فکر راه

طاعت نتوان کرد، گناهی بکنیم

از مدرسه رو به خانقاهی بکنیم

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ أَهْتَمَ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلٌ / مَفَاعِيلٌ / فَعُولٌ

--U/U-- U/U-- U/U--.

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: گناهی، خانقاهی...

- «الف»، ردّف اصلی

ص: 409

- «ه»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف: بکنیم

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر، مُوشَّح مُشَوَّش (فاطی)

● فلسفه

فاطی که فنون فلسفه می خواند

از فلسفه، فاء و لام و سین می داند

هَرَجَ مُثَمَّنَ أَخْرَبَ مَقْبُوضَ أَبْتَر

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَع

- / - - - / U - U - U - - -

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: می خواند، می داند...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «د»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جمع

● فنا

صوفی! به ره عشق صفا باید کرد

عهدی که نموده ای وفا باید کرد

هَرَجَ مُثَمَّنَ أَخْرَبَ مَكْفُوفَ أَبْتَر مصراع اول



مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُنْ / فَعَّ

--U/-U--U/U---/-

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرُ مصراع دَوَم

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعَّ

.--U/-U-U/U---/-

رباعی / 2 بیت / عراقی

رجب 1404 / فروردین 1363

قافیه: صفا، وفا...

- «الف»، حرف رویّ

ردیف: باید کرد

هنر شعری و بلاغی: جناس مُطَرَف، مراعات نظیر

● فنون عشق

جامی بنوش و بر در میخانه شاد باش

در یاد آن فرشته که توفیق داد باش

مُضَارِعٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَحْذُوفٌ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلُنْ

--U-/U--U/U-U-/U-

غزل / 7 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1409 / بهمن 1367

قافیه: شاد، داد...

- «الف»، ردّف اصلی

- «د»، حرف رویّ

ردیف: باش

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر، استعاره، تضادّ (مطابقه)

ص: 410

● فیض وجود

جز فیض وجود او نباشد هرگز

جز عکس نمود او نباشد هرگز

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرُ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعَّ

-- U/-U-U/ U ---/-

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: وجود، نمود...

- «و»، رَدْفِ اصْلِی

- «د»، حرفِ رَوِّی

ردیف: او نباشد هرگز

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)، ترصیع

● قبله

ابروی تو قبله نمازم باشد

یاد تو گره گشای رازم باشد

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرُ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعَّ

-- U/-U-U/ U ---/-

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: نمازم، رازم...

- «الف»، ردّف اصلی

- «ز»، حرف رویّ

- «م»، حرف وصل

ردیف: باشد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه

● قبله محراب

خم ابروی کجّت، قبله محراب من است

تاب گیسوی تو خود رازِ تب و تاب من است

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُ

-U- / -UU- / -UU- / -UU-

غزل / بیت / عراقی

رجب 1405 / فروردین 1364

قافیه: محراب، تاب...

- «الف»، ردّف اصلی

- «ب»، حرف رویّ

ردیف: من است

هنر شعری و بلاغی: جناس تامّ، تضادّ (مطابقه)

● قبله عشق

بهار شد، در میخانه باز باید کرد

به سوی قبله عاشق نماز باید کرد

مُجْتَثٌ مُثَمَّنٌ مَحْبُونٌ مَقْصُورٌ

مَفَاعِلُنْ / فَعِلَاتُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعِلَاتٌ

ص: 411

UU/-U - U/ - -UU/ -U - U-.

غزل / 5 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1409 / بهمن 1367

قافیه: باز، نماز...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ز»، حرف رویّ

ردیف: باید کرد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، مبالغه، تشبیه

● قرار

جز یاد تو در دلم قراری نبود

ای دوست! بجز تو غمگساری نبود

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

-- U / U -- U / -U - U / U -

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1405 / بهمن 1363

قافیه: قراری، غمگساری...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ر»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

ردیف: نبود

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، استثناء

● قصهٔ مستی

آن که دل خواهد، درون کعبه و بتخانه نیست

آن چه جان جوید، به دست صوفی بیگانه نیست

رَمَلٌ مُتَمَّنٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُ

-U-/- - -U-/- - -U-/- - -U-

غزل / 8 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: بتخانه، بیگانه...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوّی

- «ه»، حرفِ وِصْلِی

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، تشبیه

● قصیدهٔ بهاریّهٔ انتظار

آمد بهار و بوستان، شد رشک فردوس برین

گلها شکفته در چمن، چون روی یار نازنین

رَجَزٌ مُتَمَّنٌ سَالِمٌ

مُسْتَفْعِلُنْ / مُسْتَفْعِلُنْ / مُسْتَفْعِلُنْ / مُسْتَفْعِلُنْ

--U-- /-U-- /-U-- /-U-

در فاصله سالهای 1340 تا 1355 ق / 1309 تا 1324 ش \* [28]

ص: 412



قافیه: نازنین، برین، نازنین...

- «ی»، ردْف اصلی

- «ن»، حرف رویّ

هنر شعری و بلاغی: تشبیب، مراعات نظیر، تشبیه، ترصیع، تلمیح، تسیق الصّفات، انواع جناس و...

● قطره

من پشه ام از لطف تو طاووس شوم

یک قطره ام از یم تو قاموس شوم

هَزَج مُثَمَّنْ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ مصراع اوّل

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعَلُ

-- U / U -- U / U -- U / U --

هَزَج مُثَمَّنْ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ مصراع دوّم

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلُ

-- U / U -- U / - U - U / U -

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: طاووس، قاموس...

- «و»، ردْف اصلی

- «س»، حرف رویّ

ردیف: شوم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه، استعاره

● کاروان عشق

پريشان حالي و در ماندگي ما نمي داني

خطا كاري ما را فاش بي پروا نمي داني

هَزَج مُثَمَّنِ سَالِم

مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ

U / - - - U / - - - U / - - - U - - -

غزل / 6 بيت / عراقي

رجب 1407 / اسفند 1365

قافيه: ما، (بي) پروا... - «الف»، حرف روي

رديف: نمي داني

هنر شعري و بلاغي: مراعات نظير، مبالغه، استعاره، اقتباس

● كاروان عمر

عمر را پايان رسيد و يارم از در، در نيامد

قصه ام آخر شد و اين غصه را آخر نيامد

رَمَلِ مُثَمَّنِ سَالِم

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

- U - / - - U - / - - U - / - - U - -

غزل / 6 بيت / عراقي

رجب 1407 / اسفند 1365

قافيه: در، آخر... - «ر»، حرف روي

رديف: نيامد

ص: 413

هنر شعری و بلاغی: جناس ناقص، جناس مُطَرَف، حسن مطلع، مراعات نظیر

● کاش...

کاش از حلقه زلفت گرهی وا می شد

تا چو من، زاهد دل گمشده رسوا می شد

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

- UU / - - UU / - UU / - - U -

بیت مطلع غزلی مفقود / عراقی

از اشعار دوران شباب حضرت امام(س)

قافیه: وا، رسوا

- «الف»، حرف رویّ

ردیف: می شد

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، مراعات نظیر، استعاره

● کتاب عمر

پیری رسید و عهد جوانی تباه شد

ایام زندگی همه صرف گناه شد

مُضَارِعٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَحْذُوفٌ

مَفْعُولٌ / فَاعِلَاتٌ / مَفَاعِيلٌ / فَاعِلُنْ

- - U - / U - - U / U - U - / U -

غزل / بیت 7 / عراقی

جمادی الثانی 1407 / بهمن 1365

قافیه: تباہ، گناه...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ه-»، حرفِ رَوِّی

ردیف: شد

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، تکرار، جناس

● کعبه در زنجیر

خار راه منی ای شیخ! ز گلزار برو

از سرِ راهِ من ای رند تبهکار برو

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَحْدُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU / - - UU / - - UU / - - U-

غزل / 7 بیت / عراقی

14 جمادی الثانی 1407 / 24 بهمن 1365

قافیه: گلزار، تبهکار...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حرفِ رَوِّی

قافیه: برو

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، تشبیه، تلمیح\* [29]

● کعبه دل

تا از دیار هستی در نیستی خزیدیم

از هر چه غیر دلبر، از جان و دل بریدیم



مُضَارِعِ مُثَمَّنِ أَخْرَبِ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُنْ / مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُنْ

--U-/U-- / --U-/U--

غزل / 6 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: خزیدیم، بریدیم...

- «ی» اوّل، رِذْفِ اصْلِی

- «د»، حرفِ رَوّی

- «ی» دوّم، حرفِ وصل

- «م»، حرفِ خروج

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، حسن مطلع، تضادّ (مطابقه)

● کعبه عشق

از دلبرم به بتکده نام و نشان نبود

در «کعبه» نیز جلوه ای از او عیان نبود

مُضَارِعِ مُثَمَّنِ أَخْرَبِ مَكْفُوفِ مَقْصُورِ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِلُ / فَاعِلَاتُ

--U-/U-- U/U - U-/U-

غزل / 7 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / بهمن 1365

قافیه: نشان، عیان...

- «الف»، رِذْفِ اصْلِی

- «ن»، حرف رویّ

ردیف: نبود

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، اغراق، استعاره

● کعبه مقصود

هر جا که شدم، از تو ندایی نشنیدم

جز از بت و بتخانه، اثر هیچ ندیدم

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَحْدُوفٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلٌ / مَفَاعِيلٌ / فَعُولُنْ

--U/U-- U/U--U/U--

غزل / 8 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1407 / بهمن 1365

قافیه: نشنیدم، ندیدم...

- «ی»، ردّف اصلی

- «د»، حرف رویّ

- «م»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه، استعاره

● کوثر

بر لب کوثرم ای دوست ولی تشنه لبم

در کنار منی از هجر تو در تاب و تبم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَنخَبُونَ مَحْدُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فِعَالَاتُنْ / فِعَالَاتُنْ / فَعِلُنْ

- UU / -- UU / -- UU / -- U -

غزل کوتاه و ناتمام / 2 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: لبم، تبم...

- «ب»، حرف رویّ

- «م»، حرف وصل

ص: 415



هنر شعری و بلاغی: جناس، تضاد (مطابقه)، ردُّ الصِّدرِ إِلَى العَجْزِ، مراعات نظیر

● کوی دوست

گر بر سر کوی دوست راهی دارم

در سایه لطف او پناهی دارم

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعٌ

--U/-U -U/U --- / -

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: راهی، پناهی...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ه»، حَرْفِ رَوِّی

- «ی»، حَرْفِ وَصْلِ

ردیف: دارم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره

● کوی غم

ای دوست! به عشق تو دچاریم همه

در یادِ رخ تو داغداریم همه

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعْلٌ

--U / U- - U/-U -U/U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1405 / بهمن 1363

قافیه: دچاریم، داغداریم ...

- «الف»، رِذْف اصلی

- «ر»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

- «م»، حرف خروج

ردیف: همه

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس

● گلبِگِ تر

ای پری روی که گلبِگِ تر ت ساخته اند

از چه رو قلب ز خارا بترت ساخته اند؟

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُ

- UU / -- UU / -- UU / -- U -.

غزل کوتاه / 3 بیت / عراقی

از اشعار حضرت امام (س) در ایّام جوانی

قافیه: تر، بترت ...

- «ر»، حرف رویّ

- «ت»، حرف وصل

ردیف: ساخته اند

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، جناس لاحق، استعاره، مراعات نظیر

ص: 416

● گلزار جان

با که گویم غم دل، جز تو که غمخوار منی

همه عالم اگر پشت کند، یار منی

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَّحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

- UU / -- UU / -- UU / -- U -

غزل / 6 بیت / عراقی

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: غمخوار، یار...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِي

- «ر»، حرفِ رَوِيّ

ردیف: منی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تکرار

● گمان

افسوس که ایام جوانی بگذشت

حالی نشد و جهان فانی بگذشت

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ أَزَلَّ مصراعِ اَوَّلِ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُنْ / فَاعٌ

- / - - - U / U - - - U / U - - - .

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَزَلَّ مصراعِ دَوِّمِ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَاعٌ

--U/-U-U/U -- -/-.

رباعی / بیت 2 / عراقی

10 جمادی الثانی 1405 / 12 اسفند 1363

قافیه: جوانی، فانی ...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ن»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

ردیف: بگذشت

هنر شعری و بلاغی: جناس مُطَرَّف

● گناه

تا چند ز دست خویش فریاد کنم

از کرده خود کجا روم داد کنم

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/ U-- U/-U-U / U-

رباعی / بیت 2 / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: فریاد، داد...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «د»، حرف رویّ

ردیف: کنم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

● گنج نهان

بر در می‌کده با آه و فغان آمده ام

از دغلبازیِ صوفی به امان آمده ام

ص: 417

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/ -- UU/ --UU/ -- U-

غزل / بیت 7 / عراقی

ذیحجه 1405 / شهریور 1364

قافیه: فغان، امان...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوِّی

ردیف: آمده ام

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضاد (مطابقه)، استعاره

● گواه دل

ساغر از دست ظریف تو گناهی نبود

جز سر کوی تو ای دوست، پناهی نبود

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/ --UU/ --UU/ -- U-

غزل / بیت 7 / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: گناهی، پناهی...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ه-»، حرفِ رَوِّی

- «ی»، حرف وصل

ردیف: نبود

هنر شعری و بلاغی: جناس، حشو ملیح، مراعات نظیر، تضاد (مطابقه)

● لافِ اَنَا الْحَق

تا «منصور»ی، لاف «اَنَا الْحَق» بزنی

نادیده جمال دوست، غوغا فکنی

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ مصراع اول

مَفْعُولُنْ / مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--- / --U/ U-- U/U-

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ سایر مصراعها

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/ U-- U/-U- U / U-

رباعی 2/ بیت/ عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: بزنی، فکنی...

- «ن»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، اقتباس

● لاف عرفان

طوطی صفتی و لاف عرفان بزنی

ای مور! دم از تخت «سلیمان» بزنی



هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلُنْ

--U/U-- U/-U-U/U-

رباعي / بيت 2 / عراقى

ص: 418

قافیه: عرفان، سلیمان ...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوِّی

ردیف: بزنی

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر، مُوشَّحِ مُشَوِّشِ (فاطی)

● لب دوست

گرچه از هر دو جهان هیچ نشد حاصل ما

غم نباشد چو بود مهر تو اندر دل ما

رَمَلٌ مُتَمَّنٌ مَحْبُونٌ مَحْدُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/- - UU/- -UU /- - U-

غزل / 5 بیت / عراقی

از اشعار دوران جوانی حضرت امام(س)

قافیه: حاصل، دل...

- «ل»، حرفِ رَوِّی

ردیف: ما

هنر شعری و بلاغی: رَدُّ الصَّدْرِ إِلَى الْعَجْزِ - مراعات نظیر - تشبیه

● لَذَّتْ عَشَقٌ

لَذَّتْ عَشَقٌ تَوْرًا جَزَّ عَاشِقٌ مَحْزُونٌ نَدَانْدُ

رَنَجٌ لَذَّتْ بَخْشٌ هَجْرَانٌ رَا بَجَزَّ مَجْنُونٌ نَدَانْدُ

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ سَالِمٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

-U/- - U/- - U/- - U - -

غزل / بیت / عراقی

رجب 1407 / اسفند 1365

قافیه: محزون، مجنون...

- «و»، رِذْفِ اصْلِيّ

- «ن»، حَرْفِ رُوِيّ

ردیف: نداند

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)

● لَنْ تَرَانِي

تا جلوه او جمال را «دک» نکند

تا «صعق»، تو را ز خویش مُنْدَکْ نکند

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/ U - - U/-U-U / U-

رباعی / بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: دک، مندک... - «ک»، حَرْفِ رُوِيّ

ردیف: نکند

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر، اقتباس

● مَا عَرَفْنَاكَ

فاطمی که ز من نامه ی عرفانی خواست

از مورچه ای تخت سلیمانی خواست

ص: 419

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ أَزَلُّ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلٌ / مَفَاعِيلُنْ / فَاغٌ

--U/U--U/U---/-. .

رباعی / بیت 2 / عراقی

رمضان 1404 / خرداد 1363

قافیه: عرفانی، سلیمانی ...

- «الف»، رِذْفِ اصْلِی

- «ن»، حَرْفِ رَوِیِّ

- «ی»، حَرْفِ وَصْلِ

ردیف: خواست

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، تلمیح

● مایه ناز

دست من بر سر زلفین تو بند است امشب

باخبر باش که پایم به کمند است امشب

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/ -- UU/--UU /-- U-

غزل کوتاه 3 / بیت / عراقی

از اشعار ایام شباب حضرت امام (س)

قافیه: بند، کمند...

- «ن»، حَرْفِ قَيْدِ

- «د»، حرف روی

ردیف: است امشب

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه

● مبتلای دوست

باد صبا! گذر کنی ار در سرای دوست

برگو که دوست سر نهد جز به پای دوست

مُضَارِعِ مُثَمَّنِ أَخْرَبِ مَكْفُوفِ مَقْصُورِ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِلُ / فَاعِلَاتُ

. - -U- / U- - U/U - U- /U-

غزل کوتاه/4 بیت / عراقی

از اشعار دوران جوانی حضرت امام(س)

قافیه: سرای، پای...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ی»، حرف روی

ردیف: دوست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، ترصیع، تلمیح

● مجنون

یارب نظری ز پاکبازانم ده

لطفی کن و ره به دلنوازانم ده

هَزَجِ مُثَمَّنِ أَخْرَبِ مَقْبُوضِ أَبْتَرِ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعْ

--U/-U -U / U-- - / -

رباعي / 2 بيت / عراقي

جمادى الثاني 1405 / اسفند 1363

ص: 420

قافیه: پاکبازانم، دلنوازانم...

- «الف» (پیش از «ز»)، رَدْف اصلی

- «ز»، حرف رویّ

- «الف» آخر، حرف وصل

- «ن»، حرف خروج

- «م»، حرف مزید

ردیف: ده

هنر شعری و بلاغی: جناس، مراعات نظیر

● مجنون شو!

ای مرغ چمن! از این قفس بیرون شو

فردوسِ تورا می طلبد، مفتون شو

هَزَج مُشَمَّنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ أَبْتَرْ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعْ

--U/ - U-U/ U--- / -

رباعی / بیت 2 / عراقی

12 جمادی الثانی 1405 / 14 اسفند 1363

قافیه: بیرون، مفتون...

- «و»، رَدْف

- «ن»، حرف رویّ

ردیف: شو

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس، تشبیه، استعاره، مُوسَّحٌ مُسَوَّشٌ (فاطمی)



● محراب اندیشه

باید از آفاق و آنفس بگذری تا جان شوی

وان گه از جان بگذری تا در خورِ جانان شوی

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَحْدُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

-U-/- -U-/- -U-/- -U-/- -U-/-

غزل / بیت / عراقی

جمادی الثانی 1407 / بهمن 1365

قافیه: جان، جانان ...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوِّی

ردیف: شوی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)، تشبیه، اغراق

● محراب عشق

جز خَمِ ابروی دلبر هیچ محرابی ندارم

جز غَمِ هجران رویش، من تب و تابِ نداریم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ سَالِمٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

-U-/- -U-/- -U-/- -U-/- -U-/-

غزل / بیت / عراقی

ذیحجه 1406 / مرداد 1365

قافیه: محرابی، تابی...

ص: 421

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ب»، حَرْفِ رَوِّی

- «ی»، حَرْفِ وَصْلِ

ردیف: ندارم

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، جناس مُطَرَّف، جناس مکرر، تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر

● محرم اسرار

هیچ دانی که من زار، گرفتار توام

با دل و جان، سبب گرمی بازار توام

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/ --UU/ --UU/ --U-

غزل / بیت / عراقی

رجب 1409 / 19 اسفند 1367

قافیه: گرفتار، بازار ...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حَرْفِ رَوِّی

ردیف: توام

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)، تشبیه

● محرم دل

باز گویم غم دل را که تو دلدار منی

در غم و شادی و اندوه و آلم، یار منی

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَحْدُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/ --UU/ --UU/ --U-

غزل / بیت 6 / عراقی

از سروده های اخیر حضرت امام (س)\* [30]

قافیه: دلدار، یار ...

- «الف»، رِذْفِ اصْلِی

- «ر»، حَرْفِ رَوِّی

ردیف: منی

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، جناس لفظ، جناس زائد

● محرم راز

در غم هجر رخ ماه تو در سوز و گدازیم

تا به کی زین غم جانکاه بسوزیم و بسازیم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

-UU/ --UU/ --UU/ --U--

غزل / بیت 6 / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: گدازیم، بسازیم ...

- «الف»، رِذْفِ اصْلِی

- «ز»، حَرْفِ رَوِّی

- «ی»، حرف وصل

- «م» حرف خروج

ص: 422

هنر شعری و بلاغی: جناس مطرف، مراعات نظیر، تشبیه

● محرم عشق

وه! چه افراشته شد در دو جهان پرچم عشق

آدم و جنّ و ملک مانده به پیچ و خم عشق

رَمَلٌ مُّثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتٌ

-UU/ - -UU/ - -UU/ - -U-

غزل / بیت 6 / عراقی

از سروده های حضرت امام(س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی

قافیه: پرچم، خم... - «م»، حرف رویّ

ردیف: عشق

هنر شعری و بلاغی: جناس خطّ، مراعات نظیر، تلمیح

● محفل دل سوختگان

عاشقم، عاشق و جز وصل تو در مانش نیست

کیست کاین آتش افروخته در جانش نیست

رَمَلٌ مُّثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتٌ

-UU/ - -UU/ - -UU/ - -U-

غزل / بیت 8 / عراقی

ربیع الثانی 1407 / آذر 1365

قافیه: در مانش، جانش ...

- «الف»، رَدْفِ اصْطِلَى

- «ن»، حَرْفِ رَوَى

- «ش»، حَرْفِ وَصَلِ

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: جناس زائد، مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)

● محفل دوست

در محفل دوست نیست جز دود و دمی

در حلقه صوفیان، نه لا نه نَعْمَى

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/U-- U/-U-U/U-

رباعی 2/ بیت/ عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: دمی، نَعْمَى ...

- «م»، حَرْفِ رَوَى

- «ی»، حَرْفِ وَصَلِ

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر

● محفل رندان

آید آن روز که خاک سر کویش باشم

ترک جان گفته و آشفته رویش باشم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَحْبُونٌ مَحْذُوفٌ





فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/ --UU/ --UU/ --U-

غزل / 6 بیت / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: کویش، رویش ...

- «و»، رَدْفِ اصْلِی

- «ی»، حَرْفِ رَوّی

- «ش»، حَرْفِ وَصْلِ

ردیف: باشم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه، تلمیح

● مدد نما!

ای دوست! مَدَدِ نَمَا که سیری بکنم

طاعت به کناری زده، خیری بکنم

هَرَجَ مَثَمَّنْ أَخْرَبَ مَقْبُوضَ مَكْفُوفَ مَجْبُوبَ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُ / فَعْلُ

--U/U -U/ -U-U/U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: سیری، خیری ...

- «ی» اوّل، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حَرْفِ رَوّی

- «ی» دوّم، حرف وصل

ردیف: بکنم

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)،

سیاقت الاعداد، مُوشِح مُشوش (فاطی)

● مدّعی

از صوفی ها صفا ندیدم هرگز

زین طایفه من وفا ندیدم هرگز

هَرَجِ مُثَمَّنٍ أَخْرَمَ أَشْتَرُ أَبْتَرِ ← مصراع اوّل

مَفْعُولُنْ / فَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعْ

- - - / - U / - U - - - / -

هَرَجِ مُثَمَّنٍ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَبْتَرِ ← مصراع دوم

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُ / فَعْ

- - U / - U - U / U - - - / -

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: صفا، وفا...

- «الف»، حرف رویّ

ردیف: ندیدم هرگز

هنر شعری و بلاغی: جناس اشتقاق، جناس مُطَرَف

● مدیحه نورین نیرین

ای از لیت به تربت تو مُحَمَّر

وی ابدیت به طلعت تو مقرر

مَنسَرَحٍ مُثَمَّنٍ مَطْوِيٍّ مَكْفُوفٍ مَنحُورٍ

مُفْتَعِلُنْ / فاعِلاتُ / مُفْتَعِلُنْ / فَع

-UU- / U-U- / -UU- /-

ص: 424

در فاصله سالهای 1340 تا 1355 ق / 1309 تا 1324 ش [31]\*

قافیه: مخمّر، مقرر ...

- «ر»، حرف رویّ

هنر شعری و بلاغی: تَرْصِيعَ مَعَ التَّجْنِيسِ، تَسْجِيعِ، تَصَادُّ (مطابقه)، تَلْمِیحِ، مَرَاعَاتِ نَظِیرِ، اَنْوَاعِ اِجْنَاسِ، اِقْتِبَاسِ، حَلِّ وَ دَرْجِ وَ ...

● مذهب رندان

آن که دل بگسلد از هر دو جهان، درویش است

آن که بگذشت ز پیدا و نهان، درویش است

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مَقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتٌ

-U- / --UU / --UU / --UU / --UU-

غزل / 6 بیت / عراقی

رجب 1404 / فروردین 1363

قافیه: جهان، نهان ...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرف رویّ

ردیف: درویش است

هنر شعری و بلاغی: جِنَاسِ، تَصَادُّ (مطابقه)، مَرَاعَاتِ نَظِیرِ

● مراد دل

ای پیر! مرا به خانقه منزل ده

از یاد رخ دوست مراد دل ده

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَّقْبُوضٌ أَبْتَرُ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَع

--U / -U-U / U-- / -

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الاول 1405 / بهمن 1363

قافیه: منزل، دل ...

- «ل»، حرف رویّ

ردیف: ده

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

● مژده دیدار

باد بهار مژده دیدار یار داد

شاید، که جان به مقدم باد بهار داد

مُضَارِعٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَقْصُورٌ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِلُ / فَاعِلَاتُ

.--U- / U--U / U-U- / U-

غزل / 6 بیت / عراقی

از سروده های حضرت امام(س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی

قافیه: یار، بهار ...

- «الف»، رِذْفِ اصلی

- «ر»، حرف رویّ

ص: 425

ردیف: داد

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، تلمیح، جناسِ مُطَّرَف

● مزده وصل

گره از زلفِ خم اندر خم دلبر وا شد

زاهد پیر چو عشاق جوان رسوا شد

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَعِلَاتُنْ (فَاعِلَاتُنْ) / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

UU / --UU / -- UU / (-- U -) -- U-U-

غزل / 5 بیت / عراقی

جمادی الثانی و رجب 1409 / بهمن 1367

قافیه: وا، رسوا... \_ «الف»، حرف رویّ

ردیف: شد

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، تلمیح، جناسِ مُطَّرَف

● مستی

سر مست ز باده تو خواهم گشتن

بی هوش فتاده تو خواهم گشتن

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرُ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعْ

--U / -U-U / U--- / -

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: باده، فتاده ...

- «الف»، رِذْفِ اصْلِی

- «د»، حَرْفِ رَوِّی

- «ه-»، حَرْفِ وَصْلِ

ردیف: تو خواهم گشتن

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)

● مستی عاشق

دل که آشفته روی تو نباشد، دل نیست

آن که دیوانه خال تو نشد، عاقل نیست

رَمَلٌ مُتَمَنِّمٌ مَحْبُونٌ مَقْصُورٌ

فاعلاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُ

-U- / --UU / --UU / --UU / --UU.

غزل / 9 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: دل، عاقل ...

- «ل»، حَرْفِ رَوِّی

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)، تشبیه

● مستی عشق

در میخانه به روی همه باز است هنوز

سینه سوخته در سوز و گداز است هنوز





فَعِلَاتُنْ (فَاعِلَاتُنْ) / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

.UU / --UU / --UU / (--U-) --UU-

غزل / بیت 7 / عراقی

جمادی الثانی 1407 / بهمن 1365

قافیه: باز، گداز ...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ز»، حرفِ رَوِّی

ردیف: است هنوز

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس، مبالغه

● مستی نیستی

در محضر شیخ یادی از یار نبود

در خانقه از آن صنم آثار نبود

هَرَجِ مُثَمَّنٍ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ مَكْفُوفِ أَهْتَمِ\* [32]

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ (مَفَاعِيلُ) / مَفَاعِيلُ / فَعُول

.--U / U--U / (U--U)-U-U / U-

غزل / بیت 7 / عراقی

جمادی الاوّل 1407 / دی 1365

قافیه: یار، آثار ...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ر»، حرفِ رَوِّی

ردیف: نبود

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر،

تضادّ (مطابقه)، اغراق

● مسلک نیستی

جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ما

عشق تو سرشته گشته اندر گل ما

هَرَجِ مُثَمَّنٍ أَحْرَبِ مَقْبُوضِ أَبْتَرِ (أَزَلِّ)\*\*\*[33]

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعَّ (فَاعُ)

(-.-U / -U-U / U- / -.-)

غزل / 6 بیت / عراقی

شعبان 1407 / فروردین 1366

قافیه: دل، گل ... \_ «ل»، حرف رویّ

ردیف: ما

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، جناس ناقص، تلمیح

● مَعْجَزِ عَشْقِ

ناله زد دوست که راز دل او پیدا شد

پیش رندانِ خرابات، چه سان رسوا شد!

رَمَلِ مُثَمَّنٍ مَحْبُونِ مَحْذُوفِ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU / --UU / --UU / --U-

غزل / بیت 7 / عراقی

جمادی الثانی و رجب 1409 / بهمن 1367

قافیه: پیدا، رسوا... \_ «الف»، حرف رویّ

ردیف: شد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح، استعاره

● معرفت!

فاطی! تو و حقّ معرفت، یعنی چه؟

دریافتِ ذاتِ بی صفت، یعنی چه؟

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرُ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعَّ

- -U / -U-U / U- - - / -

رباعی / بیت 2 / عراقی

رمضان 1404 / خرداد 1363

قافیه: معرفت، صفت... \_ «ت»، حرف رویّ

ردیف: یعنی چه

هنر شعری و بلاغی: جناس، مراعات نظیر

● مفتون

دیوانه شو این عقال از پا و کن

طاووس! ز جلوه زاغ را رسوا کن

هَرَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرُ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعَّ

--U / -U-U / U-- - / -

رباعی / بیت 2 / عراقی

12 جمادی الثانی 1405 / 14 اسفند 1363

قافیه: وا، رسوا... \_ «الف»، حرف رویّ

ردیف: کن

هنر شعری و بلاغی: جناس زائد، مراعات نظیر

● مکتب عشق

آنکه دامن می زند بر آتش جانم حبیب است

آنکه روزافزون نماید درد من آن خود طیب است

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ سَالِمٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

-U- / -U- / -U- / -U- -

غزل / بیت 7 / عراقی

5 جمادی الأول 1407 / 19 دی 1365\* [34]

قافیه: حبیب، طیب...

- «ی»، رَدْفِ اصْلِی

- «ب»، حرف رویّ

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، تشبیه، مراعات نظیر، جناس

● مَهْجُور

گر اهل نه ای، ز اهل حق خرده مگیر

ای مرده! چو خود، زنده دلانِ مرده مگیر

هَرَجِ مُشَمَّنِ اَخْرَبِ مَقْبُوضِ مَكْفُوفِ اَهْتَمِ

ص: 428

مصراع اول

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعُولُ

.--U / U--U / -U-U / U-

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ أَهْتَمَ ← مصراع دوم و چهارم

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِلُنْ / فَعُولُ

.--U / U--U / -U / U-

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ أَزَلَّ ← مصراع سوم

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِلُنْ / فَاغُ

.--U / ---U / U--U / U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1405 / اردیبهشت 1363

قافیه: خرده، مرده ...

- «ر»، حرف قید

- «د»، حرف روی

- «ه-»، حرف وصل

ردیف: مگیر

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)، جناس

● مهمان

هر ذره در این مزرعه مهمان تو هست

هر ریش دلی به حق پریشان تو هست

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ أَزَلَّ ← مصراع اول

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعُولُ

.- -U / U- -U / U- -U / U-

هَرَجَ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ أَزَلَّ ← مصراع دَوَم

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعُولُ

.- -U / U- -U / -U-U / U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: مهمان، پریشان ...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرفِ رَوِّی

ردیف: تو هست

هنر شعری و بلاغی: جناس، مراعات نظیر

● می چاره ساز

ساقی به روی من در میخانه باز کن

از درس و بحث و زهد و ریایی نیاز کن

مُضَارِعِ مُثَمَّنِ أَخْرَبِ مَكْفُوفِ مَحْذُوفِ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلُنْ

--U- / U- -U / U- U- / U-

غزل / 6 بیت / عراقی

10 رجب 1409 / 28 بهمن 1367

قافیه: باز، نیاز ...

- «الف»، رَدْفِ اصْطِلَى

- «ز»، حَرْفِ رَوَى

رَدِيف: كَن

ص: 429



هنر شعری و بلاغی: حسن مطلع، تلمیح، مراعات نظیر، جناس زائد

● می گساران

عاشقان روی او را خانه و کاشانه نیست

مرغ بال و پر شکسته، فکر باغ و لانه نیست

رَمَلٌ مُتَمَّنٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

U- / - - U- / - - U- / - - U-

غزل / 5 بیت / عراقی

رجب / 1407 / اسفند 1365

قافیه: کاشانه، لانه ...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حَرْفِ رَوِیِّ

- «ه\_»، حَرْفِ وَصْلِ

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)، تشبیه

● میلاد گل

میلاد گل و بهار جان آمد

برخیز که عید می کشان آمد

هَرَجٌ مُسَدَّسٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ

U- / - - U- / U- - -

غزل / بیت 6 / عراقی

رجب و شعبان 1410 / اسفند 1367

قافیه: جان، می کشان ...

- «الف»، رَدْف اصلی

- «ن»، حرف رویّ

ردیف: آمد

هنر شعری و بلاغی: حُسْن مَطَّلَع، جناس زائد، مراعات نظیر

● نازُ پَرورد

قامت نازم که از سرو سَهی دلکش تر است

نوک مژگانت همی خونریز تر از خنجر است

رَمَل مُثَمَّن مَقْصُور

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

.-U- / - -U- / - -U- / - -U-

غزل کوتاه / 3 بیت / عراقی

از سروده های حضرت امام(س) در ایام جوانی

قافیه: دلکش تر، خنجر ...

- «ر»، حرف رویّ

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، تلمیح

● ناله «هزار»

ز سبزه زار چمن بوی نوبهار آید

ز ابر، چشمه ای از چشم اشکبار آید

ص: 430

مُجْتَبَتْ مُثَمَّنَ مَحْبُونَ مَحذُوف

مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

UU / -U-U / - - UU / -U-U-

غزل کوتاه ناتمام / 2 بیت / عراقی

از سروده های اخیر حضرت امام(س)\* [35]

قافیه: نوبهار، اشکبار ...

- «الف»، رَدْفِ اصلی

- «ر»، حرفِ رویّ

ردیف: آید

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه، جناس

● نتوان یافت!

با فلسفه، ره به سوی او نتوان یافت

با چشمِ علیل، کوی او نتوان یافت

هَرَجَ مُثَمَّنَ أَخْرَبَ مَقْبُوضَ أَزَلَّ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَاعُ

. - - U / -U-U / U - - - / -

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: سوی، کوی ...

- «و»، رَدْفِ اصلی

- «ی»، حرفِ رویّ

ردیف: او نتوان یافت

هنر شعری و بلاغی: تلمیح

● نسیم عشق

به من نگر که رخی همچو کهربا دارم

دلی به سوی رخ یار دلربا دارم

مَجْتَثٌ مُثَمَّنٌ مَّخْبُونٌ مَحْذُوفٌ

مَفَاعِلُنْ / فَعِلَاتُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعِلُنْ

UU / -U-U / - - UU / - U-U-

غزل / 7 بیت / عراقی

از سروده های اخیر حضرت امام(س)\*\*[36]

قافیه: کهربا، دلربا ... \_ «الف»، حرف رویّ

ردیف: دارم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس مُطَرَّف، جناس زائد، تضادّ (مطابقه)

● نشان

فاطمی، گل بوستان احمد باشد

فرزندِ دلارام محمّد باشد

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَبْتَرُ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعِ

- - - / - U - - - / - U - U - - -

رباعی / 2 بیت / عراقی

رجب 1408 / اسفند 1366

قافیه: احمد، محمد ... \_ «د»، حرف رویّ

ص: 431

ردیف: باشد

هنر شعری و بلاغی: جناس، تشبیه

● نقطه عطف

بیت ترجیع یا برگردان:

ای نقطه عطف راز هستی

برگیر ز دوست جام مستی

هَزَجٌ مُسَدَّسٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَحْذُوفٌ (مقصور)\* [37]

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / فَعُولُنْ (فَعُولَانِ یا مَفَاعِيلِ)

U- / -U / -U-U / -U-U- (U- -)

ترجیع بند / 7 بند، 49 بیت (بند اول 6 بیت، بند سوم 8 بیت و سایر بندها 7 بیت) / عراقی

جمادی الثانی 1409 / بهمن 1367

قافیه برگردان: هستی، مستی

- «س»، حرف قید

- «ت»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: اِغْنَات (لُزُومٌ مَا لَا یُلْزَمُ)، تَرْصِیع، مَرَاعَاتِ نَظِیر، اَنْوَاعِ جِنَاس، تَضَادٌّ (مطابقه)، تَلْمِیح، اِغْرَاق، مَبَالِغَه، تَشْبِیْه، اِسْتِعَارَه

مطلع بند اول:

خُم را بگشا به روی مستان

بیزار شو از هواپرستان

قافیه: مستان، (هوا) پرستان ...

- «س»، حرف قید

- «ت»، حرف رویّ

- «الف»، حرف وصل

- «ن»، حرف خروج

مطلع بند دوّم:

من شاهد شهر آشنایم

من شاهم و عاشق گدایم

قافیه: آشنایم، گدایم ...

- «الف»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

- «م»، حرف خروج

مطلع بند سوم:

رازی است درون آستینم

رمزی است برون ز عقل و دینم

قافیه: آستینم، دینم ...

- «ی»، رِذْف اصلی

- «ن»، حرف رویّ

- «م»، حرف وصل

مطلع بند چهارم:

برخاست ز عاشقی صفیری

می خواست ز دوست دستگیری



قافیه: صفیری، دستگیری ...

- «ی» اوّل، رِذْف اصلی

- «ر»، حرف رویّ

- «ی» دوّم، حرف وصل

مطلع بند پنجم:

ای صوتِ رسای آسمانی

ای رمز ندای جاودانی

قافیه: آسمانی، جاودانی ...

- «الف» دوّم، رِذْف اصلی

- «ن»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

مطلع بند ششم:

ای دورنمای «پورآزر»

نادیده افول حق ز منظر

قافیه: آزر، منظر ... \_ «ر»،

حرف رویّ

مطلع بند هفتم:

در حلقهٔ سالکانِ درویش

رندان صبورِ دوراندیش

قافیه: درویش، (دور) اندیش ...

- «ی»، رِذْف اصلی

- «س»، حرف روی

● نوش باد!

فروغ روی تو در جام می فتاد امشب

ز آفتاب شنیدیم «نوش باد» امشب

مُجْتَبِّئٌ مُثَمَّنٌ مَحْبُونٌ مَحْذُوفٌ

مَفَاعِلُنْ / فَعِلَاتُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعِلُنْ

UU / -U-U / - - UU / - U-U-

غزل کوتاه ناتمام / 2 بیت / عراقی

از اشعار دوران شباب حضرت امام(س)

قافیه: فتاد، باد ...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِي

- «د»، حرف روی

ردیف: امشب

هنر شعری و بلاغی: حسن مطلع، اغراق، غلو

● نهانخانه اسرار

بر در میکده از روی نیاز آمده ام

پیش اصحاب طریقت به نماز آمده ام

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَحْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU / - -UU / - - UU / - -U-

غزل / 6 بیت / عراقی

رجب 1405 / فروردین 1364

قافیه: نیاز، نماز ...

- «الف»، ردّف اصلی

ص: 433

- «ز»، حرف رویّ

ردیف: آمده ام

هنر شعری و بلاغی: حسن مطلع، مراعات نظیر

● نیم غمزه

پروانه وار بر در میخانه پر زدم

در بسته بود، با دل دیوانه در زدم

مُضَارِعُ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَحْذُوفٌ

مَفْعُولٌ / فَاعِلَاتٌ / مَفَاعِيلٌ / فَاعِلُنْ

- -U-/U- - U/U-U-/U-

غزل / بیت 7 / عراقی

از سروده های حضرت امام(س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی

قافیه: پر، در ... - «ر»، حرف رویّ

ردیف: زدم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره، تشبیه

● وادی ایمن

من در این بادیه صاحب نظری می جویم

راه گم کرده ام و راهبری می جویم

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/ - -UU/ - -UU/ - -U-

غزل / بیت 8 / عراقی

رجب 1405 / فروردین 1364

قافیه: نظری، راهبری ...

- «ر»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

ردیف: می جویم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح، استعاره

● واله

گر بر سر کوی تو نباشم، چه کنم؟

گر واله روی تو نباشم، چه کنم؟

هَزَجٌ مُّثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَّقْبُوضٌ مَّكْفُوفٌ مَّجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/U-- U/-U-U/U-

رباعی / بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: کوی، روی ...

- «و»، رَدْفِ اصْلِی

- «ی»، حرف رویّ

ردیف: تو نباشم چه کنم

هنر شعری و بلاغی: جناس زائد، تجنیس

● هست و نیست

عالم اندر ذکر تو در شور و غوغا هست و نیست

باده از دست تو اندر جام صهبا هست و نیست

ص: 434

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَّقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُ

-U- / - -U- / - -U- / - -U- .

غزل / بیت / عراقی

رجب / اسفند 1407 / 1365

قافیه: غوغا، صهبا ... - «الف»، حرف رویّ

ردیف: هست و نیست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه، استعاره

● هستی دوست

جز هستی دوست در جهان نتوان یافت

در «نیست» نشانه ای ز جان نتوان یافت

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضَ أَزَلِّ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَاعُ

---U/-U-U/U---/-

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان / اردیبهشت 1404 / 1363

قافیه: جهان، جان ...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ن»، حرف رویّ

ردیف: نتوان یافت

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر، تضمین، استعاره

● هما

طاووس هما! سایه فکن بر سر من

یاری کن و برگشای بال و پر من

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ مصراع های اوّل و چهارم

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعَل

--U/U-- U/U--U/U--

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ مصراع دوّم

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَل

--U/- -U/-U-U/U-

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ أَبْتَرٌ مصراع سوّم

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُنْ / فَع

--U/U-- U/U-- -/-

رباعی / بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: سر، پر... - (ر)، حرف رویّ

ردیف: من

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره، تنسیق الصفات، مُوشِحٌ مُسَوِّشٌ (فاطی)

● همت پیر

رازی است مرا، رازگشایی خواهم

دردی است به جانم و دوایی خواهم

ص: 435



هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ أَبْتَرٌ\* [38]

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَع

--U/U-U/U -- -/-

غزل / 8 بیت / عراقی

زمستان 1409/1367

قافیه: (راز) گشایی، دوایی ...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ی» اوّل، حرفِ رَوّی

- «ی» دوّم، حرفِ وِصْلِی

ردیف: خواهم

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، جناس زائد، تضادّ (مطابقه)

● همراز

آن شب که همه می‌کده ها باز شوند

یارانِ خرابات هم آواز شوند

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ أَهْتَم

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعُولُ

. --U/U-- U/U-- U/U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

16 جمادی الثانی 1405 / 18 اسفند 1363

قافیه: باز، (هم) آواز ...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «ز»، حرف روی

ردیف: شوند

هنر شعری و بلاغی: جناس، تضاد

(مطابقه)، مُوشِح مُشَوِّش (فاطی)

● همه ذرات...

همه ذرات جهان، در پی او در طلبند

در غم دوری رویش همه در تاب و تبند

رَمَلٌ مُثَمَّنٌ مَحْبُونٌ مَقْصُورٌ

فَعِلَاتُنْ (فَاعِلَاتُنْ) / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

UU/ --UU/ --UU/(- - U-) -- UU-

مطلع غزلی مفقود/عراقی

شعبان 1406 / فروردین 1365

قافیه: طلبند، تبند

- «ب»، حرف روی

- «ن»، حرف وصل

- «د»، حرف خروج

هنر شعری و بلاغی: جناس زائد، مراعات نظیر

● هوای وصال

در پیچ و تاب گیسوی دلبر ترانه است

دل، برده فدایی هر شاخ شانه است

مُضَارِعٌ مُثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَقْصُورٌ

مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتُ

ص: 436

. - -U-/U- - - U/U-U-/U-

غزل / 7 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1409 / بهمن 1367

قافیه: ترانه، شانہ...

- «الف»، رذف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، مراعات نظیر، لفّ و نشر

● هیئات!

فاطی! تو وره به کوی دلبر، هیئات!

نظاره گری روی دلبر، هیئات!

هَرَجِ مُثَمَّنٍ أَخْرَبَ مَقْبُوضِ أَزَلِّ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فاع

. - -U/-U-U/UU - - - /-

رباعی / 2 بیت / عراقی

شعبان 1404 / اردیبهشت 1363

قافیه: کوی، روی...

- «و»، رذف اصلی

- «ی»، حرف روی

ردیف: دلبر، هیئات

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، غلو، مراعات نظیر

● یاد

از دست فراقِ بَر کی داد برم

فریادرس، از تو به که فریاد برم

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/U-- U/U-- U/U--

رباعی / بیت 2 / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: داد، فریاد...

- «الف»، رَدْفِ اصْلِی

- «د»، حَرْفِ رَوِّی

ردیف: برم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، مبالغه، مُوَشَّحٌ مُشَوِّشٌ (فاطمی)

● یاد تو

ای یاد تو مایهٔ غم و شادی من

سروِ قَدِ تو، نهالِ آزادی من

هَزَجٌ مُثَمَّنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ

--U/U-- U/ - U- U/U--

رباعی / بیت 2 / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: شادی، آزادی...

- «الف»، ردّف اصلی

ص: 437

- «د»، حرف رویّ

- «ی»، حرف وصل

ردیف: من

هنر شعری و بلاغی: تضادّ (مطابقه)، مراعات نظیر

● یاد دوست

یاد روزی که به عشق تو گرفتار شدم

از سر خویش گذر کرده سوی یار شدم

رَمَلٌ مُّثَمَّنٌ مَّحْبُونٌ مَّحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلُنْ

-UU/-- UU/-- UU/-- U-

غزل / بیت / عراقی

جمادی الثانی و رجب 1409 / بهمن 1367

قافیه: گرفتار، یار...

- «الف»، ردّف اصلی

- «و»، حرف رویّ

ردیف: شدم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)، تشبیه، مُوَشَّحٌ مُرْتَبٌ (فاطی طباطبایی)\* [39]

● یاران، نظری!

یاران، نظری! که نیک اندیش شوم

بیگانه ز قید هستی خویش شوم

هَزَجٌ مُّثَمَّنٌ أَحْرَبٌ مَّقْبُوضٌ مَّكْفُوفٌ مَّجْبُوبٌ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَل

--U/U-- U/-U- U/U-

رباعی / 2 بیت / عراقی

جمادی الثانی 1405 / اسفند 1363

قافیه: (نیک) اندیش، خویش...

- «ی»، رَدْفِ اصْلِی

- «ش»، حَرْفِ رَوِّی

ردیف: شوم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضادّ (مطابقه)

ص: 438



بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

